

نهاد صلح ایالات متحده

دوره اخذ مدرک در
تجزیه و تحلیل تضاد

تهیه شده توسط
مرکز آموزش و پرورش

تاریخ نسخه: 28 ژوئن 2006
برای مشاهده جدیدترین نسخه این دوره، لطفاً به سایت زیر مراجعه کنید: www.usip.org/training/online

Copyright © 2006 حق چاپ این اثر متعلق به نهاد صلح ایالات متحده می باشد

1: مقدمه

درپاره دوره

این دوره خودآموز در تجزیه و تحلیل تضاد، اولین دوره در این مجموعه است که در نهایت شامل دوره هایی در مذاکره، میانجیگری و سایر فعالیت های مربوط به مدیریت تضاد — که همگی به صورت آنلاین موجود هستند، خواهد بود.

تجزیه و تحلیل تضاد اولین دوره این مجموعه است به این علت که تجزیه و تحلیل درست در مدیریت موفق تضاد نقش مهمی بازی می کند. همیشه اقدامات موثر محصول تجزیه و تحلیل خردمندانه است.

آنچه مطالعه می کنید یک نسخه قابل بارگیری از دوره یادگیری از راه دور است. این نسخه آنلاین دوره شامل عکس ها، کلیپ های صوتی و سایر نمودارها و موارد دیگر می باشد که از طریق سایت زیر می توانید به آنها دسترسی داشته باشید: <http://www.usip.org/training/online>

مدرک پایان دوره

در طول این دوره، شما تشویق می شوید درک خود را از اصطلاحات و مفاهیم ارائه شده تست کنید. بعد از اتمام این دوره می توانید با رفتن به سایت زیر به صورت آنلاین در امتحان اخذ مدرک آن شرکت کنید: <http://www.usip.org/training/online/analysis/exam.php>

در صورت قبول شدن در امتحان می توانید مدرک ما را در دوره تجزیه و تحلیل تضاد دریافت کنید.

1.1: چالشها در تضاد معاصر

پایان جنگ سرد

پایان جنگ سرد برای مردم سراسر جهان آسودگی و خوش بینی به همراه داشت. دشمنان پیشین کاهش شدیدی در تسلیحات قراردادی و هسته ای خود به وجود آوردند. رهبران جدید برای همکاری در یک سری از موضوعات بین المللی راههایی را پیدا کردند.

همانطور که مقابله هسته ای رو به زوال می رفت، بسیاری امیدوار بودند این روحیه همکاری بتواند به صورت یک سرمشق در آید، زمینه های رقابت ابرقدرت ها از بین برود، ملت های جهان تمایل جدیدی برای کار با یکدیگر پیدا کنند، به صورت یک جامعه بین المللی در آیند و تضادهای خود را از طریق دیپلماسی و مذاکرات صلح آمیز حل کنند.

با اینحال وقایع دهه بعد ثابت کرد این خوش بینی عجولانه بوده است.

منابع مربوط از نهاد صلح ایالات متحده

توجه کامل اروپا به منطق صلح جدید در روابط ایالات متحده و روسیه
جیمز ای گودبی

در این کتاب، دیپلمات برجسته جیمز گودبای استدلال می کند که در طول جنگ سرد شبکه ای از هنجارها، قوانین و ساختارها مانع صلح بین ابرقدرت ها بود.

امروز، "منطق صلح" جدیدی باید ساخته شود، منطقی که باید بر اساس روابط متقابل و برای کاهش تسلیحات هسته ای و مبارزه با تروریسم هسته ای باشد.

نسل کشی در رواندا

به عنوان مثال، در 1994، درست سه سال بعد از اینکه رهبران دولت های آمریکا و روسیه اولین پیمان کاهش تسلیحات استراتژیک (START I) را امضا کردند، جامعه بین المللی نتوانست یک پاسخ منطقی برای نسل کشی در رواندا ارائه دهد.

ماهیت و میزان این نسل کشی لزوم مطالعه و تجزیه و تحلیل اساسی و همینطور بررسی عمیق را در میان سیاستگزاران و ناظران ایجاب کرده است.

جمعیت اکثریت هوتو در تلاش برای از بین بردن جمعیت اقلیت توتسی رواندا، به صورت منظم و فقط طی 100 روز 800000 نفر را کشتند که بیشتر آنان غیرنظامیان بودند، این میزان کشتار بدترین نوع کشتار در تاریخ بشر است که بین دو رقیب روی داده است.

قاتلان مسلح به کاردهای بزرگ و سنگین هم شرور بودند و هم سازمان یافته، قربانیان را شکنجه می دادند و با قساوت قلب آنها را به قتل می رساندند و جسد آنها را در گورهای دسته جمعی می انداختند. در موارد بیشتری، چنین کشتارهایی اتفاق می افتد در حالیکه حافظان صلح بین المللی در مقابل آن درمانده و ناتوان هستند.

نسل کشی رواندا ضعف آشکار توان نهادهای بین المللی و چند جانبه را در مورد ممانعت یا پاسخ به چنین خشونت هایی نشان داد، این در حالی است که سوالات بحث برانگیز در مورد تمایل بین المللی برای انجام اینگونه اعمال در حال افزایش است.

تضاد در کوزوو

در تعدادی از کشورهای کمونیست سابق، پایان جنگ سرد موجب تضادهایی شد، بطوریکه اختلافات داخلی که تا مدتها ثابت مانده بودند در نبود ناگهانی قانون تک حزبی به عرصه آمدند.

در بیشتر قسمت ها، کشورهای اروپای شرقی و مرکزی این تغییر وضعیت را بدون درگیری و خشونت کنترل کردند.

یکی از این استثنائات کشور یوگسلاوی بود که به دنبال یک سری تضادهای شدید، از جمله تضادهایی در کروواسی، بوسنی و کوزوو، از هم پاشیده شد. برخلاف واکنشی که جامعه بین المللی نسبت به واقعه رواندا داشت اینبار در مورد کوزوو قاطعانه وارد عمل شد؛ با اینحال، این تلاش به تأخیر می افتاد و یا غالباً بدون هماهنگی بود و این تضاد تلفات انسانی خانمانسوزی را به وجود آورد.

پاک سازی نژادی و سایر وحشی گری هایی که در کوزوو به وقوع پیوست موجب 10000 غیرنظامی کشته شوند، بیش از 1.5 میلیون نفر در داخل کشور آواره و بی خانمان و پناهنده شوند، خانه های زیادی به آتش کشیده شود، جنگ از سپرهای انسانی استفاده شود، تجاوز وسیله ای برای جنگ باشد و از اعدام های فوری استفاده شود

شدت تضاد بعد از جنگ سرد

در شدت خشونت، تا چه اندازه تضاد در کوزوو و نسل کشی در رواندا معرف سایر تضادها بعد از جنگ سرد بوده اند؟

خشونت نژادی

نسل کشی در رواندا یکی از بدترین موارد خشونت نژادی در تاریخ دنیا بود. در مقیاسی کوچکتر ولی قابل توجه، خشونت نژادی در کشورهای چوچون برونودی، یمن و اتیوپی به قیمت جان افراد زیادی تمام شد. فروپاشی کمونیسم سلطه گر، باعث آزاد شدن خشونت نژادی نهفته در بسیاری از جوامع دیگر علاوه بر کروواسی، بوسنی و کوزوو شد. سایر تضادها شامل گرجستان، ارمنستان/آذربایجان و چین می شود.

خشونت داخلی

از زمان پایان جنگ سرد، خشونت داخلی در کشورهای جهان از جمله تیمور شرقی، گواتمالا، کلمبیا و سومالی به قیمت جان بسیاری از افراد تمام شدت جنگ داخلی در کشورهای کلمبوج، سودان و آنگولا ادامه یافت و لیبریا را نیز درگیر کرد و موجب تضادهای بین المللی وسیع تری شد. این مورد مثال های دیگری هم می توان عنوان کرد

جنگ بین کشورها

در دهه 1990 تا قرن 21، امکان جنگ مهم بین دو دولت در کشورهای دارای جمعیت متنوع مانند کره و کشمیر دور از ذهن نبود. دو نمونه از بزرگترین جنگ های بین کشورها در عراق اتفاق افتاد.

کسانی که در مناطق درگیر این تضادها فعالیت می کنند، خواه در یک جامعه دیپلماتیک، نیروی نظامی، پلیس غیرنظامی بین المللی یا سازمان های غیر دولتی باشند، از خود این سؤال اساسی و بالقوه آزردهنده را می کنند: آیا در واقع شدت تضاد از زمان پایان جنگ سرد افزایش یافته است؟

در اوایل دهه 1990، آمارها امید بخش نبود. در 93 جنگ در 70 کشور، در فاصله زمانی بین 1990 تا 1995 به اندازه دو برابر دهه های بعد از جنگ جهانی دوم مرگ و میر رخ داد. در واقع، تقریباً 22 میلیون نفر در این تضادها از سال 1945 به بعد از بین رفتند که یک چهارم مرگ و میرها در اوایل دهه 1990 اتفاق افتاد.

در اواخر 1990 میزان خشونت کاهش یافت. پایان آپارتاید در آفریقای جنوبی، پیشرفت هایی در صلح خاورمیانه و روند عمومی جهانی برای حکومت دموکراتیک یکبار دیگر این امید را نوید داد که ممکن است در قرن جدید تضادها با روش ساده تری مدیریت شود. اما، باز هم این امیدها با رخدادن چند رویداد کم رنگ شد، از جمله بحران در روند صلح خاورمیانه و تهدید تروریسم که در واقعه 11 سپتامبر 2001 به طرز وحشیانه خود را نشان داد.

دیدگاه ها

من فکر می کنم در طول جنگ سرد برخی از انواع این تضادها باعث وخیم تر شدن اوضاع می شد و تعدادی از آنها هم از شدت کمتری برخوردار بود تا حدی که به منافع ابرقدرت ها مربوط می شد یا منافع ابرقدرت ها را در آن ناحیه تأمین می کرد. یک ابرقدرت می توانست بخشی از علت باشد، اما این ابرقدرت - یا ابرقدرت ها - می توانستند عامل کاهش تضاد هم باشند زیرا هیچ یک از آنها نمی خواست با دیگری درگیر شود. با این حال بدون شناخت ارتباط بین منافع یک ابرقدرت و این تضادها نمی توانید به طور کامل مفهوم بیشتر این تضادها را درک کنید. دنیای بعد از جنگ سرد دنیای دیگری است و من فکر می کنم در بیشتر موارد این تضادها در شرایط نسبتاً متفاوت باید درک شود.
ری کالدول

تغییر روندهای بعد از جنگ سرد

با دنبال کردن شدت خشونت، پژوهشگران مدیریت تضاد همچنین به تغییراتی در انواع تضاد رایج ملانز پایان جنگ سرد اشاره کرده اند. در حالیکه تضاد بین دولت ها ادامه دارد، تضاد درون کشوری بصورت قابل توجهی در حال رشد است. در تلاش این پژوهشگران برای افزایش توصیه های مؤثر، بسیاری از آنان به این نتیجه رسیده اند که توجه به مسائل دیگر ممکن است به پویایی پاسخ سوالات مربوط به تضادهای بعد از جنگ سرد کمک کند

بین کشور — داخل کشور

به عنوان مثال، در دوران رقابت ابرقدرت ها، پژوهشگران مدیریت تضاد غالباً به تضادهای بین کشورها توجه می کردند. در پیامدهایی که بعد از جنگ سرد به وجود آمد، آیا پژوهشگران باید با توجه بیشتری به تضادهای داخل کشور و همینطور وضع دوجنبه ای مانند لیبریا پردازند؟

ارتش های تخصصی — نیروهای شبه نظامی

آیا رشد نیروهای شبه نظامی در کنار ارتش های حرفه ای با اهمیت است؟ سازمان های نظامی خصوصی چطور؟

اهداف منطقه ای — نژادی/هویتی

آیا در تعادل انگیزه های تضاد تغییراتی وجود دارد؟ آیا اهداف منطقه ای در مقایسه با انگیزه هایی که بیشتر به نژاد و هویت مربوط می شود با برجستگی کمتری در حال رشد است؟ تا چه اندازه از نژاد و هویت به عنوان پوششی برای اهداف دیگر جنگ های سنتی استفاده شده است؟

تلفات نظامی — تلفات غیرنظامی

آیا مشاهده تلفات غیرنظامی بیشتری در مقایسه با تلفات نظامی خواهیم بود؟

سیستم های تسلیحاتی پیشرفته — تسلیحات ساده کشتار

در حالیکه کشور های پیشرفته — و در رأس آنها ایالات متحده — به توسعه سیستم های تسلیحاتی پیشرفته ادامه می دهند بسیاری از طرفین درگیر جنگ از همان سلاح های ساده جنگ که برای کشتار به همان اندازه مؤثر است استفاده می کنند. وضعیت سلاح های کشتار جمعی (هسته ای، شیمیایی، بیولوژیکی) چگونه است؟

دیدگاه ها

بسیار مهم است که بدانیم بر حسب نوع تضادهایی که دیده ایم در هیچ دوره زمانی چنین تغییر عظیمی وجود نداشته است. با اینهمه، قدمت تضاد نژادی به قدمت تاریخ بشر است. اما اگر به تضادهایی که بعد از جنگ سرد اتفاق افتاده نگاهی داشته باشیم و آنها را با وضعیت تضاد در طول دوران جنگ سرد مقایسه کنیم، متوجه تفاوت های مهمی می شویم. شاید مهم ترین چیزی که متوجه شویم این باشد که بیشتر این تضادها، یعنی تضادهای شدیدی که از زمان پایان جنگ سرد اتفاق افتاده است، به جای تضادهای بین کشورها تضادهای داخل کشورها بوده است. این تضادها غالباً به نژاد، هویت، مذهب و زبان مربوط می شده است... در مورد بسیاری، این علت ها موجب تضاد بوده است بر خلاف علت هایی که برای تضادهای قدیمی وجود داشته که می توان به اختلافات مربوط به قلمرو و موارد مشابه اشاره کرد.

-جورج وارد

2.1: ابزارهای تجزیه و تحلیل تضاد

سوالاتی مانند این — و سوالات کلی تر دیگری که به ماهیت تضاد مربوط می شوند — هدف اصلی تحقیقات تجزیه و تحلیل تضاد است.

این دوره به بررسی تجزیه و تحلیل تضاد از دیدگاه پژوهشگران می پردازد، این افراد شامل کارشناسان دیپلماسی، نظامی، مجریان قانون و متخصصین حقوقی و همینطور سازمان های غیر دولتی (NGOs) و سازمان های میان دولتی (IGOs) می باشند.

دیدگاه پژوهشگر از جمله دیدگاه های خاص و مورد توجه است، زیرا پژوهشگران کسانی هستند که به طور مستقیم در فعالیت های ویژه مدیریت تضاد، ممانعت از تضاد، حفظ صلح، اجرای صلح یا بازسازی بعد از تضاد شرکت دارند. در واقع از نظر علوم آکادمیک، وظیفه پژوهشگر در مورد مسئله تضاد رسیدن به اهداف واقعی و خاصی می باشد تا بتواند مانع تضاد فرضی یا به حل آن کمک کند و یا در فعالیت های بازسازی بعد از آن شرکت داشته باشد.

این دوره به دو ابزاری که پژوهشگران در کار خود برای تجزیه و تحلیل تضاد بکار می برند توجه دارد:

منحنی تضاد

منحنی تضاد وسیله ای است که چگونگی سوق دادن تضادها به سوی رشد را در طول زمان نشان می دهد. این منحنی کمک می کند تا نشان دهد وجوه مختلف تضاد چگونه با هم تلفیق می یابند و همچنین انواع دخالت‌های مربوط طرف سوم را نیز نشان می دهد. پژوهشگران از این ویژگی برای تعیین و زمانبندی استراتژیهای مؤثر برای میانجیگری استفاده می کنند.

چارچوب تجزیه و تحلیل

همانطور که منحنی تضاد به تجزیه و تحلیل رشد یک تضاد کمک می کند، چارچوب تجزیه و تحلیل هم به ارائه بینش هایی در مورد نیروهای مختلفی که در ایجاد یک تضاد در یک زمان خاص نقش دارند کمک می کند. پژوهشگران، با منابعی که غالباً محدود هستند، از این چارچوب برای تعیین اینکه کجا می توانند تأثیر خود را به بهترین وجه به خدمت بگیرند، استفاده می کنند.

نسل کشی در رواندا و تضاد در کوزوو

بعد از ارائه منحنی تضاد و چارچوب تجزیه و تحلیل، در این دوره از این منحنی و چارچوب برای دو تضاد اخیر، نسل کشی در رواندا و تضاد در کوزوو استفاده خواهد شد. با وجود هزاران مایل فاصله و تفاوت های فرهنگی، این تضادها مغایرت های بیشماری را نشان می دهند؛ با این وجود، منحنی و چارچوب نشان می دهند چگونه تضادها می توانند خصوصیات مشترک مهمی داشته باشند حتی اگر این تضادها در موقعیت های متفاوتی رخ دهند. آگاهی از خصوصیات مشترک اولین قدم در تلاش برای بکارگیری دروس آموخته شده از یک تضاد به تضاد دیگر است تا به عنوان بخشی از تلاش های وسیع در جهت ممانعت از تضادهای شدید استفاده شود و در صورت عدم استفاده برای این منظور از آن برای کاهش یا حل تضادها به روشی که هم فوری و هم پایدار باشد مورد استفاده قرار گیرد.

منبع مربوطه

Options for Negotiators: (تضاد دیرینه و تضاد دیرینه) Democracy and Deep-Rooted Conflict
(گزینه هایی برای مذاکره کنندگان)
مؤلفان Peter Harris and Ben Reilly (پیتر هریس و بن ریلی).

حق چاپ © International Institute for Democracy and Electoral Assistance (مؤسسه بین المللی
دموکراسی و همکاری در انتخابات)
IDEA بین المللی (1998)
<http://www.idea.int/>

چارچوب تجزیه و تحلیل ارائه شده در اینجا از روی رساله جدید و دارای IDEA بین المللی Democracy and Deep-Rooted Conflict (تضاد دیرینه و دموکراسی) Options for Negotiators (گزینه هایی برای مذاکره کنندگان)، برداشت شده است. این کتاب پیشنهادهای عملی در مورد چگونگی میانجیگری صلح در کشورهایی که در حال خروج از تضاد دیرینه هستند ارائه می دهد و گزینه هایی را به مذاکره کنندگان پیشنهاد می کند که می توانند هنگامی که برای ساخت یا بازسازی دموکراسی تلاش می کنند از آنها استفاده کنند. این رساله مروری کامل به اهرم های دموکراتیک دارد—ار قبیل فرمولهای اشتراک قدرت، موضوعات فدرالیسم و استقلال داخلی، گزینه هایی برای حقوق اقلیت ها، محافظت های قانونی و بسیاری از موارد دیگر. این کتاب توافقنامه های مذاکره شده واقعی را که در مکان هایی چون بوسنی، فیجی، ایرلند شمالی، گواتمالا، سری لانکا، پاپوا گینه نو و آفریقای جنوبی انجام شده مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. از آنجا که این کتاب توسط کارشناسان بین المللی و مذاکره کنندگان با تجربه نوشته شده، یک ابزار مرجع سریع است که شامل تحقیقات موردی بیشتر، برگه های حاوی اطلاعات و مثال های عملی می باشد.

2: منحنی تضاد

اصطلاحات و مفاهیم

مانند هر تحقیق دقیق دیگری، مطالعه اصولی تضاد، مستلزم درک و فهم مجموعه اصطلاحات و مفاهیم پیچیده و دشوار است.

اصطلاحاتی چون "صلح دیرپای"، "صلح پایدار" و "صلح ناپایدار" برای توضیح رابطه بین کشورها یا گروه‌های مختلف موجود در یک کشور استفاده می‌شود. با ایجاد تضاد بالقوه، این اصطلاحات برای توضیح مراحل مختلف موجود در یک رابطه در حال تغییر استفاده می‌شود.

"دیپلماسی بازدارنده"، "دیپلماسی بحران" و اصطلاحات مربوط، برای توضیح و بیان طبقه‌بندی‌های کلی اقدامات مناسب در مراحل مختلف تضاد به کار می‌روند.

این امر زمانی پیچیده‌تر می‌شود که برخی اوقات از اصطلاحات مختلف برای بیان یک مفهوم استفاده می‌شود. به عنوان مثال، در حالی که "دیپلماسی بازدارنده" اصطلاحی است که در مباحث سازمان ملل از آن استفاده می‌شود، در متون دانشگاهی از اصطلاح "جلوگیری از تضاد" به عنوان معادل این واژه استفاده می‌شود.

مایکل لوند در کتاب حکیمانه خود، "جلوگیری از تضادهای شدید"، از منحنی تضاد به عنوان یک مدل مفهومی استفاده می‌کند. در این کتاب، وی توضیح می‌دهد که چگونه ممکن است یک تضاد شدید یا ضعیف باشد، و یا چگونه استفاده از زور در تضاد شدید در طول زمان کاهش یا افزایش می‌یابد. این منحنی همچنین کمک می‌کند تا اصطلاحات و مفاهیم استفاده شده در مدیریت و کنترل تضاد را سازماندهی کرده و نشان می‌دهد چگونه وجوه مختلف تضاد با یکدیگر تلفیق می‌یابند و انواع مختلف میانجیگریهای مربوط طرف سوم را مشخص می‌کند.

منابع مربوط از نهاد صلح ایالات متحده

تضادهای شدید بازدارنده: استراتژی برای دیپلماسی بازدارنده
مایکل اس لوند

در این تجزیه و تحلیل خردمندان، مایکل از منحنی تضاد به عنوان یک ابزار مفهومی برای فهم ماهیت تضاد استفاده می‌کند.

لوند بیشتر به توضیح هشدارهای اولیه و دیپلماسی بازدارنده می‌پردازد؛ و مشخص می‌کند چه کسی از این دیپلماسی برخوردار است، و به بیان روش مؤثر و دلایل خود می‌پردازد؛ وی در ادامه اشاره می‌کند که چگونه نهادهای ملی و چندجانبه (به خصوص دولت ایالات متحده) می‌توانند با در پیش گرفتن اقدامات بازدارنده مؤثر بر چالشهای عملی فائق آیند.

منحنی تضاد

لورن در کتاب خود نحوه ایجاد منحنی را بیان می کند: "مجموعه اختلافاتی که منجر به تضادهای شدید می شوند از دو بعد ردیابی می شوند: شدت تضاد (محور عمودی) و مدت تضاد (محور افقی).".



لوند در ادامه می گوید،

خطی که در نمودار به صورت یک کمان از چپ به راست کشیده شد ه است، شدت افت و خیزهای یک تضاد را در طول زمان نشان می دهد. منحنی زنگوله مانند بکنواخت، برای ترسیم مشخصات يك "نمونه مطلوب" از چرخه زندگی بسیار ساده نشان داده شده است. همانطور که فلشهای روی منحنی نشان می دهند، مجموعه تضادهای واقعی، خط سیر، آستانه، واژگونی و مدت زمان بسیاری از چرخه های زندگی کوتاه و بلند مختلف را نمایش می دهد. حتی تضادهایی که فروکش کرده اند می توانند دوباره به اوج برسند. با این وجود، این مدل با برخورداری از ارزش تجربی به ما امکان می دهد بین میانجیگریهای مدیریت و کنترل تضاد مربوط به سطوح مختلف شدت، تفاوتهای خاص و مؤثری قائل شویم.

ستون سمت چپ، روابط بین طرفین اختلاف را نشان می دهد و به مراحل مختلف صلح یا تضاد تقسیم می شود، از جمله، صلح دیرپای، صلح پایدار، صلح ناپایدار، بحران و جنگ — با مراحل شدت کمتر که لوند آنرا با رفتارهای سازشی دوطرفه و متقابل توصیف می کند، مانند جلسات بحث و مناظره، و مراحل شدت بالاتر که به صورت رفتارهای سرکوب گرایانه و يك طرفه مانند اولتیماتوم، تحریم، و مقابله فیزیکی مشخص شده است. برای فهم و درک این مدل، بهترین راه این است که به هر یک از این مراحل با دقت بیشتری بنگریم.

1.2: صلح دیرپای

صلح دیرپای اولین مرحله از منحنی است. همانطور که از نامش پیداست، صلح دیرپای به یک صلح پایدار و مداوم اطلاق می شود. این صلح در طول زمان، یک خط نسبتاً یکنواخت و ممتد را نشان می دهد.

لوند توضیح می دهد،

"صلح دیرپای (یا گرم) شامل تقابل و همکاری در سطوح بالا و فقدان واقعی دفاع شخصی بین طرفین و احزاب است، اگرچه ممکن است شامل اتحاد نظامی آنها بر ضد تهدید عمومی یا مشترک شود. "صلح مثبت" بر اساس ارزشها، اهداف، و نهادهای مشترک (بعنوان مثال سیستمهای سیاسی دموکراتیک و تساوی افراد در برابر قانون)، وابستگی داخلی اقتصادی، و مفهوم جامعه بین المللی بنا می شود.

این اصطلاحات به روابط بین کشورها و داخل کشور اطلاق می شود. لوند از روابط بین ایالات متحده و کانادا در قرن بیستم و همچنین روابط بین کشورهای اتحادیه اروپا به عنوان مثالی برای صلح دیرپای نام می برد. وی به دموکراسی قانونی به عنوان مظهر محلی صلح دیرپای اشاره می کند.

حتی در حالت صلح دیرپای، ممکن است بر سر هر موضوعی، اختلافاتی ایجاد شود، اما این اختلافات با دیپلماسی دوران صلح یا سیاست، که هدفش حفظ و تقویت روابط و نهادهای پایدار است، حل و فصل می شود.

دیدگاه ها

من روابط بین کشورهایی مانند ایالت متحده و کانادا را یک نوع صلح دیرپا به شمار می آورم. در این روابط، ارتباطات متقابل بسیاری به چشم می خورد. تضادها با اتخاذ شیوه های سیاسی مناسب حل و فصل می شوند. در این روابط هیچ نوع خشونت وجود ندارد. همه مشکلات، و در هر رابطه ای مشکل وجود دارد، معمولاً حل می شوند، و یا در صورت حل نشدن به اصل رابطه لطمه ای وارد نمی شود.

-تد فیفر

صلح دیرپای همکاری بین کشورها است که ریشه در ارزشها و علایق مشترک دارد. بنابراین صلح دیرپای مبنای بسیار پایداری برای روابط صلح آمیز بین کشورها است، زیرا کشورها در ارزشهای پایه و عمیق خاصی مشترک هستند و اغلب به طور همزمان، دارای علایق و منافع بسیار قوی اقتصادی، نظامی و استراتژیک نیز هستند.

-آن هندرسون

2.2: صلح پایدار

اصطلاح صلح پایدار حالت روابطی را توضیح می دهد که سطح تنش آن نسبت به صلح دیرپای بالاتر است.

همانطور که لوند توضیح می دهد،

صلح پایدار (یا سرد) رابطه محتاطانه و همکاری محدود (مثلاً تجاری) در تمام زمینه های ثبات ملی یا نظم بنیادی است. در این خصوص تفاوتهای ارزشی و هدفی وجود دارد و همکاری نظامی برقرار نمی شود، اما نزاع در محیطی آرام و از طریق کم و بیش قابل پیش بینی صورت می گیرد. احتمال درگرفتن جنگ کم است.

لوند چندین مثال برای صلح پایدار عنوان می کند، از جمله تنش زدایی دولت های آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در اواخر دهه 1960، روابط فعلی روسیه و آمریکا، موافقتنامه سازمان آزادیبخش فلسطین و اسرائیل در سال 1994 و روابط چین و آمریکا در سال 1995. همانطور که در این مثال ها مشهود است ثبات نباید به عنوان یک امر بدیهی پنداشته شود. معادل های بومی صلح پایدار شامل "معاهده های سیاسی ملی بین احزاب رقیب و برخی

اوقات احزاب سیاسی مخالف می باشد که از جمله این م عاهده ها می توان به نمونه آن در آفریقای جنوبی در بین سالهای 1994 تا 1995 اشاره کرد.

مانند صلح دیرپای، مکانیسم رفع این اختلافات هنوز هم دیپلماسی یا سیاست های زمان صلح نامیده می شود.

دیدگاه ها

از نظر من، تشخیص دادن صلح پایدار و صلح دیرپای از یکدیگر تا اندازه ای مشکل است. در واقع اینها ساختارهایی هستند که لوند ایجاد کرده تا زمانی که شما دنبال تجزیه و تحلیل این تضادها هستید بتواند يك حس پویایی در شما ایجاد کند. صلح پایدار از نظر لوند صلحی است که عملکرد خوبی دارد اما در واقع ریشه های عمیق صلح دیرپای را دارا نیست و ممکن است با تجزیه و تحلیل در آنجا کانون ناآرامی مشخص شود؛ و مسائل باید دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد تا معلوم شود آیا کانون ناآرامی موجب تبدیل صلح پایدار به يك صلح ناپایدار می شود.

تعریف آنها چیست؟ آیا در مورد رشد اقتصادی کشوری که ممکن است دارای شاخه های سیاسی باشد سؤالی وجود دارد؟ آیا در مورد روابط اجتماعی در کشوری که از پتانسیل ایجاد تضاد داخلی برخوردار است، و این تضاد ممکن است تضادهای گروهی، یا تضادهای قومی یا مذهبی باشد، سؤالی وجود دارد؟

وضعیت هنوز حالت پایدار دارد؛ اما این پایداری به میزان بسیار جزئی است... باید در بررسی شما کمی بیشتر مورد توجه قرار گیرد.
-ری کالدول

به نظر من صلح دیرپای و صلح پایدار از نظر عمق و شدت رابطه با هم فرق دارند. من فکر می کنم در مورد صلح پایدار می توان اکنون به روسیه و چین اشاره کرد. این دو کشور توافق کرده اند که با هم سازش داشته باشند و اکنون هم در حال سازش هستند، اما بعضی وقتها این توافقها تا همین مرحله است. به همین دلیل شرایطی به وجود آمده که احتمال تضادهای بالقوه بسیار کم است و این امیدواری وجود دارد که با گذشت زمان این روابط استحکام بیشتری یابد، بنابراین صلح پایدار مطمئناً مفید است و می تواند به صلحی دیرپای که صلح بهتری نیز هست تبدیل شود.
مایک لکسون

3.2: صلح ناپایدار

در صورت حل نشدن اختلافات و ایجاد تنش، تضاد ممکن است در طول زمان وارد مرحله ناشناخته ای با عنوان صلح ناپایدار شود.

لوند می گوید،

صلح ناپایدار موقعیتی است که در آن تنش و سوءظن بین طرفین شدت می گیرد، اما خشونت وجود ندارد یا به ندرت مشاهده می شود. "صلح منفی" غالب می شود چون اگرچه نیروهای مسلح بکار گرفته نمی شوند، طرفین یکدیگر را دشمن خود قلمداد می کنند و تواناییهای نظامی بازدارنده را حفظ می کنند... تعادل قدرت میل به تهاجم را کاهش می دهد، اما در گرفتن بحران و جنگ ممکن است.

به گفته لوند، روابط بین ایالات متحده و ایران در سال 1995 مثالی خوب برای صلح ناپایدار است. صلح ناپایدار داخلی شامل سرکوبی گروه های مخالف از طرف دولت است که به عنوان مثال می توان از صلح کشور میانمار (برمه) در سال 1995 نام برد.

به اقداماتی که در طول دوران صلح ناپایدار به منظور تشنج زدایی انجام می شود، دیپلماسی بازدارنده و جلوگیری از تضاد گفته می شود، که هدف از این اقدامات کاهش تنش، حل اختلافات، و فرونشاندن تضاد و جلوگیری از بحران است. در صورت موفقیت آمیز بودن تلاشها و اقدامات، از شدت تنش ها کاسته خواهد شد.

دیدگاه ها

خوب، من شخصاً در سالهای 1989 و 1991 زمانی که در یوگسلاوی سابق زندگی می کردم، صلح ناپایدار را تجربه کردم. این زمانی بود که جمهوریهای تشکیل دهنده یوگسلاوی به سمت استقلال نزدیکتر می شدند و کشور یوگسلاوی در حال تجزیه بود. و همه نشانه های پیرامون من حاکی از صلحی ناپایدار بود. در جمهوریهای تشکیل دهنده یوگسلاوی سابق، سطح شعارها و اصطلاحات جنگجویانه و متخاصم رو به افزایش بود. به ویژه تهدیدها و اتهامات طرفین در تضاد نابخردانه رو به افزایش بود. به عبارت دیگر، رهبران کلیه قسمت‌های جمهوریهای یوگسلاوی سابق یکدیگر را به اقدامات جنایتکارانه، بی جهت و مغرضانه متهم می کردند، که در صورت عدم رسیدگی منجر به افزایش خشونت می شد. بین طرفینی که در تضاد بودند سرزنش و اتهامات مسلسل واری رد و بدل می شد و یکدیگر را به سوء نیت، نقض پیمان، تبعیض نژادی و سرکوبی سیاسی متهم می کردند. -آن هنرسون

خوب، دیپلماسی بازدارنده امری گریزناپذیر است، اما با اتخاذ این دیپلماسی در مقایسه با حالت بحران، هنوز امکان زیادی برای ایجاد صلح وجود دارد. دیپلماسی بازدارنده در حقیقت و یا شاید در مرحله صلح پایدار رخ دهد، و به طور حتم در مرحله صلح ناپایدار از اهمیت بسیاری بالایی برخوردار است. اما در صورتی که هنوز فرصت گفتگوی منطقی موجود باشد باید دیپلماسی بازدارنده را بپذیریم، حتی اگر وضعیت در آستانه انجام عملیات نظامی باشد. حتی در صورت عملیات نظامی، هنوز فرصتی است که بنشینیم و درباره این عملیات گفتگو کنیم. بنابراین به عنوان مثال، در بحبوحه جنگ سرد، زمانی که هنوز در حالت بحران قرار نگرفته بودیم، اما حادثی در دریا رخ داده بود، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی جلسه ای تشکیل داده و درباره جلوگیری از جنگ بین نیروهای دریایی دو کشور گفتگو کردند. -جورج وارد

4.2: بحران

اما، در صورتی که دیپلماسی بازدارنده و جلوگیری از بحران موفقیت آمیز نباشد، تنشها افزایش می یابند. روابط در اثر برخوردهای رو در رو و مواجهه وارد مرحله بحران می شود.

همانطور که لورن توضیح می دهد،

بحران به مواجهه و برخورد رو در رو شدید بین نیروهای مسلح سیار و آماده جنگ که ممکن است به تهدید متوسل شوند و شورشیان فرصت طلب سطح پایین گفته می شود که نیروی زیادی در اختیار ندارند. احتمال وقوع جنگ زیاد است.

به عنوان مثال، لوند به بحران موشکی کوبا در سال 1962 و روابط بوسنی در سال 1996 اشاره می کند. خشونت های سیاسی مداوم، مانند آنچه که در کلمبیا در سال 1995 و بعد دیده شد نمونه محلی از مرحله بحران است.

به اقداماتی که در دوره بحران به منظور کاهش تنش ها صورت می پذیرد "دیپلماسی بحران و مدیریت و کنترل بحران" گفته می شود، که هدف از این اقدامات توقف رفتارهای خشونت آمیز و سرکوب گرایانه است.

دیدگاه ها

بحران بعد از صلح ناپایدار به وقوع می پیوندد. يك مواجهه و برخورد رو در رو شدید است، و مردم آماده جنگ هستند. موقعیت بحران به معنای جنگ نیست، اما همه آماده جنگ هستند. بنابراین ممکن است موقعیتی مانند مورد کانال بیگل بین آرژانتین و شیلی برای شما به وجود آمده باشد. هر دو طرف کاملاً درگیر شده و آماده جنگ بودند اما واقعاً در جنگ نبودند. با این وجود به دلیل وجود تنش های بسیار ملموس و خطر قریب الوقوع مواجهه و برخوردهای رو در رو، موقعیت بحران نیاز به کمک فوری دارد. گرگ نون

یکی از مشخصات بسیار واضح ورود يك تضاد به مرحله بحران، صف آرای نیروهای نظامی و دریایی در منطقه درگیری است. بحران موشکی کوبا مثال خوبی برای این نوع صف آرای است. در آنجا، ایالات متحده و کوبا، و همچنین روسیه، نیروهای خود را به صورت آماده باش در سرتاسر منطقه مستقر کردند. همچنین در طول مرحله بحران، خشونت های ضعیفی که از قبل شروع شده است بسیار متداول است اما این خشونت ها يك نبرد و مبارزه سازمان یافته تدافعی یا تهاجمی بین نیروهای مسلح حاضر در میدان نیست بلکه برخوردهای خشونت آمیز بین این نیروها است.

-جورج وارد

5.2: جنگ

در صورت عدم موفقیت تلاشها در دیپلماسی بحران، ممکن است با شروع خشونت تضاد وارد مرحله جنگ شود.

لوند می گوید،

جنگ، نبرد مداوم بین نیروهای مسلح سازمان یافته است. شدت آن از کم یعنی تضاد مداوم یا هرج و مرج غیرنظامی .. تا جنگ همگانی و "داغ" متغیر است. وقتی از خشونت یا نیروی مسلح استفاده شود، تضادها به احتمال زیاد وارد مسیر تشدید خشونت می شود. هر کدام از طرفهای درگیر استفاده از خشونت را حق مسلم خود می داند. بنابراین عبور از آستانه برخورد مسلح با جنگ بخصوص واجد اهمیت است.

همانطور که لوند اشاره می کند، اصطلاح جنگ فقط برای تضادهای عمده، مانند جنگ ویتنام و جنگ جهانی دوم به کار نمی رود بلکه به تضادهای کوچکی چون جنگ چین در اوایل سال 1995 و بعد نیز اطلاق می شود. لوند برای بی نظمی و هرج و مرج غیرنظامی که می توان آن را جنگ نامید به عنوان مثال از سومالی در اوایل سال 1992 و الجزایر در سال 1995 نام می برد.

تلاشهای که از سوی طرفین خارج از درگیری برای پایان دادن به خصومت انجام می شود، تلاش برای برقراری صلح و یا مدیریت و کنترل تضاد نامیده می شود. در صورت توافق برای پایان دادن به دشمنی و خصومت، طرفین خارج از درگیری ممکن است برای برقراری صلح و کاهش تضاد تلاش کنند.

دیدگاه ها

خوب، یکی از مهمترین سازمانهای بین المللی در طول دوره جنگ، کمیته بین المللی صلیب سرخ است. زیرا وظیفه کمیته بین المللی صلیب سرخ بر اساس پیمان بین المللی، تضمین رفتار درست با زندانیان جنگی است به عنوان مثال حق ارتباط به آنها داده شود و با شیوه های غیرقانونی با آنها برخورد نشود. همچنین کمیته بین المللی صلیب سرخ وظیفه دارد از حقوق شهروندان غیرنظامی در طول دوران جنگ محافظت کند.

شورای امنیت سازمان ملل در طول جنگ اغلب بسیار فعال است، و ممکن است هیئت هایی را برای حقیقت یابی به منطقه جنگی اعزام کند یا اگر شرایط خشونت اجازه دهد، آتش بس اعلام کند.

-جورج وارد

6.2: بعد از جنگ

در صورتی که تلاش برای برقراری و اجرای صلح موفقیت آمیز باشد، جنگ فروکش می‌کند. ممکن است آتش بسی اعلام شود که به کاهش تنش‌ها و تبدیل رابطه از حالت جنگ به حالت بحران کمک کند.

در این مرحله، تلاشهایی که برای جلوگیری از تشدید مجدد تضاد انجام می‌شود اصطلاحاً تلاش برای حفظ صلح و پایان دادن به تضاد گفته می‌شود.

بعد از توافق ممکن است طرفین وارد مرحله دشوار تصویب قطعنامه و ایجاد صلح پس از تضاد شوند. این تلاشها می‌تواند منجر به کاهش تنشها و رسیدن به نقطه ای شود که می‌توان آن را صلح پایدار یا حتی صلح دیرپای نامید.

این اقدامات دشوار است اما غیرممکن نیست. لوند از بوسنی در سال 1996 برای تضادی که از مرحله جنگ وارد بحران شد، کامبوج در سال 1995 برای تضادی که از مرحله بحران وارد مرحله صلح ناپایدار شد و از آفریقای جنوبی در سال 1995 برای تضادی که از مرحله صلح ناپایدار وارد مرحله صلح پایدار شد به عنوان مثال نام می‌برد. اما، همانطور که لوند اشاره کرده است، مشکلاتی که بر سر راه اتخاذ تمهیدات وجود دارد ممکن است برطرف شود. بنا به هر دلیلی، ممکن است تنشها مجدداً تشدید شوند. مهارت دست اندرکاران به همان اندازه که در تحکیم صلح و جلوگیری از وقوع خشونت حائز اهمیت است، در جلوگیری از افزایش شدت تضاد در اولین مرحله نیز دارای اهمیت است.

منابع مربوط از نهاد صلح ایالات متحده

راهنمایی برای سازمان(های) میان دولتی، سازمان(های) غیردولتی و ارتش در اجرای صلح و انجام اقدامات امدادی
پاملا آل، دنیل میلتنبرگر و توماس جی ویس

راهنمای مربوط به ارتش، سازمان(های) میان دولتی (IGO) و سازمان(های) غیردولتی (NGO) که با هدف رفع تصورات غلط و تشویق همکاری شکل گرفته است، به خوانندگان کمک می‌کند تا این ارگانهای اصلی دست اندرکار صلح و اقدامات امدادی را بهتر بشناسند. این کتاب راهنما، برای هر نوع، فلسفه سازمانی، فرهنگ، ساختار درونی و اقدامات مؤثر را شرح می‌دهد. هدف از این کتاب، ارائه طرح ساده اما قابل فهم است که خصوصیات کلی و متغیرهای عمده را نشان می‌دهد.

خلاصه

منحنی تضاد مایکل لوند در دو بعد ترسیم می‌شود، محور افقی زمان و محور عمودی عمق صلح یا شدت خشونت را نمایش می‌دهد. همانطور که در نمودار نشان داده شده است، منحنی کمک می‌کند تا به صورت تصویری رشد تضاد را مشاهده کنیم. این منحنی به عنوان یک ابزار مفهومی، روابط بین اصطلاحات و مفاهیم مختلف استفاده شده در مطالعه تضاد را نشان می‌دهد.

سطوح صلح یا خشونت به پنج مرحله تقسیم می‌شود: صلح دیرپای، صلح پائیز، صلح ناپایدار، بحران و جنگ. انواع میانجیگریهای مربوط به طرف سوم، شامل سیاست‌ها یا دیپلماسی زمان صلح، دیپلماسی بازدارنده، دیپلماسی بحران، برقراری صلح، اجرای صلح، حفظ صلح، و ایجاد صلح پس از تضاد است. مانند هر مدل مفهومی دیگر، منحنی یک واقعیت پیچیده و مبهم را تا حدودی قابل فهم می‌کند. هیچ یک از پنج مرحله نامبرده، حالت "عادی" روابط بین کشورها یا روابط درون یک کشور را نشان نمی‌دهد؛ و خط سیر تضاد واقعی یک منحنی زنگوله مانند منظم را نشان نمی‌دهد.

اما همانطور که لوند می گوید، منحنی تضاد به ما نشان می دهد که تعداد تضادهایی که ناگهان بدلائل نامعلوم آغاز می شود بسیار اندک است و یا وجود ندارد. در اختلافات ضعیف یا حتی شدید و تنشها، مقدمه ای وجود دارد. قبل از شروع خشونت در اختلافات، میانجیگریها معمولاً بسیار مؤثر هستند.

همچنین باید به این نکته توجه داشته باشید که در چنین میانجیگریهای هیچ اقدامی به صورت غیرارادی و بدون تفکر انجام نمی شود. طرفین سوم ممکن است بر اساس نگرش نسبت به منافع ملی خود به عنوان میانجی در تضاد مداخله کنند یا نکنند. نکته ای که باید در دو بخش آینده به آن توجه کرد این است که ما در دو تضاد اخیر، تضاد کوزوو و نسل کشی رواندا از این ابزار مفهومی استفاده خواهیم کرد.

آزمون فصل 2

شما همه مطالب فصل 2 را مرور کرده اید. اکنون این آزمون کوچک را انجام دهید.

1. توضیحات زیر از کتاب مایکل لوند به نام جلوگیری از تضادهای شدید گرفته شده است. بهترین توضیح برای مرحله ای که به نام صلح پایدار معروف است، کدام است؟
الف: موقعیتی که در آن تنش و سوءظن بین طرفین شدت می گیرد، اما خشونت وجود ندارد یا به ندرت مشاهده می شود.

ب: تقابل و همکاری در سطوح بالا و فقدان واقعی دفاع شخصی بین گروهها و احزاب است.

ج: يك رابطه گسترده در صورتی که رابطه محتاط و همکاری محدود در تمام زمینه های ثبات ملی یا نظم بنیادی باشد.

د: مقابله شدید بین نیروهای مسلحی که برای جنگ آماده و مجهز شده اند و یا ممکن است در برخوردهای ضعیف مقطعی شرکت کنند.

2. توضیحات زیر مربوط به کتاب مایکل لوند به نام جلوگیری از تضادهای شدید می باشد. بهترین گزینه برای بیان اهداف دیپلماسی بازدارنده کدام است؟
الف: اعمال سیاستها و ایجاد موقعیتی برای کاهش تنشها، حل و فصل اختلافات، فرونشاندن تضاد و جلوگیری از بحران.

ب: حفظ و تقویت روابط و نهادهای پایدار. بهبود رفاه ملی و جهانی.

ج: توقف بحران ها و رفتارهای خشونت آمیز و سرکوب کننده.

د: پایان دادن به جنگ.

برای یافتن پاسخهای صحیح به ضمیمه مراجعه کنید.

3: منحنی مربوط به رواندا



"دوباره هرگز"

در مجالس یادبود هولوکاست عبارت "دوباره هرگز" غالباً شنیده می‌شود. این عبارت به این تعهد مربوط می‌شود که نسل‌کشی دوباره هرگز تکرار نشود. با این حال هنگامی که در سال 1994 افراتیان دولت رواندا و پشتیبانان آنها عملیات جنگی وحشیانه و سازمان یافته‌ای را برای از بین بردن یک گروه از مردم انجام دادند جامعه بین‌المللی چندان اقدامی در این باره انجام نداد.

در بسیاری از موارد، نسل‌کشی در رواندا با نسل‌کشی اروپای مرکزی قابل مقایسه است. در هر دو مورد، کشتار در مقیاسی وسیع به وقوع پیوست. در همان 100 روز اول، تعداد کشته‌شدگان رواندا حتی از مرگ و میرهای اردوگاه‌های حزب نازی هم فراتر رفت. نسل‌کشی رواندا کمتر از آن واقعه تکان‌دهنده نبود. تشویق پشتیبانان آنها از طریق رادیو و تلویزیون و اعدام افرادی که همکاری با مرتکبین نسل‌کشی رواندا را رد می‌کردند به صورت کابوسی وحشتناک در آمده بود، بیشتر قربانیان با کاردهای بزرگ و سنگین به قتل می‌رسیدند و خیابانها و جاده‌ها پر از اجساد بود و در مواردی هم زنان و بچه‌ها توسط زنان و بچه‌های دیگر به قتل می‌رسیدند.

در مباحثات و بررسی‌هایی که به دنبال نسل‌کشی رواندا انجام شد در مورد اینکه دقیقاً چه کاری می‌بایست انجام شود و چه زمان و چه کسی می‌بایست آن را به انجام برساند توافق کاملی بدست نیامد. با این حال، به طور کلی تحلیل‌گران در مورد دو موضوع با هم توافق دارند: اینکه هر کدام از کشورها، سازمان‌های منطقه‌ای و جامعه بین‌المللی باید برای ممانعت از چنین فاجعه‌هایی در آینده خود را بهتر آماده کنند و اینکه قسمتی از این آماده‌سازی به شناخت اشتباهاتی که در رواندا به وقوع پیوست برمی‌گردد.

تجزیه و تحلیل جامع نسل‌کشی رواندا خارج از حیطه این دوره است؛ با این حال اولین قدم در شناخت هر تضادی مطالعه تاریخ آن می‌باشد. بکارگیری اصطلاحات و مفاهیم تاریخی منحنی تضاد به یک توجه خاص نیاز دارد،

یک تجزیه و تحلیل مقدماتی که به دنبال ردیابی سطح خشونت واقعی یا بالقوه در نقاط اصلی در خط زمانی تضاد می باشد.

منابع مربوطه

"We Wish to Inform You That Tomorrow We Will be Killed With Our Families (می خواهیم به شما اطلاع دهیم فردا ما به همراه خانواده مان کشته خواهیم شد): Stories from Rwanda (داستان هایی از رواندا)
Philip Gourevitch (فیلیپ گورویچ)

"در آوریل 1994، دولت رواندا از اعضای جمعیت اکثریت هوتو خواست جمعیت اقلیت توتسی را بکشند و در مدت سه ماه 800000 توتسی به صورت نسل کشی کشته شدند این نسل کشی صریح ترین نمونه بعد از نسل کشی جنگ هیتلر در مورد یهودیان بود. کار به یاد ماندنی فیلیپ گورویچ تشریح جنگ در رواندا است، یک تاریخچه روشن از سابقه تراژدی و یک گزارش فراموش نشدنی از پیامدهای پس از جنگ. به عنوان یکی از کتاب های قابل تحسین سال، این گزارش به عنوان یک سند تکان دهنده برای زمان ما باقی خواهد ماند.

-پیکادور ایالات متحده

کشور رواندا

رواندا در ناحیه گریت لیکز آفریقا قرار دارد، به همین دلیل آن را ناحیه ای می دانند که مجموعه باشکوه آبها را دارد از جمله دریاچه ویکتوریا، دریاچه کی وو، دریاچه تانگانیکا و سایر دریاچه ها.

ساکنان اولیه این ناحیه قوم توا بودند که در جنگل ها به عنوان شکارچی و شکارگر گردآورنده زندگی می کردند. با آمدن قوم هوتو قوم توا مجبور شد بیشتر به اعماق جنگل پناه ببرد، هوتوها درختان را می بریدند، محصولاتی را پرورش می دادند و در زندگی قبیله ای شکل های پیچیده تری از زندگی سازمان یافته اجتماعی را ایجاد کردند. توتسی ها بعد از هوتوها وارد این ناحیه شدند، توتسی ها همراه با گله های گاو خود برای دستیابی به یک منطقه بهتر به این ناحیه آمدند.

با گذشت زمان، ازدواج اعضای گروه هوتو و توتسی با هم آنها را به یکدیگر نزدیک کرده و باعث شد هر دو به یک زبان یعنی کنیارواندا صحبت کنند. بر اساس سیستم فنودالی که بنام ubuhake معروف بود، کسانی که بر روی زمین کار می کردند بیشتر هوتو بودند که مجبور بودند این خدمات را برای گروه اشراف گله دار که بیشتر توتسی بودند انجام دهند.

هنگامی که آلمانی ها در پایان قرن 19 وارد این ناحیه شدند با یک اجتماع فوق العاده سازمان یافته که تحت نظر پادشاه توتسی، یا موامی، و سلسله مراتبی از فرماندهان از هر دو گروه هوتو و توتسی اداره می شد برخورد کردند با موافقت موامی، آلمانی ها در 1899 یک کشور تحت الحمایه ساختند اما آلمانی ها برای مدت طولانی در رواندا نماندند.

دیدگاه ها

من به عنوان کسی که خودم در رواندا بزرگ شده ام و از همان ابتدا به ما گفته شده رواندا یک مکان منحصر به فرد است فکر می کنم ما مردم زیبایی هستیم، کشور بزرگی داریم، (کنیارواندا، همان زبان رواندا، "رواندا" یعنی جهان)، رواندا خانه خداست – و ناگهان این خشونت باورنکردنی و غیر قابل قبول – و به نظر من این واقعه بسیار تلخ و تکان دهنده رخ داد که بسیاری از مردم از درک آن عاجزند و من فکر می کنم ما مردم رواندا هنوز هم نمی دانیم چه اتفاقی برای ما رخ داده است.

رواندا به عنوان "سرزمین هزار تپه" معروف است و کشوری بسیار زیباست. این تپه های هموار از سمت شمال غرب به پارک ملی ولکانو جایی که رشته کوه گوریلاز قرار دارد می رسند. مردم رواندا، هوتو و توتسی، باهم رابطه فوق العاده خوبی دارند. وقتی وارد رواندا می شوید تصور نمی کنید اینها همان مردمی باشند که همسایه های خود را کشته باشند. رواندا از نظر مناظر طبیعی بسیار زیبا و خیره کننده است و اگر تاریخ این کشور را بدانید این زیبایی فوق العاده را بیشتر درک می کنید، و حال در این کشور این نسل کشی بسیار خشونت آمیز اتفاق می افتد و بخشی از جمعیت اصلی این کشور را از صحنه روزگار محو می کند.

-گرگ نون

1.3: دولت بلژیک

جنگ جهانی اول

در طول جنگ جهانی اول، سرانجام دولت آلمان تسلط خود را بر قلمرویی که به رواندا مربوط می شد از دست داد. این قلمرو از طرف سازمان ملل تحت کنترل دولت بلژیک قرار گرفت. بلژیک با برتری اساسی تکنیکی و نظامی، به راحتی بر مردم بومی تسلط یافت و این ناحیه تا مدتها از این صلح برخوردار بود.

با اینحال پژوهشگران در تجزیه و تحلیل تضاد این دوره را یک دوره صلح دیرپا نمی دانند. گرچه چالش کمی در حکومت بلژیک وجود داشت، به همین دلیل ثبات کلی برقرار بود، اما این صلح بر اساس آنچه لوند "ارزشها، اهداف، و نهادهای مشترک" می نامد نبود.

بلکه، این صلح پایدار نتیجه برتری بیشتر توانایی تکنیکی و نظامی بلژیک بود. علاوه بر این، سیاست ها و اقدامات قدرت اروپایی در این مدت دشمنی و بی اعتمادی را برانگیخت و سرانجام پایه های این صلح را به لرزه درآورد و موجب بروز خشونت های قابل توجه از جمله نسل کشی 1994 شد.

شدت بخشیدن به تفاوت های نژادی

در گزارشات رسانه ها در 1994، نسل کشی رواندا غالباً به عنوان تضادی توصیف شده است که بر اساس دشمنی های قدیمی بین افرادی که در طول سالها یکدیگر را به این صورت می کشته اند رخ داده است. این گزارشات بسیار گمراه کننده بود. در طول تاریخ، ناحیه گریت لیکز دور از این تضادها نبود، با اینحال هیچ سابقه ای از خشونت میان گروهی بین هوتو و توتسی هم نبود، و هیچ کدام از این تضادها هم در حد و اندازه خشونت نسل کشی 1994 نبودند.

قبل از استعمار رواندا، بعد از قرنها از دواج بین اقوام، اصطلاح "هوتو" و "توتسی" بیشتر نمایانگر تمایز طبقه اقتصادی بود تا منشاء قومی. در صورت کسب ثروت، فرد متعلق به گروه هوتو، به گروه "توتسی" ملحق می شد و برعکس اگر فرد متعلق به گروه توتسی اعتبار اقتصادی خود را از دست می داد وارد گروه "هوتو" می شد.

اما در سال 1926 بلژیکی ها سیاستی را اتخاذ کردند که به موجب آن تمایز بین هوتو و توتسی بیشتر شد. هر کس بیش از 10 رأس گاو داشت توتسی محسوب می شد و به جز این حالت هوتو بود، و هیچ امکانی برای ملحق شدن به گروه دیگر هم وجود نداشت. آنچه تمایز قابل تغییر نامیده می شد، که در طول زمان توسعه یافته و رسم شده بود، ناگهان جای خود را به تقسیم بندی های غیر قابل تغییر و ثابت داد. علاوه بر این، بلژیکی ها نیز علاقه بیشتری به رده های بالاتر توتسی داشتند، امکانات و ثروت های بیشتر را در اختیار این گروه قرار می دادند تا در تحصیلات و امور اقتصادی بکار گیرند و همینطور از میان آنها افرادی را برای اداره امور مستعمرات خود بر می گزیدند.

دیدگاه ها

اگر ما تضاد در رواندا و یا تضاد در بوروندی را نتیجه دشمنی های قدیمی یا رقابت های تاریخی و تا مدت ها راکد بین آنها توصیف کنیم از حقیقت بسیار دور خواهد بود. در واقع، هر دو مورد کشتارهای نژادی، قتل عام های میان گروهی -- از جمله نسل کشی -- که در هر دو کشور شاهد روی دادن آن بوده ایم، تنها در نتیجه مسائل اخیر است. بطور اساسی کشتارها از اواخر 1950 شروع شد ولی شدت آن در بسیاری از موارد تا دهه 1960 بیشتر طول نکشید، علت این کشتارها طبق الگوی خشونت میان گروهی قدیمی نیست. بلکه علت این خشونت ها بیشتر شبیه تدابیر و دخالت های مدرن نخبگان سیاسی در مورد هویت های نژادی نوظهور است که امروزه با آنچه در دوران قبل از استعمار یا دوران استعمار بوده فرق می کند.

-هوارد ولپ

"هوتو و توتسی" در جامعه رواندا فقط به معنی "گروه نژادی هوتو و گروه نژادی توتسی" نیست. این کلمات به وضعیت اقتصادی مردم رواندا نیز اشاره می کند. اگر کسی ثروتمند باشد او را یک توتسی می دانند زیرا "توتسی" یک کلاس و طبقه بالا است که شامل مردم عادی نمی شود. و یک فرد هوتو از گروه نژادی هوتو می تواند از کلاس هوتو - به بیان دیگر، از یک سطح خاص رده اقتصادی - به یک کلاس توتسی منتقل شود. اما ترفندهای دولت استعمارگر این اثر دائمی را برای آنها باقی گذاشت که گروه نژادی هوتو هرگز نمی تواند از این مرز عبور کرده و توتسی شود و اینکه افراد گروه نژادی توتسی هم برای همیشه توتسی خواهند بود - در حالیکه در واقع حتی برادران آنها که فقیر بودند نیز جزء هوتوها محسوب می شدند. همین باعث شد یک فاصله اجتماعی -سرهانگ ژوزف نزاباموویتا

کارت های هویت

به عنوان بخشی از سیستم دولت بلژیک برای کندگاری تمایز نژادی، این دولت برای همه مردم رواندا کارت های هویت صادر کرد. از این روش بعداً در بلژیک هم استفاده شد که به کمک آن می توانستند بین فلاندرهایایی که به زبان هلندی صحبت می کنند و والونهای که به زبان فرانسه صحبت می کنند تمایز قائل شوند، این کارت های هویت رواندایی مشخص می کرد هر فرد به کدام گروه نژادی تعلق دارد.

کار اجباری

همراه با کارت های هویت، دولت بلژیک به سیاست های خود در جهت جدا کردن دو گروه توتسی و هوتو ادامه داد. در این سیاست از سیستم کار اجباری استفاده می شد و ناظران انتخاب شده از گروه توتسی باید بر کار کارگران نظارت کرده و در صورت کم کاری آنها را تنبیه بدنی کنند.

در این سیستم کشاورزان هوتو بیای مصرف خود به کشاورزی نمی پرداختند بلکه مجبور بودند به نفع دولت استعمارگر محصولات فروشی پرورش دهند. با پیروی از مدل های اروپایی برای سازمان اجتماعی، تقسیم اساسی در ثروت و قدرت به وجود آمد، دولت بلژیک و تعداد کمی از توتسی ها افراد ذینفع بودند که این هم به بهای کار دیگر افراد توتسی و هوتو تمام می شد.

دیدگاه ها

بنابراین قدرت های استعماری این تمایز را اتخاذ کردند و به آن رسمیت بخشیدند. آنها می خواستند با استفاده از کارت های هویت سابقه نژادی هر فرد را لیست بندی کنند و در واقع آنها را به سه گروه نژادی محدود کنند، یعنی هوتو، توتسی و توا (سومین گروه کوچکترین گروه نژادی بود). و در سیاست های خود آنها تمایل بیشتری به توتسی ها داشتند به همین دلیل موقعیت های ممتازی به آنها اعطا می شد به این شرط که در خدمت دولت استعماری باشند - به این ترتیب تا پایان دوران استعمار گروه اقلیت توتسی نسبت به گروه اکثریت یعنی هوتو از نظر قدرت موقعیت های برتری داشتند.

-جورج وارد

شما با سیستم کار اجباری آشنا شدید و اینکه در واقع توتسی ها کارهای ناعادلانه قدرت استعمارگر را با سازماندهی عملیات کار اجباری و به خدمت گرفتن هوتوها به عنوان عناصر پست این سیستم کامل کردند. شرایط بسیار سخت بود و می توانید دشمنی کامل را در این شرایط درک کنید. و در این دگرگونی بسیار چشمگیر، انواع تعادل های قدیمی که در دوران قبل از استعمار وجود داشت در سایه تهاجم و نفوذ استعمار، دخالت های قدرت استعماری در مورد هویت نژادی و تصمیم قدرت استعماری که در اصل سعی می کرد با کمک توتسی به توسعه قدرت استعماری خود ادامه دهد، از بین رفت.

-هوارد ولپ

جنبش ها برای خودمختاری

بعد از جنگ جهانی دوم، وضعیت بسیاری از کشورهای آفریقایی مستعمره نشین تغییر کرد. در 1946، رواندا به صورت بخشی از ناحیه تحت قیمومت سازمان ملل درآمد و اداره آن به دولت بلژیک سپرده شد. مانند بسیاری از قدرت های استعماری در دوران بعد از جنگ، دولت بلژیک هم شروع به پذیرفتن بیشتر رواندایی ها در نهادهای سیاسی کشور کرد.

این نهادها به اندازه کافی موقعیت های مهم در اختیار رواندایی ها به خصوص گروه اکثریت هوتو قرار نمی داد. با اینحال در 1950، هوتوها شروع به مقاومت در برابر توتسی ها کردند و این در حالی بود که هم توتسی ها و هم هوتوها در برابر دولت بلژیک به مقابله برخاسته بودند.

توتسی و هوتو متوجه شدند آنها برای کسب قدرت و دسترسی به منابع کمیاب در حال رقابت با یکدیگر و یا طبق اصطلاح لوند "یکدیگر را دشمن فرض کردن" هستند. تنش ها و سوء ظن ها شدت یافت و به دنبال آن دوره صلح ناپایدار به وجود آمد. سیاست های دولت بلژیک هم به جای کاهش تنش ها شدت یافت. دیپلماسی و سیاست های دوران صلح هم نتوانست مانع افزایش تدریجی تنش ها و چاره واقعی خشونت شود.

دیدگاه ها

بنابراین تا نیمه اول قرن شما در اصل شاهد صلح پایدار هستید زیرا دولت بلژیک به طور کامل همه چیز را کنترل می کند زیرا آنها بر بیشتر مستعمرات خود تسلط داشتند. توتسی ها با قدرت در جایگاه حکمرانان دولتی هستند در حالیکه هوتوها کشاورز هستند. پس تا کنون هیچ خشونتی دیده نمی شود.

-گرگ نون

خشونت و استقلال

همانطور که تنش ها افزایش می یابد، صلح ناپایدار جای خود را در اواخر دهه 1950 به بحران می دهد. دولت بلژیک که در دوران استعمار هواخواه توتسی بود در 1959 تغییر رویه می دهد. آنها دست از حمایت حکمرانان توتسی بر می دارند و مقام آنها را به جز موارد کمی به هوتوها واگذار می کنند و برای توقف وقوع خشونت کار چندانی انجام نمی دهند.

خشونت سیاسی دوره ای از 1959 به شکل برخوردهای شدید بین اعضای حزب سیاسی نژادی تازه شکل یافته و یا به شکل حمله به توتسی ها که توسط حکمرانان منصوب شده جدید هوتو طراحی شده بود شروع شد.

این خشونت ها باعث شد صدها نفر از توتسی ها کشته شوند و دهها هزار نفر هم آواره شوند. هر خشونتی که روی می داد باعث می شد گروهی از توتسی ها از کشور فرار کنند. تا 1961، تعدادی از پناهندگان گروه های کماندویی تشکیل دادند و اولین تهاجم از چندین تهاجمی را که بعداً هم تکرار شد ولی بیهوده بود به کشور رواندا بردند.

نیروهای سیاسی هوتویی موفق شدند در 1961 سلطنت توتسی را با موفقیت از بین ببرند و یک حکمران استعماری جدید به اتفاق سیاستمداران هوتو، رهبری رواندا را تا استقلال در 1 ژوئیه 1962 بر عهده داشت. با این پیروزی هوتو یک حکومت جمهوری اعلام کرد و پیش نویس قانون اساسی را تهیه کرد. با این استقلال، بلژیک قدرت را به هوتو انتقال داد تا به صورت انحصاری به اداره امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بپردازد.

دیدگاه ها

بلژیک در اصل تصمیم گرفت در این زمان تغییر رویه دهد. دولت بلژیک که به توتسی ها کمک کرده بود در کشور رواندا قدرت برتر باشند ناگهان شروع به دفاع از قوای سیاسی هوتو کرد ... و هر کاری می توانست انجام می داد تا به ارتقاء موقعیت هوتو کمک کند و تلاش می کرد تا از طریق آموزش ساختارهای جدید سیاسی به پیشرفت این دولت مستقل نوظهور کمک کند.

و به این ترتیب هوتو توانست با به دست گرفتن قدرت سیاسی و تشویق و حمایت قدرت استعماری، یک دگرگونی چشمگیر ایجاد کند، و شروع به انتقام گرفتن از توتسی هایی کرد که به صورت سازمان یافته باعث تبعیض شده بودند و به آنها حمله کردند و به دنبال این انتقام تعداد 750000 توتسی به کشورهای اوگاندا و تانزانیا فرار کردند. -هوارد ولپ

همانطور که می دانید بدترین تجربه ای که یک فرد می تواند داشته باشد این است که پناهنده باشد. خانواده من هم از جمله خانواده های رواندایی بودند که در 1959 از رواندا فرار کردند و به اوگاندا پناهنده شدند. به یاد می آورم که برای غذا محتاج اعانه بودیم. ما اجازه نداشتیم زراعت کنیم، اجازه نداشتیم در هیچ فعالیت اقتصادی شرکت کنیم زیرا این برخلاف قوانین کشوری بود. بچه ها هم از نظر تحصیلی در محدودیت قرار داشتند. آنها حق نداشتند به سیکل اول متوسطه یا دبیرستان بروند. در اردوگاه های آوارگان داخل رواندا، افراد در بدترین نواحی نگه داشته می شدند، در این نواحی پشه تسه تسه به وفور دیده می شد و بسیاری از این افراد در اثر بیماری می مردند -- در واقع شرایط افراد فراری به کشورهای همسایه مانند اوگاندا، تانزانیا و بروندي هم مشابه همین وضعیت بود. این در واقع یعنی نابودی این افراد. -سرهنگ ژوزف ان زاباموویتا

2.3: مبارزات بعد از استعمار

تهاجمات چریکی

بعد از استقلال، واحدهای کماندویی شبه نظامی پناهندگان به برپایی تهاجمات دوره ای خود به رواندا و حمله به مقامات رسمی ادامه دادند. سطح این خشونت ها از مواردی که با بحران همراه بود به مواردی که با جنگ همراه بود افزایش یافت.

مقامات هوتو از هر کدام از این حملات به عنوان بهانه استفاده می کردند و به موجب آن برای افزایش قدرت بیشتر خود تعداد زیادی از توتسی های غیرنظامی را می کشتند و همین باعث فرار بیشتر توتسی ها از کشور می شد. به دنبال یکی از حملات بسیار سازمان یافته خاص توتسی ها در اواخر 1963، هوتوها با وحشیگری تقریباً 10000 نفر از غیرنظامیان توتسی را کشتند و 200000 نفر دیگر را تبعید کردند. تا پایان 1964، تقریباً نیمی از جمعیت توتسی آن زمان یعنی 336000 نفر به صورت رسمی پناهنده کشور همسایه تانزانیا (تانگانیکا در آن زمان)، بروندي، کنگو و اوگاندا شده بودند.

تهاجمات کماندویی توتسی و رفتارهای تلافی جویانه هوتو در سال 1967 پایان یافت. بحران تا اواسط 1972 یعنی زمانی که کشتار بسیار بزرگ در بروندی اتفاق افتاد رواج داشت. در آن زمان، واحدهای نظامی اقلیت توتسی و پشتیبانان آنها تقریباً 80000 هوتو را کشتند. این امر موجب تشدید بی اعتمادی رواندایی ها نسبت به توتسی ها شد. در اوایل 1973، گروه های مختلف هوتو در رواندا مبارزاتی را به صورت تهدید و حمله به شخصیت های توتسی شروع کردند تا بتوانند یک سیستم جدید سهمیه نژادی در آموزش و پرورش و کار اجباری بر دولت تحمیل کنند. این امر فرار گروه دیگری از توتسی ها را از جمله دانشجویانی که می ترسیدند هدف کشتار این سیستم باشند فراهم کرد.

کودتا

در 1973، رئیس ستاد ارتش جوانال هیباری مانا، یک هوتویی، یک کودتای بدون خونریزی به راه انداخت و خود را رئیس جمهور رواندا اعلام کرد. در حالیکه به نظر می رسید در شرایط توتسی های رواندا پیشرفت هایی حاصل شده است، او به سرعت کل قدرت را به دست گرفت و تمام احزاب جز حزب خودش را تحریم و تمام مخالفت ها را سرکوب کرد. او با استفاده از روش های بسیار خشن و قدرتمندانه در حالیکه صلح ناپایداری در بیشتر مناطق تحت حکومت او رواج داشت خشونت ها را در منطقه کاهش داد. اما کاهش این تنش ها به قیمت زیادی تمام شد.

رئیس جمهور جدید برای استخدام افراد در بخش های دولتی به تحمیل همان سیاست محدود کننده سهمیه های نژادی ادامه داد. توتسی هایی که هنوز در رواندا بودند، و مانند سایر رواندایی ها دارای کارت هویت بودند، از 9% مشاغل موجود در بخش دولتی و امکانات ورود به مدارس و دانشگاه ها برخوردار بودند.

در دهه 1970 و 1980، توتسی های رواندا به دلیل یک سری سیاست های در حال رشد که موجب تبعیض رسمی می شد رنج زیادی متحمل شدند. آنها هدف اصلی سیاستمداران هوتویی شده بودند، این افراد برای هر مشکلی جدیدی که در کشور به وجود می آمد آنها را مقصر می دانستند و توتسی ها نیز از اینکه مورد هدف رفتارهای تلافی جویانه نظامی قرار بگیرند احساس خطر می کردند.

دیدگاه ها

درست قبل از 1959 کشور از صلح ناپایدار به بحران تغییر وضعیت داد. بیشتر توتسی ها یا کشته شدند و یا از کشور فرار کردند. این الگو تا دهه 1960 ادامه دارد. پس شاهد شرایطی هستیم که در آن نوسان صلح ناپایدار تا بحران دیده می شود و سرانجام به آنچه مرحله جنگ نامیده می شود می رسد. در حالیکه بحران به صورت خشونت دوره ای همراه با تعدادی کشته تعریف می شود، در حال حاضر شاهد شرایطی هستیم که هزاران نفر در حال کشته شدن هستند.

-گرگ نون

جوانال هیباری مانا بر سر قدرت آمد و در واقع با کودتای نظامی قدرت را به دست گرفت. برای توتسی ها این زمان جالب توجهی بود زیرا این فرد پس از به روی کار آمدن ادعا می کرد بین هوتو و توتسی اتحاد ایجاد می کند. او مجبور بود در آن زمان جامعه بین المللی را خشنود سازد، و اگر خوب توجه کنید به همین دلیل در همان چند سال ابتدای حکومت کارهایی را که با این روش متناسب بود برمی گزید. اما از سیاست هایی که در دهه 80 بکار برد کاملاً وضع او مشخص شد - مثل سیستم سهمیه بندی در سیاست های آموزش و پرورش رواندا که تعداد کمی از توتسی ها حتی می توانستند وارد دبیرستان شوند، و در واقع سیستم قضایی هیچگاه شکایات توتسی ها را مورد بررسی قرار نداد - کاملاً مشخص شد کارهایی که هیباری مانا انجام داد با آنچه هنگام به قدرت رسیدن گفته بود فرق داشت.

-لوئیس موشیکویابو

تشکیل جبهه میهنی رواندا

از همان ابتدا پناهندگان توتسی در کشور های همسایه رواندا با شرایط مشکلی روبرو بودند. بسیاری از آنها بدون همراه داشتن چیزی از رواندا خارج شدند. ناحیه گریت لیکز بی نهایت فقیر است، و با توجه به وضعیت توتسی ها به عنوان پناهنده، ابزار کمی برای اصلاح این شرایط داشتند.

در اوگاندا در اوایل دهه 1980 بسیاری از توتسی ها به ارتش مقاومت ملی یووری موسونی پیوستند تا در نبرد بر علیه دیکتاتور کشور میلتن اوبوت شرکت کنند. توتسی ها برای نبرد بر علیه اوبوت دلایل خود را داشتند، او به هواخواهان خود اجازه داده بود به پناهندگان حمله کنند، گاوهای آنها را بدزدند و زمین آنها را اشغال کنند. بعد از اینکه موسونی در 1986 در کامپالا قدرت را به دست گرفت، به توتسی های رواندایی موقعیت های ممتازی داد، به خصوص در ارتش، تا به این ترتیب از پشتیبانی آنها قدردانی کند.

به این ترتیب توتسی ها در ارتش موسونی نقش مهمی پیدا کردند. با این حال، جریان عقاید عمومی در اوگاندا به زودی بر علیه توتسی های رواندا تغییر کرد و آنها مایه دردسر موسونی شدند. بنابراین، در 1987، پناهندگان جبهه میهنی رواندا (RPF)، سازمانی برای دموکراسی کردن جامعه رواندا و برگرداندن پناهندگان رواندایی تشکیل دادند.

این سازمان به صورت رسمی برای این منظور تشکیل شد تا از طریق ابزار صلح آمیز بتواند افراد را به میهن برگرداند، با این حال، رئیس جمهور رواندا مصرانه عنوان می کرد که در رواندا جایی برای توتسی های تبعید شده وجود ندارد، به این ترتیب درگیری بین دولت و RPF اجتناب ناپذیر بود. در 1988، باز هم کشتار هتوها در بوروندی تکرار شد. به دنبال حمله هتوها به غیرنظامیان توتسی، ارتش تحت تسلط توتسی در تلافی این عمل هتوها نزدیک به 50000 هتو را کشتند. این عمل باعث شد نگرانی ها از برگشت توتسی های تبعیدی شدت یابد.

سرانجام، جبهه میهنی رواندا اقدام به تشکیل ارتش میهنی رواندا (RPA) نمود، و در یک حرکت غافلگیر کننده در اکتبر 1990 به رواندا حمله کرد. هر چند این ارتش در ابتدا مجبور به عقب نشینی به طرف اوگاندا شد، ولی RPA به مبارزات خود به صورت جنگی با شدت کمتر در مرز اوگاندا-رواندا ادامه داد تا اینکه دو طرف با آتش بس موافقت کردند و در ژوئیه 1992 مذاکرات صلح را آغاز کردند. تا آن زمان حدود 600000 نفر به دلیل اختلافات در داخل رواندا آواره شده بودند.

دیدگاه ها

جبهه میهنی رواندا به عنوان یک شورش به دهه های 1980 و 1990 برمی گردد و افراد آن را همان بچه هایی تشکیل می دادند که در سال های 1959 و 1960 به همراه خانواده هایشان از رواندا فرار کرده بودند. این افراد هرگز اجازه برگشت به میهن خود را نداشتند و در شرایط بسیار سختی به عنوان پناهنده زندگی می کردند و فکر می کردند این حق مسلم آنهاست که افکار را در رواندا تغییر داده و به کشورشان برگردند.

-لوئیس موشیکیوابو

جبهه میهنی رواندا با این هدف تشکیل شد که رواندایی های تبعیدی از طریق مذاکره به کشور برگردانده شوند. من در 1988 به RPF ملحق شدم. در 1990، این مذاکرات متوقف شد و به بن بست رسید، یک حمله نظامی لازم بود تا فشار سیاسی را برای ادامه کار وارد سازد. من تحصیلات خود را در رشته حقوق به پایان رساندم و در 1991 به جناح نظامی جبهه میهنی رواندا، ارتش میهنی رواندا ملحق شدم.

-سرهنگ ژوزف ان زابامویتا

روند صلح

تحت فشار دولت های غربی، رئیس جمهور رواندا دست به یک سری اصلاحات سیاسی زد، حزب های سیاسی را در 1991 به رسمیت شناخت و یک دولت چند حزبی را که در رأس آن نخست وزیر جناح مخالف قرار داشت در اوایل 1992 تشکیل داد. اولین اقدام دولت جدید این بود که در مورد صلح با RPF مذاکره کند. به هر حال افراد RPF از نظر تعداد به طور قابل توجهی برتری داشتند و نیروهای جنگی آنها هم ثابت کرده بودند که همتای شکست ناپذیری برای نیروهای دولتی هستند. در اوایل 1992 دو طرف با آتش بس موافقت کردند و مذاکرات صلح را با هدف یکپارچه کردن RPF و نهادهای سیاسی و نظامی رواندا آغاز نمودند.

رئیس جمهور هرگز روند صلح را به طور آشکار تأیید نکرد. علاوه بر آن دست از پشتیبانی خشونت وسیع به وجود آمده در اواخر 1992 برداشت این خشونت در اوایل 1993 به اوج خود رسید و بسیاری از توتسی ها و سایر مخالفین کشته شدند. در فوریه 1993، RPF این اقدام دولت را تلافی کرد و یک حمله جدید آغاز کرد و به حومه کیگالی، پایتخت رواندا رسید. یک ماه بعد، دولت و شورشیان با آتش بس جدید موافقت کردند و دوباره مذاکرات مربوط به اصلاحات سیاسی و نظامی را از سر گرفتند.

شبکه صفر و انترهاموه

علیرغم مذاکرات صلح که در جریان بود، رئیس جمهور رواندا در تلاش بود با جنبش قدرت رادیکال هوتو که با تقسیم قدرت مخالف بود متحد شود. اعضای حزب سیاسی طرفدار هوتو، که بنام انترهاموه ("آنهايي که با هم حمله می کنند") معروف بودند، به نیروهای شبه نظامی تغییر شکل دادند و برای غیرنظامیان تفنگ فراهم می کردند و شبکه صفر، یک گروه مخفی از افراد مطمئن رئیس جمهور، تشکیل شد. اعضای حزب که بیشتر از بین افراد جوان و بیکار انتخاب شده بود پایه ریز این خشونت بودند و گشتار وسیعی را بر علیه غیرنظامیان توتسی و مخالفان سیاسی هوتو به راه انداختند.

توافق نامه های آروشا

در اوت 1993، دولت و RPF یک توافق جدید و جامع را در آروشا، تانزانیا امضا کردند. توافق نامه های آروشا برای تقسیم اصولی قدرت بود، ولی هوتو در رواندا این توافقنامه را فسخ کرد، و با سابقه بدی که رئیس جمهور به علت عمل نکردن به مذاکرات داشت برای بسیاری موجب تعجب بود که او نسبت به اجرای این توافقنامه جدید جدی است.

دیدگاه ها

با وجودیکه توافق صلح آروشا توافقنامه ای بسیار مناسب بود و بسیاری از رواندایی ها از آن خوشنود بودند ولی هیبیری مانا هرگز نخواست به بود در این باره مذاکره کند. من فکر می کنم او اساساً متوجه شده بود با اینکار نیروی نظامی را از دست می دهد بنابراین چاره دیگری نداشت. به این مناسبت وی در تمام مدت با سوء نیت مذاکره کرد. و هنگامی که توافق امضا شد، و او هم آن را امضا کرد و احزاب مختلف هم آن را امضا کردند -- و رواندایی ها منتظر بودند این توافق به اجرا در آید -- هیبیری مانا مخفیانه به دنبال سازماندهی برنامه نسل کشی بود. او یک گروه شبه نظامی داشت که شبکه صفر نامیده می شد، و شبکه صفر کمی بعد از امضای توافق نامه ها در رواندا بر سر قدرت آمد. و کمی بعد از امضای توافق خشونت های زیادی به وقوع پیوست.

-لوتیس موشیکویابو

آنها در حال آموزش بودند -- دولت این شبه نظامیان را مخصوصاً برای کشتن مردم آموزش می داد. آنها هم مردم را کشتند. کشتار اتفاق افتاد. و در مکانی که بوگسرا نامیده می شد، یکی از اردوگاه های داخلی آوارگان که قبلاً برای شما بیان کردم، کشتار صورت گرفت. آنها در آنجا بسیاری از مردم را کشتند. آنها خانه های مردم را به آتش کشیدند. در باگوگو در شمال غرب رواندا، نزدیک به استان روئنگری نیز کشتار انجام شد. این کشتارها توسط سازمان های حقوق بشر مورد بررسی قرار گرفت. کمیسیون های حقوق بشر -- کمیسیون های بین المللی

تشکیل شد. آنها تحقیق کردند و ما می دانیم که این نیروهای شبه نظامی برای این آموزش دیدند و مسلح شدند که مردم را بکشند.
-سر هنگ ژوزف ان زاباموینا

3.3: نسل کشی

برنامه ریزی و آماده سازی

هنگامی که کشتار شروع شد، به نظر می رسید ناگهانی و خودجوش بوده است. بعد از آن بود که جهان کلاً متوجه شد این برنامه ریزی و آماده سازی وسیع از قبل با هدف نسل کشی اتفاق افتاد.

ترور رؤسای جمهور

در آوریل 1994، هنگامی که هواپیمای حامل رؤسای جمهور هر دو کشور رواندا و بوروندی به فرودگاه کیگالی رسید مورد اصابت یک موشک زمین به هوا قرار گرفت و هر دو کشته شدند. خیلی از افراد بر این گمان بودند که افراتیون هوتو در این حمله دست داشته اند، یا از ترس اینکه هیبیری مانا سرانجام توافق های آروشا را به اجرا در آورد و یا به این دلیل که هدف به راه انداختن این نسل کشی را بیان کند. حقیقت هر چه بود، در رواندا افراتیون از طریق رادیو و روزنامه توتسی ها را عامل قتل می دانستند و از هوتوها می خواستند به عمل تلافی جویانه سرپیچی دست بزنند.

کشتار دسته جمعی

در پاسخ، گارد ریاست جمهوری در کیگالی، ارتش رواندا و شبه نظامیان انترهاموه دست به حملات منظم و بی امانی بر علیه غیرنظامیان توتسی زدند. در یک سری مانور دقیق و تنظیم شده، گروه های خاصی موانعی در خیابان قرار می دادند تا راه های فرار را ببندند در حالیکه دیگران به تک تک خانه ها وارد می شدند تا قربانیان را بیرون بکشند. ایستگاه های رادیویی افراتیون نه تنها قاتلین را تشویق می کرد که در بعضی موارد حرکت آنها را هم هدایت می کرد. آنهایی که کارت های هویت "توتسی" داشتند کشته شدند. آنهایی هم که کارت هویت نداشتند و فرض می شد توتسی باشند کشته می شدند. هوتوهای سیاسی میانه رو هم که از تقسیم قدرت با توتسی ها حمایت می کردند جدا شده و همراه با توتسی ها کشته می شدند و همینطور هوتوهایی که از مشارکت در این کشتار اجتناب کرده بودند، به این ترتیب جو وحشتناکی در میان توتسی ها و هوتوها به وجود آمده بود.

دیدگاه ها

وقایع 1994 رواندا از نظر قساوت، از نظر خشونت و از نظر بی اعتنایی به زندگی انسانها تا حدی بی سابقه بود. و من فکر می کنم تا امروز هم بسیاری از مردم هنوز درک نکرده اند در 1994 در رواندا چه اتفاقی افتاد، و مهمتر اینکه برای خود مردم رواندا چه اتفاقی افتاد -- زیرا این اولین بار در تاریخ رواندا بود که زنان هم کشته می شدند و از بچه ها برای کشتن افرادی که زود نمی مردند استفاده شد، و افراد هم نژاد به این دلیل یکدیگر را می کشتند که خصوصیات نژادی یک توتسی بیشتر از خصوصیات نژادی یک هوتو بود، و در واقع بسیاری از ارزش های رواندایی ها به عنوان یک انسان و نه فقط زندگی انسانی از بین رفت.
-لونیس موشیکیو ابو

هنگامی که من در رواندا بودم، آنها ما را به محل یکی از این گورهای دسته جمعی در گیگونگورو بردند، و رواندایی ها واقعه کشته شدن این همه انسان که جامعه بین المللی آن را باوری غیر ممکن می دانست احساس کردند. در گیگونگورو آنها تمام اجساد را که در این گور ریخته شده بود، بعضی از آنها حتی زنده به گور شده بودند، بیرون آوردند. این گور دسته جمعی در جایی که قبلاً مدرسه بود قرار داشت، و مدرسه هم چندین ساختمان داشت، و هر ساختمان هم تقریباً ده اتاق داشت. آنها اجساد موجود در هر کدام از این اتاق ها را بیرون آوردند و به آنها آهک زدند.

به ما اجازه دادند - در واقع ما را به گرفتن عکس از این اجساد ترغیب کردند زیرا رواندایی ها می خواستند آنچه آنها دیده اند جامعه بین المللی هم ببیند. رواندایی ها بر این باور بودند که بسیار مهم است مردم آنچه را واقعاً اتفاق افتاده بدانند، و تعداد افرادی که کشته شده اند همان تعدادی باشد که آنها فکر می کنند. و در حقیقت، در عکس هایی که ما از این گور گرفتیم 2500 جسد کاملاً قابل شناسایی و کلاً نزدیک به 3000 جسد بود که از زیر خاک بیرون آورده شد.

این عکس ها بسیار آزار دهنده بود و نگاه کردن به آنها هم کار مشکلی بود. اما بسیار مهم بود که بدانیم این اجساد متعلق به افراد و انسانهای واقعی بوده که کشته شده اند. 800000 عددی متحیر کننده است و اغلب هنگامی که در مورد عددی به این بزرگی صحبت می کنیم نمی توانیم معادل این عدد انسانها را در نظر بگیریم. به خاطر قربانیان هم که شده باید داستان آنها همچنان نقل شود.

-گرگ نون

کناره گیری جامعه بین المللی

هنوز بسیاری از توتسی ها به دلیل وجود حافظان صلح سازمان ملل در رواندا احساس امنیت می کردند. با این حال، علیرغم هشدارهایی که از قبل داده شده بود، سازمان ملل اقدامی برای دفع این فاجعه انجام نداد. نیروهای سازمان ملل که در آنجا حضور داشتند برای این منظور کافی نبودند. هنگامی که شورای امنیت تعهدات و قوانین درگیری با دشمن را تصویب می کرد، با چنین اقدام مداخله گرایانه ای مواجه نشده بود.

همانطور که تعداد کشته شدگان افزایش می یافت، فرماندهان محلی سازمان ملل موقعیت و گسترش کشتار را به مقامات خود در نیویورک گزارش می دادند؛ با این حال کشورهای عضو شورای امنیت تصمیم گرفتند تعداد نیروهای سازمان ملل را به حداقل برسانند. ایالات متحده، که درگیر تلفات نظامی اخیر در سومالی بود، از جمله کشورهایی بود که از این کاهش نیرو طرفداری کرد. با خارج شدن حافظان صلح سازمان ملل، هزاران غیر نظامی که در اردوگاه های سازمان ملل پناه گرفته بودند کشته شدند.

پیروزی RPF

بدون حمایت جامعه بین المللی، ارتش میهنی رواندا برای متوقف کردن نسل کشی تنها ماند. سربازان RPF برای نجات غیرنظامیان بیگناه - در بسیاری از موارد، دوستان و اعضای خانواده - با شدت مبارزه می کردند و با سرعت راه خود را از میان خطوط نیروهای دولتی باز می کردند. تا اواسط ماه ژوئیه، RPF کنترل کشور را به دست گرفت و خود را به عنوان قدرت جدید کیگالی منصوب کرد.

هر چند هنوز هم کشتارهایی به صورت مجزا انجام می شد، ولی نسل کشی پایان یافته بود. در مدت فقط 100 روز، تقریباً 800000 غیرنظامی رواندایی که بیشتر آنها توتسی بودند کشته شدند.

دیدگاه ها

برادر من لاندوره بر یکی از شاخه های غیر قدرتمند حزب لیبرال رواندا در 1994 بود. او به همراه سایر مخالفین در رواندا تحت حمایت سازمان ملل قرار داشت، یا اینگونه گفته می شد. تا چندین ماه، -- فکر کنم سه یا چهار ماه قبل از اینکه نسل کشی واقعی رخ دهد - او در خانه و در ماشین خود محافظان مسلح داشت. اما هنگامی که در صیگاه 7 آوریل 1994 نسل کشی شروع شد، سربازان سازمان ملل که محافظان او بودند فرار کردند. آنها او و خانواده اش را تنها گذاشتند و گارد ریاست جمهوری در آن موقع او و خانواده اش را کشتند.

-لونیس موشیکویابو

هنگامی که نسل کشی شروع شد، متوجه شدیم ما تنها کسانی هستیم که می توانیم آنچه مورد نیاز است انجام دهیم، و یا اینکه حداقل بتوانیم این اطمینان را به وجود آوریم که تا آنجا که امکان دارد می توانیم بسیاری از مردم را

نجات دهیم و یا تا آنجاییکه امکان دارد نسل کشی را متوقف کنیم، به همه جای کشور برویم و ارتش نسل کش را شکست دهیم.

ما هم همین کار را کردیم ... کار سختی بود، باید کارهای زیادی انجام می دادیم، زیرا از یک طرف مجبور بودیم حملاتی به قلمرو دشمن انجام دهیم تا مردمی را که هدف کشتار بودند نجات دهیم و همزمان حملات نظامی را در خطوط جنگی هدایت کنیم.

همانطور که به پیشروی خود برای بیرون راندن ارتش ملی ادامه می دادیم با اجساد زیادی روبرو می شدیم. نمونه آن در کلیسا بود - مردم زیادی در کلیساها پناه گرفته بودند. به همین دلیل با هزاران نفر از کسانی که تازه کشته شده بودند روبرو شدیم، افراد کمی هم در بین مردگان بودند که زنده به نظر می رسیدند و هنوز خونریزی داشتند. مسئولیت ما این بود که تا آنجا که امکان دارد رواندایی های بیشتری را نجات دهیم ... و تا آنجا که امکان دارد هر چه زورتر نسل کشی را متوقف سازیم.
-سرهنگ ژوزف ان زاباموینا

بازسازی بعد از نسل کشی

از زمان نسل کشی، دولت جدید با مشکلات تقریباً حل نشدنی روبرو بوده است.

دادگاه کیفری

سیستم دادگاه کیفری رواندا به طور کامل از بین رفته بود. به طور تخمینی 140000 نفر متهم به شرکت در نسل کشی بودند و به طرز مایوس کننده در زندان های پر جمعیت و حصاربندی شده زندانی شده بودند. دولت جدید با منابع بسیار محدود خود، تلاش می کرد با استفاده از سی و نه وکیل همه این افراد زندانی را مجازات کند.

در 1 سپتامبر 1996، دولت قانونی را به تصویب رساند که هدف آن کمک به تسریع این روند بود. قانون جدید این متهمین را به چهار گروه تقسیم بندی می کرد: (1) سازمان دهندگان و قاتلین معروف؛ (2) قاتلین؛ (3) کسانی که در حملاتی شرکت داشتند که منجر به مرگ دیگران نمی شد؛ و (4) کسانی که در جنایات مربوط به اموال دیگران - مانند غارتگری - شرکت داشتند. همچنین قانون جدید نظریه مذاکره برای تخفیف مجازات را نیز معرفی کرد با این امید که بعضی از مظنونین برای اینکه مشمول ارفاق شوند اطلاعاتی را در اختیار آنها قرار دهند که بتوان با کمک آن افرادی را که در جنایات بزرگتر دست داشته اند مورد پیگرد قانونی قرار دهند. حتی با قانون جدید، مقامات رسمی دادگاه مجبور بودند برای اجرای عدالت به جای اقدامات بسیار استاندارد و قوانین شدید ارائه مدارک که در جریان دادگاه های رسمی مورد استفاده قرار می گرفت به منابع محدود اکتفا کنند و همین موجب شد کار آنها مورد انتقاد متهمین و خانواده های قربانیان قرار گیرد.

برعکس، دادگاه کیفری سازمان ملل متحد برای رواندا (ICTR) که در آروشا، تانزانیا تشکیل شد، برای مجازات کمتر از هفتاد متهم به عنوان تأمین بودجه میلیونها دلار دریافت کرد. با وجود همین منابع محدود، دادگاه های محلی رواندا تا سال 2003 بیش از 6000 محاکمه انجام دادند، که رقم جالبی است اما این تعداد محاکمه در قیاس با تعداد زندانیانی که هنوز در انتظار محاکمه هستند درصد کمی است. با این تعداد زیاد افرادی که باید از طریق کانال های متداول مورد پیگرد قانونی قرار گیرند، مقامات رسمی یک سیستم جدید که بنام گاساسا معروف است، که بر اساس محاکمات جامعه سرتی بوده و برای حل اختلاف نظرها استفاده می شده است، ایجاد کردند.

این مسئله به راحتی یکی از مشکل ترین مسائلی را که رواندا با آن روبروست نشان می دهد، و آن تلاش برای دوباره سازی جامعه بعد از واقعه نابود کننده نسل کشی است که بیش از نیمی از کشور را درگیر کرده بود.

دیدگاه ها

قضاوت کاری پیچیده برای پرونده نسل کشی، و به خصوص نسل کشی رواندا، است زیرا قضاوتی که ما در ایالات متحده می شناسیم و روشی که قضاوت باید اجرا شود برای رواندا غیر ممکن است. زیرا نه تنها افرادی که دیگران را کشتند بلکه افرادی هم که شهادت دادند، آنهایی که حمایت نکردند، کسانی که محل اختفای همسایگان خود را نشان دادند - افراد زیادی هستند که سیستم قضایی باید به آنها بپردازد. به همین دلیل من فکر می کنم قضاوت برای اجرای عدالت راه کار بسیار محدودی برای رواندایی ها باشد.

من شخصاً فکر نمی کنم در مورد من و آنچه از دست داده ام عدالتی وجود داشته باشد، و من کمابیش مجبورم به دنبال راه هایی باشم تا با این بی عدالتی مقابله کنم و به همین دلیل در فعالیت های مختلفی شرکت دارم. من وکالت می خوانم، در مورد نسل کشی رواندا تحقیق می کنم و این روش مقابله من با این بی عدالتی است. -لونیس موشیکیوآبو

رواندایی ها فکر می کنند زنان [بیشترین فشار نسل کشی را متحمل شدند] زیرا آنها شاهد بودند شوهران، پسران، و برادران آنها کشته شدند و مردند، زیرا آنها بچه های خود را از دست دادند، زیرا به آنها هتک حرمت شد و آواره شدند، و آنها شاهد بودند چگونه کل تار و پود اجتماع آنها از هم پاشید و آنها بعد از این واقعه مجبور بودند به تنهایی با مشکلات دست بگریبان شوند. بعد از واقعه نسل کشی، زنان و دختران هفتاد درصد جمعیت را تشکیل می دادند. بعد از جنگ معمولاً زنان گروه اکثریت را تشکیل می دهند، اما این حالت از نظر آمار واقعی نادرست است. بنابراین به معنای واقعی کلمه فقط زنها مانده بودند، و به معنای واقعی کلمه اجتماع از بین رفته بود و آنها کارهایی را انتخاب و شروع به بازسازی کردند.

رواندایی ها به این فکر می کردند که زنان چگونه می توانند راننده تراکتور، آجرکار و بنا شوند و نقش های اجتماعی و اقتصادی را که در نسل کشی به طور اساسی از بین رفته بود به عهده بگیرند. آنها مجبور بودند نه تنها نقش ها و موقعیت های قدیمی و مسئولیت های سنتی خود را داشته باشند که وظایف جدید را هم به عهده بگیرند -- و آنها با این چالش روبرو شدند. این تا حدی ویژگی نسل کشی و خشونت دردناکی بود که آنها شاهد آن بودند و آن را تجربه کردند - و این حقیقت که آنها اکثریت نجات یافته گان بودند که باید برای رهبری و بازسازی کشور با نیروی جسمی و فکری خود قدم پیش گذارند - تا رواندایی ها هویت خود را به عنوان "کسانی که متحمل این فشار شده بودند" بازیابند و این حرف آنهاست. -الیزابت پولی

پناهندگان

اردوگاه های پناهندگان داخل و اطراف رواندا یک بحران انسانی عظیم و حل نشدنی ایجاد کرده بود. پناهگاه مردان، زنان و بچه های بیگناه و همچنین اردوگاه هایی که در کشورهای همسایه به عنوان نواحی اسکان از طرف افراتیون هوتو مورد استفاده قرار می گرفت به منظور ادامه جنگ - یا پایان دادن به این کار بود.

به علت اردوگاه های پراکنده و نامنظم، سازمان های بین المللی موفقیت کمی در جدا کردن قاتلین یا عاملین نسل کشی از بیگناهان داشتند، شرایطی به وجود آمده بود که پناهندگان واقعی در بسیاری از موارد به عنوان گروگان نگه داشته می شدند. در مرزهای رواندا نامنی وجود داشت و از طرف عاملین نسل کشی هم حملاتی به استان های شمال غرب کشور انجام می شد با این هدف که شاهدین به جا مانده از واقعه نسل کشی را بکشند.

مسائل امنیتی ایجاد شده در این اردوگاه ها موجب شد جبهه میهنی رواندا در شورش های کشور همسایه زئیر نقشی برجسته داشته باشد. در مه 1997، با کمک رواندا، لورنت کابیلا به جای موبوتو سسه سکو و به عنوان رهبر جدید کشور، که بعداً به عنوان جمهوری دموکراتیک کنگو (DRC) تغییر نام داد، انتخاب شد. در اوت 1998، جنگ در DRC موجب تضاد وسیع تری شد و چندین کشور آفریقایی را نیز درگیر کرد و به قیمت جان افراد بیشماری تمام شد.

با گذشت زمان، میلیون‌ها پناهنده، هم هوتو و هم توتسی، به رواندا برگشتند. کشتارهای تلافی جویانه بسیار کمی اتفاق افتاد. تعدادی از گروه‌های تندرو عامل نسل‌کشی در کنگو باقی ماندند اما از اوایل سال 2004 دولت رواندا با آنها و دولت کنگو برای برگرداندن آنها وارد مذاکره شد.

برقراری دموکراسی

بعد از پیروزی در 1994، جبهه میهنی رواندا یک دولت اتحاد ملی (GNU) تشکیل داد که تا نه سال رواندا را اداره می‌کرد. در طول این مدت، GNU پیش‌نویس قانون اساسی جدید را تهیه کرد و در اوت 2003 آن را به رأی‌گیری گذاشت. در بازسازی بعد از نسل‌کشی، کشور با چالش‌های بیشماری روبرو بود که می‌توان به فقر و بیسوادی توده مردم نسبت داد.

دیدگاه‌ها

در رواندای فعلی که کشور رو به جلو حرکت می‌کند یک حس شگفت‌انگیز وجود دارد که اجازه نمی‌دهد واقعه نسل‌کشی بار دیگر تکرار شود، به موجب آن کشور باید در اقتصاد پیشرفت کند، آموزش و پرورش و سواد باید ارتقاء یابد و زنان باید در این کار نقش داشته باشند و همه کشور باید برای پیشرفت تلاش کند. واقعاً شگفت‌انگیز است - نسل‌کشی درست نه سال پیش روی داد و زخم آن بسیار عمیق است و آسیب آن واقعی است و رواندا باید کارهای زیادی برای التیام این زخم انجام دهد - اما در فعل و انفعالات روزانه یک حس باورنکردنی وجود دارد و آن این است که ما باید به جلو حرکت کنیم، و کشور را دوباره بسازیم، و مهمتر از همه اینکه از نظر اقتصادی پیشرفت کنیم و به منابع و آموزش و هر چیزی که می‌تواند رواندا را پشتیبانی کرده و به تثبیت آن کمک کند دست یابیم تا دوباره هرگز به آن دوران وحشت و ترس برنگردیم.

-الیزابت پولی

به عنوان یکی از نجات‌یافتگان واقعه نسل‌کشی، می‌دانید که فقط دو انتخاب در پیش رو دارید یا تسلیم شوید یا ادامه دهید. و اگر تصمیم بگیرید ادامه دهید، یعنی همان کاری که بیشتر رواندایی‌ها و خود من باید انجام دهیم، باید در تمام فعالیت‌های روزانه زندگی شرکت داشته باشید. باید از خواب بیدار شوید دوش بگیرید و به سر کار بروید و این خود قسمتی از زندگی روزانه است. اما خاطرات از شما جدا نمی‌شوند و بعضی روزها روز خوبی نیستند اما خیلی از روزها هم روزهای عادی هستند. آوریل در رواندا و برای همه رواندایی‌ها همیشه ماه سختی خواهد بود. می‌توان بین این خاطرات و آنچه می‌خواهید انجام دهید تعادل ایجاد کنید و این تا حد زیادی به خود افراد بستگی دارد. من شخصاً فکر می‌کنم در حال حاضر قدرت زیادی دارم که هرگز آن را در سال 1994 نداشتم. بعضی اوقات، بعضی روزها، هنگامی در خیابان‌های واشنگتن قدم می‌زنم یا هنگامی که رانندگی می‌کنم یا زمانی که در سر کار هستم فکر می‌کنم در دنیای کاملاً متفاوتی قرار دارم. هر روز متفاوت از روز دیگر است.

-لونیس موشیکویابو

خلاصه

با بکارگیری مفاهیم لوند در مورد تاریخچه اخیر رواندا می‌توان یک روش گرافیکی ارائه داد که در آن افزایش تدریجی و جلوگیری از شدت خشونت منجر به نسل‌کشی به تصویر کشیده می‌شود.

تا نیمه اول قرن، صلح پایدار به عنوان بخش اساسی در جامعه غالب بود، این صلح نتیجه وجود دولت استعمارگر بود و این صلح تحت قدرت فن آوری و نظامی دولت استعمارگر مخفی شده بود. دولت بلژیک نتوانست هنگام خروج از کشور دولت انتقالی مطمئنی را جایگزین کند و این دوره از صلح پایدار به یک سر‌اشیبی ناگهانی ختم شد. تا اواسط قرن، تنش‌ها به سرعت افزایش یافت و به حد بحران و جنگ با شدت کم رسید، این وضعیت تا سه دهه ادامه یافت. تلاش‌هایی که در اوایل دهه 1990 در دیپلماسی بحران انجام شد نشان دهنده پیمانی بود که سرانجام به صورت مصیبت‌آمیزی شکست خورد.

آزمون فصل 3

شما همه مطالب فصل 3 را مرور کرده اید. اکنون این آزمون کوچک را انجام دهید.

1. صلحی که رواندا در طول حکومت دولت بلژیک داشت بر اساس آنچه لوند آن را "ارزشها، اهداف، و نهادهای مشترک" می نامد نبوده است بلکه بر اساس قدرت نظامی برتر دولت استعماری به اجرا در آمد. بنابراین، بهترین توضیح این صلح می تواند:

الف. صلح دیرپای.

ب. صلح پایدار.

ج. هر دو مورد.

د. هیچ کدام.

2. کدامیک از توضیحات زیر در مورد نسل کشی رواندا صحیح است:

الف. این نسل کشی از مدتها قبل برنامه ریزی شده بود.

ب. در همان 100 روز اول، تعداد کشته شدگان رواندا از مرگ و میرهای واقعه هولوکاست در اروپای مرکزی فراتر رفت.

ج. جبهه میهنی رواندا، که اصولاً از پناهندگان توتسی تشکیل شده بود، توانست در ژوئیه 1994 به نسل کشی خاتمه دهد.

د. تمام موارد فوق صحیح است.

برای یافتن پاسخهای صحیح به ضمیمه مراجعه کنید.

4: منحنی مربوط به کوزوو



جنگ کوزوو

در 28 ژوئن 1389، در دشت های کوزوو پولیه، صربستان معروفترین جنگ در تاریخ خود را به راه انداخت. دقیقاً 600 سال بعد، در یک گردهمایی صحرایی درست در همان منطقه جنگی، اسلوبودان میلوشویچ ملی گرای صربستانی یاد و خاطره آن را زنده کرد و این کار باعث شد تا بتواند حمایت صربها را نسبت به جنبش خود جلب کند تا به خودمختاری محدودی که آلبانی تبارهای کوزوو از آن برخوردار بودند، پایان دهد. شعار میلوشویچ بر اساس یک سنت دیرینه بود. در مبارزات خود در برابر آلبانی تبارها، ملی گرایان صرب غالباً خاطرات جنگ کوزوو را زنده کردند.

با اینحال همانگونه که دان سرور بیان می کند در این شعار ایرادات و مشکلاتی نیز وجود دارد. یکی اینکه جنگ 1389 در برابر ترک های عثمانی انجام شد. صربها و آلبانی تبارها هر دو در یک جناح بودند— در جنگ شکست خوردند. مانند بسیاری از یادواره های قدیمی که برای توجیه تضاد استفاده می شد، این مورد اهمیت خاص خود را دارد که جدا از رویدادهای واقعی است که بر پایه آنها بنا شده است.

نسخه های متناقض تاریخ

با وجود نسخه های متناقض و متفاوت تاریخ، افرادی که تضاد در کوزوو را تجزیه و تحلیل می کنند با وظیفه دشواری روبرو هستند. بررسی جامع این موضوع در محدوده این دوره نمی گنجد؛ با اینحال، می توان از چند واقعه مهم برای توضیح تنش های منطقه استفاده کرد.

صرب‌های ارتدکس و آلبانی‌تبارهای مسلمان از قبل از سال 1389 در کوزوو زندگی می‌کرده‌اند و به همین دلیل وابستگی و تعلق زیادی به این سرزمین دارند. در قرون ابتدایی، تعداد صرب‌ها بیش از آلبانی‌تبارها بود، ولی با گذشت زمان صرب‌ها در پی بدسرت آوردن زندگی بهتر در داخل به طرف بلغراد رفتند در حالیکه آلبانی‌تبارها تمایل داشتند به طرف شمال و به کوزوو بروند. در نتیجه، با وجودیکه در مجموع هنوز تعداد صرب‌ها در منطقه بیشتر است، ولی آلبانی‌تبارها از اواخر قرن هجدهم در کوزوو از اکثریت برخوردار بوده‌اند. در یک منطقه کوچک با منابع محدود، این دو جمعیت غالباً با هم درگیری‌هایی داشتند، این درگیری‌ها یا بین خودشان بود و یا بخشی از رویدادهای وسیع‌تری همچون جنگ جهانی اول و دوم بود.

دیدگاه‌ها

به نظر من این موضوع (درگیری) ریشه‌های تاریخی عمیقی دارد، و اگر دوست داشته باشید می‌توانید به سال 1389 برگردید. اما واقعیت این است که در جنگ 1389 کوزوو پولیه، که از آن به عنوان یکی از وقایع اصلی تاریخ صربستان یاد می‌شود، صرب‌ها و آلبانی‌تبارها هر دو بر علیه عثمانی‌ها، و نه بر علیه یکدیگر، جنگ می‌کردند. و این مورد غالباً بد تعبیه می‌شود.

به هر حال، سابقه تضاد بین صرب‌ها و آلبانی‌تبارها به ویژه در کوزوو طولانی است. فقط در قلمرو آلبانی‌تبار کوزوو در بالکان می‌توانید مشاهده کنید که آلبانی‌تبارهای مسلمان از اکثریت چشمگیری برخوردار هستند و این در حالی است که تعدادی کاتولیک در آن منطقه وجود دارد اما هیچ ارتدوکسی به چشم نمی‌خورد. و تفاوت مذهب و زبان ریشه اصلی این تضاد است.

در واقع آنها زبان یکدیگر را نمی‌فهمند به همین دلیل در واقع نمی‌توانند ارتباطی با یکدیگر داشته باشند. طی این سالها آنها تأثیرات متقابل زیادی بر یکدیگر داشته‌اند، اما واقعیت این است که آنها زبان محلی یکدیگر را نمی‌فهمند و آلبانی‌تبارها گروه نژادی خود را به عنوان یک گروه زبانی، و نه به عنوان یک گروه مذهبی، معرفی می‌کنند؛ این موضوع بسیار مهم است و جزء پیشینه این تضاد قرار دارد.

-دان سرور

یکی از مهمترین موضوعاتی که باید در مورد تاریخ کوزوو به آن توجه کرد این است که چیزی به عنوان تاریخ مسلم و محقق کوزوو وجود ندارد. طرفین این تضاد تاریخی رقابتی مربوط به خود را دارند که تقریباً از نظر جزئیات مهم با یکدیگر متفاوت می‌باشند. این موارد تاریخی جزء باورهای عمیق می‌باشند و مطالب بسیار زیادی از طرف صرب‌ها و آلبانی‌تبارهای کوزوو منتشر شده است که نکات مبهم واقعه 1389 یا ماهیت واقعی اشغال عثمانی را در قرون وسطی مورد بحث قرار می‌دهد. برای بسیاری از ما این مشاجره‌ها بسیار پیچیده و مبهم است. ولی برای خود صرب‌ها و آلبانی‌تبارهای کوزوو، این مشاجره‌ها بازتاب وسیعی دارد.

-آن هندرسون

یوگسلاوی تحت فرمان تیتو

به دنبال جنگ جهانی دوم، صرب‌ها و آلبانی‌تبارهای کوزوو در صلح نسبی و زیر نظر دولت تک‌حزبی، دیکتاتور سوسیالیست—جمهوری سوسیال فدرال یوگسلاوی (SFRY)—تحت فرمان یوسپ بروت تیتو (1892-1980) زندگی می‌کردند.

تیتو تعادل پیچیده ای بین ملیتهای مختلف کشور برقرار کرد. صربها، به عنوان بزرگترین گروه، از موقعیت برتری برخوردار بودند. آلبانی تبارها، که از نظر تعداد نسبت به افراد مقدونی، مونته نگرو و اسلوونی (که هر کدام از آنها در SFRY جمهوری خاص خود را داشت، و کروات های پرجمعیت تر نیز جمهوری خود را داشتند) بیشتر بودند، به عنوان یک "ملیت" یا "نارودنوست" گروه بندی شدند. دلیل این کار این بود که برخلاف سایر مردم یوگسلاوی، آلبانی تبارها در دولت ملی همسایه، آلبانی، از اکثریت برخوردار بودند. بنابراین، آنها از قبل جمهوری مستقل و مجزای "مربوط به خود" را داشتند.

در داخل یوگسلاوی، جمعیت آلبانی تبارها در واقع بین سه جمهوری (صربستان، مونته نگرو و مقدونیه) تقسیم شدند که اقلیت زبانی و فرهنگی را در هر سه جمهوری تشکیل می دادند. بیشترین تعداد آنها در استان کوزوو در صربستان زندگی می کردند، جایی که اکثریت محلی داشتند و تعداد فعالان سیاسی و فرهنگی آلبانی بیشتر بود.

با توجه به اصطلاحات منحنی تضاد، پژوهشگران تجزیه و تحلیل تضاد، دوره ای که بلافاصله بعد از سال 1945 در کوزوو بود را صلح پایدار می دانند. این آرامش بر اساس ویژگی تفاهم، اهداف و ارزشهای مشترک صلح دیرپای نبود. بلکه، این صلح و ثبات نتیجه قدرت قاطع افرادی بود که بر سر قدرت بودند و از طریق برقراری یک سری تدابیر پیچیده در بین ملیتهای مختلف، کشورکنترل می شد. مهارت های سیاسی تیتو باضافه موقعیت اجتماعی او به عنوان یک رهبر مقاوم در طول جنگ جهانی دوم، عامل مهم تعادل و قدرت مرکزی بود.

به این ترتیب می توان گفت صلح پایدار در کوزوو بعد از جنگ جهانی دوم بعضی از خصوصیات صلح پایدار در رواندا تحت کنترل دولت بلژیک را داشت. این دو مورد اهمیت این واقعیت را نشان می دهند که نمی توان روی ثبات صلح پایدار، چه به صورت داخلی و چه به صورت بین المللی، حساب کرد. از نظر ارزش و هدف اختلاف هایی وجود دارد، و به همین دلیل اغلب به کوششهایی نیاز است که بتوان مشاجره ها را حل کرد به صورتی که ثبات حفظ شده و در صورت امکان، موجب تقویت آن شود. هر چند در کل اینگونه کوششها در کوزوو و در یوگسلاوی انجام شد، اما در نهایت ثابت شد، این فعالیت ها کافی نبود.

یوگسلاوی در طول جنگ سرد

در 1948، تیتو رابطه خود را با اتحاد شوروی به هم زد. او به تشکیل جنبش غیر متعهد کمک کرد و یوگسلاوی را یکی از پیشگامان این جنبش جدید قرار داد. در داخل یوگسلاوی، هموطنان او به این شخصیت بین المللی و پر قدرت کشور افتخار می کردند و این افتخار موجب تقویت همبستگی ملی کشور شد. بیشتر گروه ها، با وجود اختلافات خود، در خصوص محدود کردن نفوذ شوروی بر کشور با تیتو هم نظر بودند. تحت رهبری تیتو، کشور تا مدتها از صلح پایدار برخوردار بود.

هنوز، مشکلات اصولی بین ملیتهای مختلف فقط فرو نشسته بود و حل نشده بود. ضمناً، موضع ضد شوروی یوگسلاوی باعث شد غرب به مسئله حقوق بشر و مشکل ملیتها در آنجا توجه نکند. علاوه بر این، برای تضعیف احتمال حمله شوروی، تیتو ارتش نسبتاً قوی ایجاد نمود و ملت را تشویق کرد تا برای مقاومت چریکی کاملاً مسلح آماده شوند، مشابه آنچه او در طول جنگ جهانی دوم رهبری کرده بود. هنگامی که برخوردها در یوگسلاوی در دهه 1990 به خشونت کشیده شد، مخالفین به راحتی به اسلحه دسترسی داشتند و کاملاً برای جنگ آماده بودند.

دیدگاه ها

تضادهایی وجود داشت و من به ویژه به تضادهای بالکان می اندیشم که در واقع در سایه روابط ابرقدرت ها پنهان شده بود. یوگسلاوی قبلاً کمونیست بود، اما در واقع بین دو بلوک قرار داشت. آنها از نظر سیاسی خنثی بودند و این برای هر دو طرف بسیار مهم بود که یوگسلاوی به مرکز تضاد و برپا کننده آشوب تبدیل نشود. بنابراین تحت حکومت تیتو، و کمی بعد از آن، و برای مدت زمان کمی بعد از آن، یوگسلاوی یک کشور ملی واقعی بود که توانست بعضی از تنش های نژادی را که قرن ها وجود داشت برطرف کند.

-جورج وارد

خوب، تحت حکومت تیتو، یوگسلاوی اکثراً در صلح پایدار به سر می برد. این کشور یک جامعه سرکوب گر بود، که به مردم آزادی بیان نمی داد و آنها را زندانی می کرد، کشوری که سیستم پلیس مخفی گسترده ای داشت. در واقع یک کشور دیکتاتوری بود که در نهایت همه تصمیمات مهم توسط تیتو اتخاذ می شد. اما از نظر اصطلاحات تضاد، در شرایط کم و بیش پایداری قرار داشت. در یوگسلاوی سابق آشوب های اجتماعی به ویژه در میان آلبانی تبارها وجود داشت، اما ما هنوز در مورد صلح کم و بیش پایداری که تحت حکومت تیتو در یوگسلاوی برقرار بود، صحبت می کنیم.

-دان سرور

نبرد برای استقلال داخلی

در دوران حکومت تیتو، آلبانی تبارهای کوزوو در تلاش بودند تا نفوذ بیشتری در امور داشته باشند. چندیگامی نیز امتیازاتی از سوی دولت مرکزی به آنها داده می شد.

1968

در 1968، سالی که به اعتراض سیاسی در غرب و شرق معروف است، آلبانی تبارهای کوزوو تظاهراتی را برای درخواست استقلال داخلی بیشتر در این منطقه به راه انداختند و توانستند از مقامات بلغراد امتیازاتی دریافت نمایند.

همراه با منطقه ویوودینا در شمال، به کوزوو در جمهوری صربستان موقعیت یک "استان" اعطا شد. همچنین تحت پرچم یوگسلاوی، به رهبران حزب کمونیست در کوزوو اجازه داده شد پرچم آلبانی تبارها را به اهتزاز درآورند. در پریستینا، پایتخت کوزوو، یک دانشگاه جدید تأسیس شد. واحدهای درسی به زبان آلبانی تدریس می شد و در سیستم مدارس منطقه از کتاب هایی به زبان آلبانی استفاده می شد. حداقل برای مدت کوتاهی، این فعالیت ها موجب شده بود در کوزوو صلح ثبات بیشتری داشته باشد، هر چند مشکلات اصولی ناشی از تضاد بین صربها و آلبانی تبارهای ملی گرا وجود داشت.

1974

در 1974 قانون اساسی دولت متحده تصویب شد که استقلال بیشتری به جمهوری های تشکیل دهنده یوگسلاوی می داد، این در حالی بود که وضعیت کوزوو به وضعیت یک جمهوری، با دولت، قانون اساسی محلی و کنترل سیستم های آموزشی و قانونی نزدیک می شد. قانون اساسی جدید به این منظور طراحی شده بود که ملیتهای کشور بتوانند بر موضوعات خاصی که بر آنها تأثیر می گذارد کنترل بیشتری داشته باشند.

با اینحال، در عمل جمهوری ها از این قدرت جدید غالباً برای خنثی کردن فعالیت های دولت مرکزی استفاده می کردند بنابراین حفظ ثبات کلی بیشتر به خود تیتو مربوط می شد. هنگامی که آلبانی تبارها به صورت مستقل از حکومت مرکزی عمل کردند، صرب های کوزوو نگران شدند. در همین زمان، استقلال داخلی توسعه یافته کوزوو ناتمام ماند و شامل عملکردهای پلیس داخلی نیز نشد، همین امر منجر به تداوم عملیات خنثی سازی بین آلبانی تبارها شد. با بدتر شدن اوضاع اقتصادی در کوزوو و در سراسر یوگسلاوی، این حالت بیشتر شد. صرب های بیشتری از کوزوو به بلغراد و اطراف آن مهاجرت کردند در حالیکه آلبانی تبارها از سرزمین همسایه، آلبانی، به کوزوو آمدند.

بنابراین، در حالیکه وقایع 1968 منجر به کاهش تنش ها در کوزوو شد، وقایع 1974 اینگونه نبود. به طور کلی تصویب قانون اساسی 1974 به عنوان راه حل دیپلماتیک و سیاسی، تلاشی ناموفق برای حفظ صلح پایدار بود. در عوض، تنش ها شدت یافت.

دیدگاه ها

تیتو به این نتیجه رسید که برای حفظ این سطح از صلح و توازن بین بخش های تشکیل دهنده بسیار متفاوت یوگسلاوی، اعطای استقلال داخلی اساسی به هر یک از این بخش های مهم است، که از طریق آن بتوانند، تا اندازه ای، امور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خود را کنترل کنند. موضوعی که باعث پیوستگی این بخش های مختلف می شد جامعه کمونیست یوگسلاوی بود که می توانست یک قدرت واحد و ایدئولوژیک ایجاد کند که موجب می شد بین همه بخش ها در یوگسلاوی رابطه، پیوند و پیوستگی حفظ شود. بنابراین به عنوان بخشی از این دیدگاه تمرکز زدایی، من فکر می کنم یکی از تاریخ های مهم برای کوزوو حداقل همین تاریخ 1974 می باشد، یعنی زمانی که قانون اساسی جدید یوگسلاوی به کوزوو درجه ای از استقلال داخلی را اعطا کرد که قبلاً هرگز نداشت. این امر موجب شد کوزوو همراه با جمهوری های به رسمیت شناخته شده تقریباً از موقعیت برابری در اتحادیه یوگسلاوی برخوردار باشد. تیتو امیدوار بود این راه حل بتواند گرایش های جدایی طلبانه و ملی گرا را در کوزوو کاهش دهد.

-آن هندرسون

به نظر من آلبانی تبارها هیچگاه یوگسلاوی را خانه خود حس نکردند زیرا تفاوت های زیادی از نظر زبان، تبار، سنت و مذهب بین آلبانی تبارهای کوزوو و بقیه مردم یوگسلاوی وجود داشت. منظور من این است که نام "یوگسلاوی" در نوع خود کم نظیر است زیرا به معنای "اسلاوهای جنوب" می باشد و آلبانی تبارها اسلاو نیستند.

-ایلبر بایراکتاری

4.1: فروپاشی یوگسلاوی

مرگ تیتو

تیتو هرگز به فکر تعیین جانشین نبود. بعد از مرگ او در سال 1980، یک گروه هشت نفره قدرت را در دست گرفت. این گروه ترکیبی از نمایندگان شش جمهوری و دو استان مستقل، یعنی ویوودینا و کوزوو بود. هر کدام از این نمایندگان به ترتیب مقام ریاست جمهوری را بر عهده داشتند تا این مقام پیوسته در اختیار یکی از آنها نباشد و در نهایت از رهبری فرقه ای و جناحی برخوردار باشند.

تهاجم شوروی به افغانستان همراه با برخوردهای بین ایالات متحده و اتحاد شوروی در آمریکای مرکزی بر سر مسائل هسته ای، موجب تشدید تنش های جنگ سرد در جهان شد و باعث شد کشور یوگسلاوی شکل نظامی به خود بگیرد. تا اندازه ای، مقاومت ممتد در برابر تهدیدات شوروی موجب شد جمهوری ها و استان های تشکیل دهنده یوگسلاوی برای داشتن يك قدرت مرکزی برای آخرین مرتبه با هم به توافق برسند.

با يك چنین بنیاد محدودی، تأثیر قدرت مرکزی تا حد زیادی خنثی شد و مشکلات داخلی بدتر شد. به عنوان قدرتمندترین جمهوری و جایگاه پایتخت ملی (بلگراد)، صربستان بیشتر از باقیمانده ساختار قدرت مرکزی نفع می برد تا به خشم آوردن سایر جمهوری ها و استان ها. در طول دهه 1980 وضعیت اقتصادی رو به وخامت گذاشت.

مشکلات در کوزوو

در کوزوو، آلبانی تبارها اصرار داشتند که به عنوان يك جمهوری به رسمیت شناخته شوند، این حرکت در بلگراد به عنوان يك مرحله غیر قابل قبول در برنامه کاری جدایی طلبانه قلمداد می شد. برای دولت انسجام منطقه ای از اهمیت حیاتی برخوردار بود. اهمیت آن فقط هنگامی زیاد شد که مقدار بدهی خارجی که در طول سالهای آخر حکومت تیتو ایجاد شده بود، مشخص شد. همانطور که آشوب ها در کوزوو رو به افزایش بود، صلح هم به تدریج ثبات کمتری پیدا می کرد. در سال 1981 در آن استان حکومت نظامی برقرار شد.

دیدگاه ها

تیتو فوت کرد. یکی از بزرگترین مشکلات دولت های قدرت طلب و دیکتاتوری تعیین جانشین است. برای این منظور در دولت های دموکراتیک يك روند خاص وجود دارد. در دولت های دیکتاتوری، هر روندی وجود داشته باشد، یا حتی اگر اصلاً وجود داشته باشد، عده زیادی هستند که آن را دوست ندارند. تیتو سیستمی را تنظیم کرد که ریاست کاملاً ناکارآمد داشت و سعی کرد بین شش جمهوری تعادل ایجاد کند. ضرورتاً، این قدرت به نفع صربستان بود که بزرگترین جمهوری و پایتخت بود، و افرادی که در صربستان مرکزی در رأس قدرت قرار داشتند برای حفظ قدرت خود از ملی گرایی صرب استفاده کردند.

مایک لکسون

به طور کلی بعد از مرگ تیتو وضعیت کلی یوگسلاوی رو به وخامت گذاشت و حفظ انسجام بسیار مشکل تر شده بود. بسیاری از جمهوری ها خودسرانه عمل می کردند و همین باعث شده بود کنترل آنها از طرف بلگراد نسبت به قبل مشکل تر باشد. بنابراین شرایط بدی در همه کشور به وجود آمده بود - حتی اقتصاد کشور هم وضعیت خوبی نداشت [اوضاع آنجا وخیم بود]. بعد از تخریب دیوار برلین، مشخص بود که یوگسلاوی بعد از این نمی تواند به صورت يك کشور سوسیالیست باقی بماند و خطوط و مرزهای ملی آن را از هم جدا می کرد.

-دان سرور

به روی کار آمدن میلوشوویچ

بعد از تیتو، در ساختارهای حزب کمونیست جمهوری های تشکیل دهنده یوگسلاوی مبارزات شدیدی وجود داشت. در 1987، اسلوبودان میلوشوویچ در صربستان رهبر حزب شد و مأموریت داشت دوباره جمهوری متمرکزی ایجاد کند.

او بلافاصله استقلال داخلی ویوودینا را لغو کرد و سپس توجه خود را به موضوع مقاومت در کوزوو معطوف کرد، یعنی همانجایی که در سال 1989 سخنرانی خود را برای بزرگداشت ششصدمین سالگرد جنگ معروف این منطقه ایراد کرد.

با کنترل ویوودینا، متحدین وفادار در مونته نگرو و مقدونیه که تا حد زیادی به صربستان وابسته بودند و با تسلیم (کاپیتولاسیون) مقاومت سیاسی در کوزوو، میلوشوویچ توانست کنترل پنج کرسی از هشت کرسی ریاست جمهوری فدرال را بدست گیرد و بنابراین این قدرت را داشت تا بتواند دوباره مرکزیت قانونی را تشکیل دهد.

در مخالفت با این فرمان، رهبران جمهوری های اسلوونی و کروات با آلبانی تبارهای کوزوو متحد شدند تا حقوق سیاسی خود را که تحت حکومت تیتو به دست آورده بودند حفظ کنند و اعمال صربها را به عنوان اعمالی غیرقانونی محکوم کنند. با این حال، با هدایت موج ملی گرایی صرب ها، میلوشوویچ بدون توجه به مقاومت آلبانی تبارها، طرفداران خود را در پارلمان محلی منصوب کرد و استقلال داخلی این منطقه را که از سال 1968 به آن اعطاء شده بود، لغو کرد.

این اقدامات موجب تغییر جریان بی ثباتی رو به رشد در کوزوو و همینطور در کل کشور یوگسلاوی نشد، — درست عکس آن اتفاق افتاد. ملی گرایان آلبانی تبارهای کوزوو و صرب در مرحله برخورد بودند.

اعتراضات کوزوو از جمله اعتصاب غذای معدنچیان آلبانی تبار در معادن سرب و روی تربیکا، منجر به تظاهرات وسیعی شد و این آشوب ها با اقدامات تلافی جویانه پلیس روبرو شد. کوزوو از یک دوره صلح پایدار به صلح ناپایدار وارد شد.

از نقطه نظر بین المللی، بازنگری وضعیت وخیم، نیاز به مکانیسم های سازمانی بهتر را جهت دیپلماسی بازدارنده با اهمیت جلوه می داد. در این زمان، ایالات متحده و اتحاد شوروی شروع به افزایش دامنه همکاری های خود، از جمله کاهش تسلیحات هسته ای و تضادهای منطقه ای خارج از اروپا، نمودند. سیاست خارجی هماهنگ اروپا در حد یک نظریه بود و هویت واقعی نداشت. در هر حال، اراده سیاسی برای انجام کار وجود نداشت.

دیدگاه ها

یکی از موارد جالبی که در مورد میلوشوویچ وجود دارد در مورد به قدرت رسیدن او از طریق رسانه ملی گرای صربستان است. یکی از رویدادهای بسیار معمول که گفته می شود در مورد به قدرت رسیدن میلوشوویچ تأثیر داشته، سخنرانی او در کوزوو پولیه در 1989 بود، یعنی همان جایی که این جنگ بزرگ که در تاریخ اسطوره شناسی صربها بسیار قابل تقدیر است واقع شد — که به سال 1389 برمی گردد. به همین دلیل میلوشوویچ به کوزوو پولیه رفت تا سخنرانی خود را در آنجا برگزار کند و این سخنرانی با تمام جزئیات در رسانه ملی گرای صرب ها پخش شد. نویسنده های ملی گرای صرب و رهبران رسانه ها ادعاهای میلوشوویچ را بارها پخش کردند، "ما اجازه نمی دهیم برای بار دیگر مغلوب شویم"، "ما از شما دفاع می کنیم"، "صربستان متعلق به صرب هاست". و با ویرایشی دقیق و ماهرانه، میلوشوویچ یک شبه ستاره رسانه ها شد و بعد از آن شخصاً به یکی از قدرتمندترین رهبران تبدیل شد. بعد از آن میلوشوویچ اسیر این نوع به قدرت رسیدن شد زیرا او از یاس صرب ها، نگرانی آنها نسبت به آنچه آنها آن را شکنجه ناپود کننده می دانستند و تبعیض از طرف آلبانی تبارهای کوزوو به نفع خود استفاده کرده و به قدرت رسیده بود.

-آن هندرسون

میلوشوویچ از همه نظر رئیس جمهور یوگسلاوی بود، او دائماً بازی های سیاسی انجام می داد، قانون اساسی را تغییر می داد، قضات را اخراج می کرد، نیروهای پلیس را که از او پشتیبانی می کردند اجیر می کرد، نیروهای نظامی که از او پشتیبانی می کردند اجیر می کرد، و کسانی را که از او پشتیبانی نمی کردند اخراج می کرد. او همان کسی بود که می خواست به تنهایی در رأس قدرت باشد و می خواست برای این هدف دست به هر کاری بزند. به همین دلیل در این مقطع زمانی جنگ های بسیاری رخ داد - چهار جنگ در مدت ده سال. باز هم مشخص است که این جنگ ها ریشه در مسائل نژادی دارند. مسائل دیگری هم در جریان بود اما واقعیت این است که میلوشوویچ و دوستدارانش زمینه را برای بوجود آمدن این مشکلات فراهم می کردند.

-آلبرت سولوس

تبعیض در کوزوو

بدون توجه به اعتراض آلبانی تبارها، میلوشوویچ در کوزوو دست به یک سری اقدامات سرکوب گرانه زد. رژیم او شروع به اخراج کارمندان آلبانی تبار از مؤسسات دولتی کرد. آلبانی تبارها از کار خود در مدارس، بیمارستانها، کارخانه ها و ادارات دولتی اخراج شدند.

"دولت سایه"

رهبران سیاسی آلبانی تبارهای کوزوو به مقاومت خود ادامه دادند. در دسامبر 1989، ابراهیم روگوا جامعه دموکراتیک کوزوو (یا LDK براساس سرواژه آلبانیایی آن) را تأسیس کرد. در جولای 1990، با پشتیبانی گسترده از طرف آلبانی تبارهای کوزوو، روگوا کوزوو را به عنوان یک جمهوری اعلام کرد. این شروع کار دولت مشابه یا یک "دولت سایه" در کوزوو بود.

دولت مشابه روگوا در سپتامبر سال 1991 یک "فراندم مخفی" را سازماندهی کرد، که نشان دهنده پشتیبانی شدید برای استقلال بود و سپس انتخابات، که در این انتخابات LDK در پارلمان اکثریت را بدست آورد و روگوا رئیس جمهور شد. از آنجا که در این انتخابات نظارت بین المللی وجود نداشت و دولت مرکزی هم نتایج را به رسمیت نشناخت، این آراء، با نقائص و مشکلات موجود، عمدتاً مبتنی بر آرمانهای ملی گرایان آلبانی تبار بود. دولت سایه به آلبانی تبارهایی که شغل خود را از دست داده بودند و همینطور افرادی که از طرف مقامات صرب به عنوان شهروندان درجه دو تلقی می شدند، کار و خدمات ارائه می داد.

صلح ضعیف کوزوو ثبات کمتری پیدا کرد، با اینحال این منطقه هنوز در وضعیت بحران قرار نداشت. سرکوب افزایش یافت، اما تحت رهبری روگوا، موعظه هایی برای جمعیت آلبانی تبار کوزوو انجام می شد و از آنها خواسته می شد سیاست عدم خشونت را در پیش گیرند. در همین زمان، تنش ها در بقیه یوگسلاوی، و موضوع وضعیت آینده صرب ها در کرواسی و در بوسنی هرزگوین، توجه رهبری بلگراد را به خود معطوف کرد. دو بخش کوزوو، حکومت رسمی تحت کنترل صرب ها و جامعه آلبانی تبارهای رقیب، غالباً با هم درگیری نداشتند و به همین دلیل حتی با وجود تظاهراتی که مکرراً انجام می شد خشونت کمی در این قسمت رخ می داد.

شاید یکی از علل فرونشستن خشونت بالقوه صربستان بیانیته واضح دولت بوش اول به میلوشوویچ مبنی بر دخالت کشور ایالات متحده در این کشور باشد. دولت بوش از این می ترسید که درگیری ها در کوزوو منجر به جنگی بزرگتر شود و دامنه آن جمهوری یوگسلاویایی مقدونیه و کشورهای مستقل یونان و ترکیه را نیز در بر گیرد.

دیدگاه ها

مسائل زیادی وجود داشتند که در برابر شما قرار دارند، و همه آنها ظرف مدت یک ماه تغییر می کنند. به عنوان مثال، ما فوتبال بازی می کردیم و یک زمین فوتبال در همسایگی ما قرار داشت. از این رو ما فوتبال بازی می کردیم. و در ابتدا مشکلی وجود نداشت، ما تیمهای ترکیبی داشتیم که متشکل از بازیکنان آلبانی تبار، صرب ها و یا سایر اقلیت ها بودند. و ناگهان میلوشوویچ به قدرت می رسد و استقلال داخلی کوزوو لغو می شود شما تیمهایی دارید که بر اساس ویژگی نژادی تقسیم می شوند. در یک طرف آلبانی تبارها و در طرف دیگر صرب ها قرار می گیرند. پس بازی برای هدفی بالاتر از بردن تیم انجام می شود. نتیجه یک پیروزی با یک معنی ضمنی وسیعتر است. و این بخشی از آن است.

بعد از آن به مدرسه می روید. در ابتدا مدارس بر اساس تبعیضات نژادی از هم جدا می شوند، و در نهایت شما از مدرسه اخراج می شوید. می دانید که چیزهای زیادی وجود دارد که نمی توانید از آن لذت ببرید چون یک آلبانی تبار هستید. شما به یک گروه نژادی متفاوت تعلق دارید. بعد از این نمی توانید از مراکز اجتماعی و سالن های ورزشی استفاده کنید. نمی توانید اسکیت بازی کنید چون یک آلبانی تبار هستید. نمی توانید از امکانات کتابخانه های عمومی استفاده کنید چون یک آلبانی تبار هستید. نمی توانید در مراکز خاص خرید به خرید پردازید چون تمام مغازه های این قسمت متعلق به صرب هاست. پس نمی توانید به آنجا بروید. نمی توانید به میکده های قسمت مرکزی شهر بروید چون تمام این میکده ها منحصرأ متعلق به صرب هاست. بنابراین شما مجبورید زندگی خود را بگونه ای تغییر دهید که با این واقعیت جدید که به طور ناگهانی به شما تحمیل شده سازگار شوید. -ایلبر بایراکتاری

در طول دهه 90، میلوشوویچ و دولت صربستان به صورت منظم آلبانی تبارها را از بسیاری از مؤسسات و از بسیاری از سمت ها برکنار و اخراج نمودند و در واقع می توان به صراحت گفت آنها را از زندگی در کوزوو محروم کردند. آنها اجازه نداشتند به مدرسه بروند، در بیمارستان کار کنند، شغلی داشته باشند و یا در ادارات سیاسی کار کنند.

به همین دلیل آلبانی تبارها دولتی را تشکیل دادند که بسیاری از مردم آن را "دولت سایه" می نامند. آنها رئیس جمهور خود را انتخاب کردند، نمایندگان خود را انتخاب کردند، مدارس خود را درون خانه ها برپا کردند، آنها بیمارستان، کلینیک زنان [به راه انداختند] - من کلینیکهای زنان را که قبل از جنگ وجود داشت و در واقع در اتاق های نشیمن خانه ها ایجاد شده بود به خاطر می آورم. آنها هیچ امکاناتی نداشتند. آنها پرستار یا دکتر آموزش دیده نداشتند، هیچ چیز نداشتند - دارو نداشتند - اما چیزی که باعث می شد آنها این کارها را انجام دهند این بود که آنها مجبور به انجام این کارها بودند.

در زمانی خاص، گروهی از دانشجویانی که از این وضعیت بسیار ناراحت بودند - و از روی آگاهی - شروع به اعتراض کردند. آنها اعتراض خود را به صورت خشونت آمیز نشان ندادند چون اسلحه ای نداشتند و در هر صورت نمی خواستند در برابر تعداد زیادی از مخالفان قدرتمند خود دست به اسلحه ببرند به همین دلیل بدون خشونت شروع به اعتراض کردند.

-آلبرت سولوس

جنگ در اسلوونی، کرواسی و بوسنی

پایان جنگ سرد برای مشروعیت رژیم فدرال در بلگراد و توانایی بنای مانورهای مؤثر بین المللی مشکلاتی فراهم کرد. در ژوئن 1991، اسلوونی و کرواسی به طور رسمی استقلال خود را از دولت فدرال یوگسلاوی اعلام کردند. ارتش فدرال تحت حکومت صرب ها، به زودی دست از حمایت اسلوونی برداشت، این کشور هیچ مرزی با صربستان نداشت و بیشتر جمعیت آن اسلاو بودند. نیروهای فدرال تا اکتبر 1991 از این جمهوری بیرون رفتند. عکس، میلوشویچ سعی می کرد کرواسی را که در مجاورت صربستان قرار داشت 20 درصد جمعیت آن را صرب ها تشکیل می دادند، اشغال کند برای مدتی، نیروهای صرب تقریباً بر یک سوم خاک این جمهوری تسلط داشتند اما تا سال 1995 کرواسی کشور را به طور کامل به جز یک بخش کوچک از آن، مجدداً به تصرف خود درآورد.

بوسنی هرزگوین نیز اعلام استقلال کرد، اما بعثت ترکیب صرب های ارتدکس، کروات های کاتولیک و مسلمانان بوسنیایی، بر اساس خطوط نژادی جدا و تقسیم شد. در جنگی که به دنبال آن روی داد، میلوشویچ فعالانه به پشتیبانی از صرب ها پرداخت، ولی دولت جدید کروات از کروات ها پشتیبانی می کرد. وحشیگری جنگ، که در آن از هتک حرمت زنان به عنوان سلاح جنگی استفاده می شد و قتل افراد غیر نظامی، نفرت، ترس و بدگمانی زیادی ایجاد کرد.

تلاش های جامعه بین المللی برای توقف خشونت در طول جنگ مؤثر نبود، چون ناگوارترین تراژدی 1995 با قتل عام هزاران مسلمان بوسنی در روستای سربره نیتسا، که ظاهراً تحت حفاظت سازمان ملل قرار داشت، توسط صرب ها به وقوع پیوست. سرانجام، بعد از مداخله و فشار هماهنگ بین المللی، جنگ بوسنی با امضای رسمی پیمان های صلح دیتون در دسامبر 1995 خاتمه یافت.

تشکیل ارتش آزادیخواه کوزوو

برای کوزوو این وقایع به معنای پایان صلح ناپایدار و آغاز یک بحران شدید بود. با از دست دادن اسلوونی و کرواسی، و سرانجام رها کردن صرب ها در بوسنی، میلوشویچ دامنه سرکوبی های خود را در کوزوو به عنوان "آخرین مقاومت" جدید برای ملی گرایان صرب افزایش داد. او با تحمیل لازم اجرا بودن حفظ انسجام قلمرو صرب ها، سیاست سختگیرانه ای را در برابر آلبانی تبارهای کوزوو در پیش گرفت. منابع نظامی صربستان برای فعالیت در کوزوو به آنجا منتقل شدند. در همین زمان، آلبانی تبارهای کوزوو شاهد استقلال کرواسی و اسلوونی بودند که علیرغم خشونت از حمایت هم برخوردار بودند. یک نیروی چریکی جدید در کوزوو به وجود آمد که خود را ارتش آزادیخواه کوزوو یا KLA (به آلبانی UCK) نامید. اعضای KLA، به طور آشکوار از یکی شدن کوزوو با آلبانی طرفداری می کردند و حملات خشونت آمیز خود را در برابر صرب های حاضر در این استان افزایش می دادند.

فروپاشی آلبانی

تا 1996، حزب دموکراتیک جدید در آلبانی ناظر فروپاشی شاید بدترین اقتصاد کمونیستی جهان بود، که به دنبال آن تلاشی ناموفق انجام شد تا اقتصاد بازار آزاد جایگزین آن شود.

به جای سرمایه گذاری فعال و تشکیل سرمایه، الگوهای طرحهای هرمی سرمایه گذاری بسیار زیاد شد که به اشخاص نوید بازده های سریع و زیاد را می داد.

در اوایل 1997، تعدادی از این طرحها و برنامه ها از بین رفتند (چون وابسته بودند)، طبق گزارشات، تعداد کمی از افراد، به قیمت از دست رفتن میلیاردها دلار سرمایه تعداد زیادی از سرمایه گذاران کوچک غنی و ثروتمند می شدند.

این امر تقریباً موجب فروپاشی کشور آلبانی شد. اسلحه زیادی از انبارها و زرادخانه ها به غارت رفت و بسیاری از آنها به دست نیروهای KLA افتاد. از آنجا که خطر گسترش عدم ثبات از کشور آلبانی به مرزهای دیگر وجود داشت، تلاش های بین المللی برای کمک به آلبانی، نقش انجام تلاشهای مشابه در کوزوو را مهم جلوه داد.

دیپلماسی بحران

تا اواخر دهه 1990، مکانیسم های سازمانی جدیدی به منظور کمک به جامعه بین المللی برای اجرای دیپلماسی بحران به وجود آمد، با این فرض که اراده سیاسی برای استفاده از آنها وجود داشته باشد. ایالات متحده و اتحادیه اروپا (که تا حد زیادی هماهنگی سیاست خارجی خود را مستحکم کرده بودند)، در نتیجه درگیریهای خود در بوسنی، به طور فزاینده ای سعی در برقراری ثبات در یوگسلاوی پیشین را- داشتند. "گروه رابط" که شامل ایالات متحده، روسیه و کشورهای اصلی اروپایی می شد، شاهد مذاکرات پیمان های دیتون که به رهبری ایالات متحده انجام می شد بودند و بر اجرای آنها نظارت داشتند و بعد از آن توجه خود را به کنترل بحران کوزوو معطوف کردند. OSCE، که سالها به عنوان ناظر و مراقب در کوزوو وجود داشت، به صورت چشمگیری وارد عمل شد زیرا نقش مهمی در اجرای پیمان های دیتون داشت.

اما از زمان جنگ در بوسنی، جامعه بین المللی نه تنها متوجه شد جنگ در کوزوو تا چه اندازه می تواند کشتار به همراه داشته باشد بلکه متوجه شد که توقف آن تا چه اندازه می تواند مشکل باشد، اما این موارد به مقدار تلاش صورت گرفته از ناحیه جامعه بین المللی در دیتون برای خاتمه جنگ بوسنی بستگی داشت. ثابت شد دیپلماسی بحران در کوزوو چیزی کمتر از یک چالش نیست.

دیدگاه ها

این همان چیزی است که در حال حاضر از آن به عنوان جنگ های کسب قدرت برای تعیین جانشین در یوگسلاوی نام برده می شود. چیزی که در ابتدا می بینید يك جنگ بسیار کوتاه بر سر استقلال اسلونی است، ولی تعداد صرب هایی که در آنجا زندگی می کنند به نسبت کم است به همین دلیل میلوشوویچ به راحتی از آن می گذرد. بعد از آن شاهد جنگ مشابهی برای تعیین جانشین در کروواسی هستید و اینجا سؤال مهم تری مطرح است و آن اینکه درصد بیشتری از جمعیت کروواسی را صرب ها تشکیل می دهند و به ویژه در نواحی مرزی بین کروواسی و بوسنی صرب ها سکونت دارند. صربها از صدها سال پیش در این قسمت ساکن شدند. میلوشوویچ در تلاش است در این مناطق يك جمهوری صرب تشکیل دهد، و کروواسی استقلال یافته از یوگسلاوی نمی تواند این مناطق صرب نشین را جزء قلمرو خود قرار دهد، میلوشوویچ تلاش می کند این مناطق را از وجود کروات ها پاک کرده و آنها را از این نواحی بیرون کند. و بعد این جنگ به بوسنی کشیده می شود، جمعیتی که در بوسنی زندگی می کنند نسبت به کروواسی از تنوع نژادی بیشتری برخوردارند.

-دان سرور

بر همین اساس، در دهه 1990، شما بروی افراد جوان آلبانی تبار ساکن کوزوو کار زیادی نمیتوانستید انجام دهید. هنگام به روی کار آمدن KLA دو راه در پیش رو داشتید. یا باید وارد فعالیت هایی می شدید که عاری از خشونت بود و در نتیجه هیچ سودی به دنبال نداشت یا به دسته های چریکی می پیوستید. اما نوع فعالیت من میانه بود زیرا من با فعالیت های بدون خشونت و درگیری در آن زمان موافق نبودم چون نتیجه ای در بر نداشت. اما از طرف دیگر، حاضر هم نبودم به نیروهای چریکی ملحق شوم زیرا روشی که من در نظر داشتم با خشونت سازگاری نداشت. به همین دلیل من این روش میانه را برگزیدم ولی این نیاز بزرگ بود که باعث کمک و همکاری مردم شد - باید از نفوذ زیادی برخوردار باشید و امور را تغییر دهید.

بنابر این چیزی که من و دوستانم مطرح کردیم این بود که - چون موضوع تضاد کوزوو توجه رسانه های بین المللی را به خود جلب کرده بود بسیاری از روزنامه نگاران آمریکایی و انگلیسی به آنجا می آمدند و شاید ما را استخدام می کردند. ممکن بود BBC یکی از همقطاران من را استخدام کند، ABC News من را استخدام کند، CNN دیگری را استخدام کند و APTN نیز فرد دیگری را استخدام کند. و از این لحاظ ما می توانستیم به عنوان يك فرد خبره در این زمینه به آنها کمک کنیم. شما گروه خبری ABC News را به روستایی که تحت هجوم قرار داشت، می برید. در حال حاضر، ABC News از شما حمایت می کند و ممکن است شما را به عنوان يك روزنامه نگار محلی به آن روستای ویژه ببرد چون پلیس صرب اگر با ABC News باشید هرگز شما را به عنوان يك آلبانی تبار نمی کشد. بنابراین با ABC News همراه می شوید، شما مترجم آنها هستید، با نجات یافتگان مصاحبه می کنید و سپس شما بر می گردید و داستانی برای خود می نویسید.

و حالا این برای ما از دو جنبه اهمیت داشت. از یک طرف با این کار می توانستیم وظیفه خود را به انجام برسانیم، یعنی گزارش آنچه را در این ناحیه اتفاق افتاده به گوش شنوندگان برسانیم. جنبه دیگر آن که نسبت به قبلی مهم تر هم هست این بود که این پیام، یعنی آنچه در کوزوو اتفاق می افتاد را از طریق ABC News به خارج برسانیم.

داستانی را به خاطر می آورم که هنگام کار با ABC News اتفاق افتاد که در مورد قتل عام روستای رکاک بود. بعد از آن تهیه کننده با واشنگتن تماس گرفت و دفتر آنها در واشنگتن خبر داد رئیس جمهور کلینتون این قسمت از گزارش را که ما تهیه کرده بودیم مشاهده کرده و بسیار تحت تأثیر این قسمت قرار گرفته بود. این برای ما به منزله یک پاداش بود زیرا می دانستیم این پیام به خارج از مرزهای این کشور رسیده و سرانجام کمک در راه خواهد بود. -ایلبر بایراکتاری

4.2: جنگ در کوزوو

جنگ

تا اوایل 1998، درگیری های خشونت آمیز بین نیروهای KLA و ارتش ملی یوگسلاو میلوشویچ (که تا آن زمان در واقع نیرویی متشکل از صربها شده بود) زیاد بود. تضاد از سطح بحران به جنگ رسیده بود، و باعث شد طرف های سوم توجه خود از دیپلماسی بحران به مدیریت تضاد معطوف سازند.

جامعه بین المللی، با رهبری ایالات متحده، تلاش می کرد هر دو طرف را به توقف جنگ ترغیب کند اما خشونت همچنان افزایش یافت زیرا صرب ها می خواستند نیروهای KLA را به طور کامل نابود کنند و مجدداً کنترل این استان را به دست گیرند. نیروهای KLA نیز به سهم خود غالباً مبارزات چریکی وحشیانه و مرگباری را انجام می دادند. نیروهای منظم صرب و پلیس شبه نظامی آنها به دفعات و اکنش شدیدی به اعمال تحریک آمیز KLA نشان می دادند، زنان و کودکان را از خانه هایشان بیرون می کردند، حتی خانه هایی را هم که به جنگجویان KLA ربطی نداشت غارت می کردند و می سوزاندند و مردان بالغ را در روستاها اعدام می کردند.

مراحل نهایی جنگ

در اثر این جنگ، که نیروهای فدرال موفقیت عمده ای را بدست آوردند، بیش از نیم میلیون نفر در داخل کشور آواره شدند. در اکتبر، با تهدید برقراری صلح توسط حملات هوایی ناتو سرانجام میلوشویچ مجبور شد تمام حملات خود را متوقف کرده، تعدادی از نیروهای خود را عقب بکشد و به ناظران بین المللی اجازه ورود بدهد.

اما میانجیگری ناتو برای خاتمه دادن به تضاد کافی نبود و فعالیت های نظامی هر دو طرف ادامه داشت. در ژانویه 1999 نقطه عطفی روی داد، هنگامی که ناظران بین المللی گزارش دادند نیروهای امنیتی صرب بیش از 40 شهروند غیرنظامی آلبانی تبار را در روستای رکاک کشته اند.

جامعه بین المللی دست به تلاش هایی برای مدیریت دیپلماتیک تضاد زد که با امید برای برقراری صلح توسط نیروهای نظامی پشتیبانی می شد.

ناتو دوباره تهدید کرد از حملات هوایی استفاده می کند تا بدین وسیله دولت بلغراد مجبور شود در کنفرانس صلح که قرار بود در رامبویی فرانس در فوریه برگزار شود، شرکت کند. به هر دو طرف پیش نویسی از یک توافق سیاسی در این کنفرانس ارائه شد، همچنین در این پیش نویس به نیروی بین المللی تحت رهبری ناتو اجازه داده شد امنیت کوزوو را تضمین کنند.

بعد از دو هفته مقاومت در برابر این توافق پیشنهادی، سرانجام هیأت نمایندگان آلبانی تبار کوزوو این توافق را امضاء کرد — اما بعد از آن متوجه شدند این کار بی تأثیر بوده زیرا هیأت نمایندگان صربستان از امضای توافق امتناع کرده بود.

با افزایش پاک سازی و بیرون راندن آلبانی تبارهای کوزوو از این ناحیه توسط نیروهای امنیت صربس تان و تصمیمات بین المللی برای جلوگیری از تکرار کشتار جمعی شهروندان غیرنظامی به مانند آنچه در بوسنی اتفاق افتاده بود، مجدداً حملات هوایی ناتو بر علیه یوگسلاوی در 24 مارس 1999 شروع شد و تقریباً تا سه ماه به طول انجامید.

به موازات افزایش عملکردهای نظامی صرب ها بر علیه جمعیت غیرنظامی آلبانی تبار کوزوو، شبه نظامیان صرب نیز شروع به فعالیت هایی در این استان کردند. حداقل تعداد 2000 آلبانی تبار ساکن استان کوزوو قتل عام شدند، و صدها هزار نفر نیز از خانه هایشان بیرون رانده شدند. بیش از نیمی از جمعیت آلبانی تبار کوزوو به دلیل ترس از نیروهای دولتی و شبه نظامیان و نداشتن امنیت به دنبال پناهگاه در خارج از یوگسلاوی، در آلبانی یا مقدونیه بودند. در حالیکه اکثریت این پناهندگان بطور خصوصی در خانه اقوام یا دوستان اسکان یافتند، بسیاری از آنها در اردوگاه ها بودند. در این ضمن، KLA به مبارزات خود بر علیه نیروهای یوگسلاو ادامه می داد.

حملات هوایی ناتو آسیب های جدی به زیرساخت های صربستان وارد کرد. در ژوئن 1999، میلوشوویچ توافقنامه ای را امضاء کرد تا نیروهای نظامی و شبه نظامی صرب را از کوزوو بیرون آورده و به نیروهای ناتو اجازه ورود دهد. سرانجام صلح برقرار و مرحله اجرای صلح و عملیات حفظ صلح شروع شد.

دیدگاه ها

تا تابستان 1998، بیشتر جنگ ها در کوزوو و بین سربازان صرب و نیروهای KLA اتفاق افتاد. در نتیجه، بسیاری از شهروندان غیر نظامی، شهروندان غیرنظامی آلبانی تبار در کوزوو از این وضعیت رنج می بردند. نه تنها تعداد زیادی از این شهروندان بی خانمان شدند، در واقع یک فاجعه بشری در کوزوو در حال ظهور بود، که بسیاری از پناهندگان نیز به آلبانی و مقدونیه فرار کردند، و این خود می توانست عامل بالقوه مهم تری برای تضاد وسیع تر در این ناحیه گردد. بنابراین جامعه بین المللی اکنون از توانایی های میلوشوویچ بیشتر آگاهی پیدا کرد. با آگاهی از آنچه میلوشوویچ در سربره نیتسا در سال 95 در بوسنی انجام داده بود، اردوگاه هایی که نیروهای او در بوسنی ایجاد کرده بودند و آنچه او در کرواسی قادر بود انجام دهد، جامعه بین المللی سعی می کرد نسبت به آنچه در کوزوو در حال انجام بود عکس العمل سریع تری نشان دهد. آنها می دانستند میلوشوویچ سرانجام همان رفتاری را با آلبانی تبارهای کوزوو خواهد داشت که با مسلمانان بوسنی و کروات های کرواسی داشت. -ایلبر بایراکتاری

این رفتارها شدت می یافت و هیچ رفتار بازدارنده و یا رویدادی که نشان دهنده ممانعت باشد از سوی دولت مرکزی که این جنگ را به راه انداخته بود دیده نمی شد. و مطمئناً جایگاهی هم در دل و ذهن مردم نداشت. نگرانی قابل توجه همین جنگ بود - ارائه آمار مربوط به پاکسازی نژادی که دولت میلوشوویچ در بوسنی انجام داده بود - چیزی که آنها به دنبال آن بودند این بود که یا این افراد را بکشند و یا عده زیادی از آلبانی تبارهای کوزوو را مجبور به فرار کنند. بنابراین درگیری های خشونت آمیز و بی رحمانه ای به وجود آمد و تنها زمانی این جنگ پایان یافت که جامعه بین المللی از طریق برنامه دیپلماتیک و نظامی و با حمله نیروهای ناتو به مواضع اصلی در صربستان - در تمام صربستان و نه فقط کوزوو مداخله کرد. -مایک لکسون

بازسازی پس از تضاد

به محض اینکه میلوشوویچ با بیرون کشیدن نیروهای خود موافقت کرد، پناهندگان آلبانی تبار کوزوو شروع به عقب نشینی کردند و بسیاری از صرب های باقیمانده در این استان شروع به خروج از آنجا نمودند. با پایان مرحله جنگ تضاد، دوباره بحران شروع شد. برای مدیریت بحران، قطعنامه 1244 شورای امنیت سازمان ملل اجازه شکل گیری نیروی نظامی بزرگی به رهبری ناتو و نیروهای غیرنظامی سازمان ملل را در این ناحیه صادر کرد تا بر روند بازسازی بعد از جنگ نظارت داشته باشند. سازمان های غیر دولتی به سرعت در پریستینا و قسمت های دیگر تشکیل شدند تا در برنامه بازسازی مناطق غیرنظامی به ارائه خدمات و کمک رسانی بپردازند.

در ابتدا کشتارهای "تلافی جوتانه" صربها و همدستان آنها دیده می شد و این اعمال خروج سریعتر افرادی که خود را هدف فرض می کردند در پی داشت. بنابراین یکی از اولین اقداماتی که جامعه بین المللی می بایست انجام دهد این بود که با برقراری مجدد قانون و نظم در این استان دوران پایان تضاد تداوم داشته باشد. سازمان ملل پلیس غیرنظامی بین المللی (CivPol) را بکار گرفت. سازمان امنیت و همکاری در اروپا (OSCE) علاوه بر نقشی که در ساختن مؤسسه ها، اجرای انتخابات، نظارت بر حقوق بشر و حمایت از یک رسانه دموکراتیک بر عهده داشت، برنامه های آموزشی پلیس محلی را سازماندهی کرد.

KLA رسماً از حالت نظامی خارج شد و به چندین حزب سیاسی متفاوت تبدیل بشماره KLA از اعضای پیشین KLA تسلیحات را نگه داشتند و از آنها برای اهداف سیاسی و خصوصی استفاده می کردند. بسیاری از این حملات هم صرب ها بودند. بین احزاب مختلف آلبانی تبار هم درگیریهای مرگباری بر سر مسائل سیاسی در گرفت

دیدگاه ها

بمباران ناتو در ژوئن 1999 به دنبال توافقنامه ای که با دولت یوگسلاوی سابق منعقد شد، پایان یافت. مسئله اصلی و پیچیده ای که در حال حاضر وجود دارد این است که وضعیت نهایی کوزوو لاینحل مانده است. آلبانی تبارها می خواهند موجودیت خود را حفظ کنند، همان چیزی که از زمان شروع این تضاد هم در نظر داشتند، و بر این باورند که فقط استقلال فوری می تواند پایان قابل قبولی برای این تضاد باشد. آنها بطور قطع نمی توانند رابطه مستمری با صرب ها داشته باشند، و به نظر می رسد اصرار برای داشتن این رابطه مستمر با صرب ها به این راحتی هم قابل قبول نباشد، این حدس با توجه به آخرین اصول دولت فدرال یوگسلاوی سابق مبنی بر تشکیل اتحاد ظاهری بین صربستان و مونته نگرو، که وضع فعلی است، ابراز می شود - که احتمالاً با گذشت چند سال برطرف می شود. و در واقع هیچ توجیهی هم وجود ندارد که اصرار بورزیم کوزوو، که از همه بخش های تشکیل دهنده یوگسلاوی سابق جدا شده است، بطریقی در این حالت جدا شده باقی بماند.

-آن هندرسون

مشارکت برای صلح فراتر از جلساتی بود که بین دانشجویان صرب و آلبانی تبار در سال 1998، یعنی قبل از جنگ کوزوو، برگزار شد. در آن زمان، تشکیل این جلسات برای این افراد خطرناک بود. تنش ها هر روز بیشتر می شد، بنظر می رسید صرب ها از آلبانی تبارها متنفر بودند، پلیس دانشجویان را مورد ضرب و شتم قرار می داد - شرایط واقعاً دشوار بود.

دانشجویان بصورت پنهانی با هم ملاقات می کردند و من هم در فراهم کردن تسهیلات برای بعضی از این جلسات کمک می کردم. بعد از گذشت یکسال از جنگ کوزوو، از اواخر 1999 تا 2000، تعدادی از همان دانشجویان ناگهان در پارلمان دیده شدند، با دستیاران نخست وزیر و یا متصدی سازمان های بزرگ ناحیه بودند - به بیان دیگر، آنها از افراد صاحب نفوذ به حساب می آمدند. آنها قدرت داشتند و هیچ ترسی هم برای استفاده از آن جهت انجام کارهای مناسب و مفید نداشتند، به همین دلیل برای مطلع شدن از وضعیت یکدیگر از من سؤال می کردند.

برای همین تصمیم گرفتم در یک آخر هفته با تعدادی از آنها، پنج یا شش نفر، بیرون بروم. به مونته نگرو رفتیم چون امن بود، در آنجا آنها می توانستند بدون اینکه مورد توجه قرار بگیرند یکدیگر را ملاقات کنند و در مورد برقراری رابطه مجدد با یکدیگر صحبت کنند. هیجان زیادی وجود داشت، تنش های زیادی بود، درک نادرستی از یکدیگر داشتند، اما جلسات عالی بود و همه به این نتیجه رسیدند که اکنون زمان آن رسیده که فاصله ها را پر کنند، از حال هم خبر داشته باشند و رابطه خود را با نسل بعدی رهبرانی که می خواهند با هم کار کنند و از جنگ متنفر هستند و به پیشرفت علاقه دارند، گسترش دهند.

-آلبیو سولوس

برکناری میلوشوویچ

اعمال میلوشوویچ در دهه 1990 سرانجام جامعه بین المللی را بر آن داشت تا دولت صربستان را به عنوان یک دولت منفور تلقی کند. حمایت های مالی بین المللی برای رسانه آزاد و مخالفت های سیاسی راه خود را به درون کشور باز کرد، همراه با این وعده که برای بازسازی و بهبود اوضاع به هر یک از دولت های انتخابی دموکراتیک جدید کمک خواهد شد.

در همین زمان، جو موجود در صربستان به طور فزاینده ای رو به خشونت گذاشت، قتل و ترور به شکل مافیایی تقریباً در همه جا دیده می شد. یک ائتلاف جدید یعنی مخالفان دموکراتیک صربستان تشکیل شد که برای رقابت با میلوشوویچ، بر سر یک کاندید به توافق رسیدند.

این کاندید، ویسلاو کشتونیتسا، یک وکیل و یک ملی گرا بود که به طور کلی از فساد که جزء سیاست صربستان شده بود، جدا بود.

با پشتیبانی این گروه ائتلافی و OTPOR، یک سازمان دانشجویی ضد میلوشوویچ، کشتونیتسا برنده دور اول انتخابات شد. همانند رفتاری که وی پیشتر در زمینه سیاست از خود بروز داده بود این بار هم میلوشوویچ نتایج را انکار کرد. به هر حال این بار با وجود گسترش و سازماندهی اعتراضات مخالفان، نیروهای امنیتی نمی توانستند برای سرکوبی آنها به زور متوسل شوند. میلوشوویچ شکست را پذیرفت. با برکناری میلوشوویچ، سرانجام وضعیت کوزوو از حالت بحران به صلح ناپایدار رسید.

کوزوو امروز: صلح ناپایدار

قطعه نامه 1244 شورای امنیت وضعیت نهایی این استان را تعیین نکرد و آینده آن نامعلوم ماند. هر چند کوزوو از لحاظ حقوقی هنوز هم قسمتی از صربستان بود ولی تحت حکومت بلگراد اداره نمی شد. آلبانی تبارهای کوزوو هنوز بر استقلال خود پافشاری می کردند در حالیکه بیشتر اقلیت کاهش یافته صرب تمایل داشتند در صربستان بمانند.

در این ضمن، مردم کوزوو با این چالش هم روبرو بودند که بایستی با هم کار کنند تا از عهده موضوعات مشکل جاری برآیند. قبل و بعد انتخابات داخلی (شهری) اکتبر سال 2000، چند تن از رهبران سیاسی ترور شدند. به هر حال، این انتخابات همراه با انتخابات مجلس عمومی کوزوو در نوامبر 2001، اساس حکومت دموکراتیک کوزوو را تشکیل می داد.

در مارس 2002 تحت نظارت سازمان ملل، دولتی با قدرت محدود تشکیل شد. در اوایل سال 2008، کوزوو که کشوری تحت الحمایه بین المللی بود و تحت رهبری سازمان ملل قرار داشت؛ استقلال خود را از صربستان اعلام کرد.

دیدگاه ها

استراتژی اصلی که به ما کمک کرد در برابر میلوشوویچ مؤثر باشیم درگیری بدون خشونت علیه وی بود زیرا قبل از هر چیز باید بدانیم هنگامی که فردی در رأس نیروهای دولت قرار دارد و شما در این مرتبه نیستید، نمی توانید به سراغ او رفته و با او که قدرتمند است بجنگید. در این صورت شکست شما حتمی است. بنابراین کاری که ما انجام دادیم این بود که سعی کردیم دست روی نقاط ضعف آنها بگذاریم. ما به جوان ها، به آینده توجه کردیم. ما با این پیام مثبت وارد صحنه شدیم، و من فکر می کنم این درگیری بدون خشونت، که اگر شما هم فکر کنید متوجه می شوید، که چیزی شبیه درگیری های مهاتما گاندی بوده و روش حرکت ما برتری اصلی ما از نظر استراتژیکی در برابر میلوشوویچ بود زیرا او صرفاً نمی توانست مردم را قانع کند - او نمی توانست چیزی را به ما تحمیل کند. ما در آنجا بودیم، و دیدگاه های خود را بطور قانونی و دموکراتیک بیان می کردیم، او چیزی بر علیه ما نداشت. همه ما دانشجویان دانشگاه بودیم، شما می دانید، دانشجویان خوب، و من فکر می کنم این دقیقاً همان موقعیتی بود که ما می خواستیم او در آن قرار داشته باشد، چون اگر می خواست به ما ضربه ای بزند برایش گران تمام می شد.

-میلان ساماریچ

هزاران دانشجو در سراسر کشور وجود داشت، صدها هزار، که پشت سر هم قرار داشتند - زمانیکه دستگیری آنها شروع می شد، و پلیس آنها را مورد آزار و اذیت قرار می داد، والدین آنها هم وارد صحنه می شدند. و همینطور برادران و خواهران آنها هم دخالت می کردند. یک نقل قول بسیار معروف از شورش (انقلاب) 5 اکتبر وجود دارد که مربوط به یک افسر پلیس است. هنگامی که از او سؤال شد چرا به طرف جمعیت شلیک نکردید، او پاسخ داده بود "زیرا می دانستم فرزند خود من هم در بین جمعیت است." این چیزی بود که اتفاق افتاد. آنها از این توانایی برخوردار بودند که بتوانند مردم عادی را بلوداشت کنند، کسانی که ناگهان چیزی برای باختن نداشتند و مراقب همه چیز بودند.

-آلبرت سولوس

خلاصه

همانند واقعه نسل کشی در رواندا، با بکارگیری مفاهیم لوند در مورد تاریخچه اخیر کوزوو می توان یک روش گرافیکی ارائه داد که در آن افزایش تدریجی و کاهش تضاد به تصویر کشیده می شود.

بعد از گذشت بیشتر از سی سال از جنگ جهانی دوم، تنش های ملی گرا تحت کنترل دولت تک حزبی سوسیالیست قرار گرفت که در آن منافع نژادی و جمهوری خواهانه مختلف به حالت متعادل قرار داشتند طول این دوران طولانی صلح پایدار، آلبانی تبارهای کوزوو حتی توانستند به پیشرفت هایی برای بدست آوردن استقلال داخلی نائل شوند

به هر حال، بعد از مرگ تیتو، وضعیت یوگسلاوی رو به وخامت گذاشت و در دوران صلح ناپایدار، بحران و جنگ، تنش ها در کوزوو رشد ثابتی داشت.

سرانجام در 1999 تمام تلاش هایی که در جهت ممانعت از تضاد و مدیریت بحران انجام شده بود با شکست روبرو شد و باعث شد ناتو با حملات هوایی خود به این جنگ خاتمه دهد. کوزوو بعد از تضاد وارد مرحله بحران شد، با کمک جامعه بین المللی این کشور به سوی صلح گام برداشت، هر چند در ابتدا این صلح به صورت یک صلح ناپایدار بود.

آزمون فصل 4

شما همه مطالب فصل 4 را مرور کرده اید. اکنون این آزمون کوچک را انجام دهید.

1. کدامیک از توضیحات زیر در مورد جمعیت کوزوو و یوگسلاوی سابق صحیح است؟

- الف. صربها بزرگترین گروه نژادی در یوگسلاوی سابق و بزرگترین گروه نژادی در کوزوو بودند.
- ب. آلبانی تبارها جمعیت اقلیت کوزوو و همینطور جمعیت اقلیت یوگسلاوی سابق را تشکیل می دادند.
- ج. آلبانی تبارها جمعیت اقلیت کوزوو را تشکیل می دادند در حالیکه صرب ها بزرگترین گروه نژادی در یوگسلاوی سابق بودند.
- د. آلبانی تبارها بزرگترین گروه نژادی در کوزوو بودند در حالیکه صرب ها بزرگترین گروه نژادی در یوگسلاوی سابق بودند.

2. پیمان های صلح دیتون ...

- الف. بیرون کشیدن نیروهای کروات در بوسنی را به بیرون کشیدن نیروهای صرب در کوزوو ربط می داد.
- ب. موضوع کوزوو را به عنوان موضوعی که باید در زمان دیگری مورد بررسی قرار گیرد، به همین حکامتشبانی
- ج. اجازه حملات هوایی و بمباران هایی را داد که سرانجام منجر به توقف میلوشویچ در کوزوو شد.
- د. هیچ یک از موارد بالا صحیح نیست.

برای یافتن پاسخهای صحیح به ضمیمه مراجعه کنید.

5: چارچوب تحلیلی

ابزارهای تکمیلی

همانگونه که نمونه های رواندا و کوزوو نشان می دهد، طراحی شدت تضاد در بستر زمان تاریخچه ای ایجاد می کند که دارای توجه خاص است. نمودار بدست آمده، شدت تضاد در مقاطع مختلف از صلح پایدار، صلح ناپایدار، بحران، تا جنگ و آغاز عکس این ترتیب را به تصویر می کشد.

علاوه بر آن، آشنایی با مفاهیم مربوطه در این منحنی، دیپلماسی بازدارنده، دیپلماسی بحران، ایجاد صلح، اجرای صلح، حفظ صلح و بازسازی پس از تضاد، نوعی دخالت را می رساند که در مقطعی از زمان در گذشته، مورد استفاده قرار گرفته یا احتمالاً مفید واقع شده است، یا — در صورت ادامه تضاد— نوعی دخالت که ممکن است در زمان حال مفید باشد.

همانگونه که منحنی بدست آمده از دخالت، روشی اصولی در بررسی تاریخچه آن را در اختیار ما قرار می دهد، چارچوب تحلیلی، روشی دقیق و فراگیر را جهت مطالعه مطالعه یک مداخله در در مقطع خاصی از زمان فراهم می آورد. این چارچوب، از نوعی دخالت مبتنی بر دمکراسی و ریشه دار سرچشمه می گیرد. گزینه هایی برای طرفین مذاکره [© copyright موسسه بین المللی در امر دمکراسی و کمک انتخاباتی (IDEA بین المللی)، 1998، <http://www.idea.int/>].

این چارچوب، یک ابزار کلامی است و از مجموعه ای از پرسشها تشکیل شده است که در پنج مضمون اصلی طبقه بندی می شود:

بازیگران

بازیگران اصلی در این تضاد چه کسانی هستند؟
بازیگران غیر اصلی چه کسانی هستند؟
دیگر چه کسانی در این رویداد نفوذ داشتند؟

علتهای ریشه ای

عامل ایجاد این تضاد چیست؟
نیازها و بیم های هر گروه چیست؟

مسائل، دامنه و مراحل آن

مسائل اصلی برای هریک از طرفین چیست؟
تضاد در چه مرحله ای قرار دارد؟
چه کسی بیش از سایرین ضرر می کند؟

قدرت، منابع و روابط آن

منابع و قابلیت های هرکدام از طرفین چیست؟
رابطه بین رهبران به چه شکلی است؟
چه کانالهای ارتباطی موجود هستند؟

تاریخچه روابط

آیا طرفین هرگز با یکدیگر در صلح و آرامش زندگی کرده اند؟
چه تلاشهای قبلاً برای دستیابی به توافق انجام شده و چرا با شکست مواجه شده است؟
آیا الگویی برای این شکست ها وجود داشته است؟

این فهرست پرسشها، نهایی نیست — و چنین فهرستی نمی توانست نمونه نهایی باشد. در یک تضاد خاص، برخی از پرسشها مفیدتر از سایرین خواهد بود، در حقیقت، چارچوبهای دیگری مناسب با انواع خاصی از تضادها نگارش یافته است. مطمئناً، در ذهن یک تحلیلگر کنجکاو دائماً پرسشهای جدیدی برای عنوان کردن نقش می بندد. این چارچوب نقطه آغاز است، و شامل حداقل سوالاتی است که باید در رابطه با هر تضاد پرسیده شود.

در صفحات بعدی، این چارچوب را برای تضادهای صورت گرفته در رواندا و کوزوو بکار خواهیم برد. در هر دو مورد، به مرحله ای از تضاد می پردازیم که پیش از وقوع خصومت های اصلی در رواندا، در ابتدای آوریل 1994 و در کوزوو، در اواخر دسامبر 1997 قرار داشتند.

دیدگاه ها

از یک جهت، به نظر من چارچوب به منزله یک تصویر کلی و منحنی به مثابه یک تصویر متحرک است. منحنی، یک تاریخچه است. در این منحنی، جایگاه تضاد در مقطع زمانی و جایگاه کنونی آن مشخص می شود. و به این طریق به جریان امور توجه می کنیم. این چارچوب، بازیگران، علتهای ریشه ای، روابط و تعادل قدرت را در مقطعی از زمان نشان می دهد. اکنون طبیعتاً مهم است که به ذکر تاریخچه نیز پرداخته شود، اما چارچوب تا حدی تضاد را در زمان حال حفظ کرده و آنرا بر این اساس مورد ارزیابی قرار می دهد. از این رو یک رابطه متقابل بین این دو دستگاه وجود دارد.

-جورج وارد

این چارچوب راهی را برای تضمین این نکته دربردارد که تعریف مشکل باتوجه به عناصر اصلی صورت گرفته است، و در واقع شما درباره هر کدام از این عناصر فکر کرده اید. در بالا و پایین رفتن از این به اصطلاح منحنی پلکانی، خواه به بحث پیرامون صلح ناپایدار بپردازیم و یا بحران یاچنگ را مورد بررسی قرار دهیم، این روش در مورد تضاد کاربرد دارد. از این راه تمام عوامل مهم در این موقعیت در نظر گرفته می شود. این روش می تواند به شما کمک کند تا مشخص کنید آیا تضاد در مرحله ای خاص قرار دارد یا در مرحله دیگری واقع شده است و یا ممکن است اینگونه حس کنید که از مرحله مورد نظر مطلع هستید. اما در هر حال، این چارچوب تحلیلی، روشی است برای اطمینان خاطر از اینکه عناصر اصلی تضاد مورد بررسی قرار گرفته است تا از این رو بتوانید تعیین کنید چگونه باید با آن مواجه شد و چه کارهای را باید برای آن انجام داد.

-مایک لکسون

1.5: بازیگران

نقطه آغازین فعالیت تحلیلگران، مشخص کردن بازیگران حاضر در یک تضاد است. علاوه بر دولت ها، ممکن است نهادهای بین المللی و مؤسسات مالی و همچنین گروه های شناسایی، احزاب داخل گروهها، گروه های تک منظوره، بازیگران خارجی، مصلحان پنهانی و غارتگران پنهانی نیز در زمره این بازیگران قرار بگیرند. تحلیلگران معمولاً گروه ها را با سه دسته رهبری درجه اول، رهبری حد متوسط و رهبری توده مردم مشخص می کنند.

بازیگران اصلی چه کسانی هستند؟

بازیگران اصلی معمولاً به کسانی خطاب می شود که مستقیماً در تضاد درگیر هستند. در کوزوو، بازیگران اصلی عبارت بودند از جناح صرب به رهبری اسلوبودان میلوشویچ، جامعه دمکرات کوزوو و "دولت سایه" آن به رهبری ابراهیم روگوا و ارتش آزادیخواه کوزوو. در رواندا، بازیگران اصلی متشکل بودند از دولت چند حزبی به رهبری هوتوی میانه رو، رهبری قدرتمند هوتوی تندرو، نیروهای مسلح رواندا به رهبری هوتو و جبهه میهنی رواندا به رهبری توتسی.

بازیگران غیراصولی چه کسانی هستند؟

بازیگران غیراصولی آن دسته از گروه‌های واقعی شرکت کننده در تضاد نیستند بلکه، بعلاوه، منافع و تأثیر زیاد آنها در تضاد کاملاً مشهود است. در کوزوو، بازیگران غیراصولی متشکل بودند از جمهوری آلبانی و جمهوری یوگسلاوی سابق، علی‌الخصوص مقدونیه و مونتنگرو با جمعیت عظیم آلبانی تبار خود. در رواندا، Radio Television Libre des Milles Collines (RTL) یکی از مهم‌ترین بازیگران غیراصولی بود، ایستگاهی که از طریق برنامه‌های خود باعث کشتار توتسی و هوتوی میانه رو شد.

سایر گروه‌های تأثیرگذار بر رویدادها چه کسانی هستند؟

علاوه بر بازیگران اصلی و غیراصولی، تحلیلگران سایر گروه‌هایی که در این رویدادها مرفعتی داشته و بر آن نفوذ دارند، از جمله فعالان حاضر در منطقه و در سرتاسر جهان را نیز به حساب می‌آورند. در رواندا، بازیگران محلی شامل اوگاندا و تانزانیا می‌شدند. بازیگران بین‌المللی با نفوذ، عبارت بودند از سازمان ملل، ایالات متحده، بلژیک و فرانسه. در کوزوو، ایالات متحده، بریتانیا، روسیه، آلمان، فرانسه و ایتالیا "گروه رابط" را تشکیل دادند که نفوذ قابل توجهی بر رویدادها داشتند. سازمان‌های بین‌المللی با نفوذ، عبارت بودند از سازمان ملل، سازمان امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپا و ناتو.

دیدگاه‌ها

ابتدا باید به این مسئله پردازید که بازیگران یعنی بازیگران اصلی و غیراصولی چه کسانی هستند و اینکه چه تأثیرات خارجی دیگری در آنجا وجود دارد. این قدم اول است. بعنوان مثال، در رواندا، به بهار سال 1994، و درست به زمان پیش از نسل‌کشی بنگرید. گروه قدرتمند هوتو را می‌بینید که رئیس‌جمهور را احاطه کرده‌اند. افراطیون هوتو. جبهه میهنی رواندا (RPF) را دارید که در این توافق صلح با واسطه نقش دارد. نیروهای مسلح رواندا را نیز مشاهده خواهید کرد. ایستگاه رادیویی، RTL، را می‌بینید که توسط هوتو مورد استفاده قرار می‌گیرد و تنها به انتشار پیامهای نفرت انگیز می‌پردازد. همچنین نسبتاً می‌توان شاهد درگیری جامعه بین‌الملل بود که تعدادی کمی از نیروهای سازمان ملل در آنجا حضور داشتند. و در آخر، فرانسویها نیز با شروع نسل‌کشی درگیر می‌شوند و عملیات ترکواز (Turquoise) را آغاز می‌کنند. اوگاندا به جبهه میهنی رواندا چنین خطاب کرده است، "شما به اوگاندا باز نخواهید گشت"، بنابراین اساساً آنها را وادار می‌کند که با اکراه فقط پیش بروند. بنابراین بازیگران متفاوتی را به عنوان بازیگران اصلی و غیراصولی مشاهده می‌کنید که در بهار سال 1994 نقش داشتند.

-گرگ نون

خوب، در درجه اول، گروه‌هایی را داریم که در این تضاد درگیر بودند. در یک طرف، دولت یوگسلاوی، دولت صربستان و نیروهای نظامی آن وجود دارند. در طرف دیگر، ارتش آزادیخواه کوزوو را می‌بینید که در جناح آلبانی تبارها در فعالیت نظامی فعالانه شرکت دارد. همچنین در جناح آلبانی تبارها، دولت سایه، وجود دارد که در خصوصیت‌ها و خشونت‌ها نقشی ندارد اما هنوز به سبب اعمال فشار از جانب مردم خود تقاضاهایش رو به افزایش است.

-تد فیفر

2.5: علت‌های ریشه‌ای

در هر تضادی، بازیگران، به خصوص بازیگران اصلی، به نارضایتی‌های بسیاری دامن می‌زنند. برای تضادهایی همچون تضاد رواندا و کوزوو، تحلیلگران در تلاش خود برای تعیین علت‌های ریشه‌ای، که در زیر به برخی از آنها اشاره شده است، به نارضایتی‌های عنوان شده به تنهایی اکتفا نمی‌کنند.

عامل ایجاد تضاد چیست؟

نیازها و بیم‌های هر گروه چیست؟

هرگامی که تحلیلگران تلاش می‌کنند تا علت‌های ریشه‌ای نسل‌کشی در رواندا را مشخص کنند، علاوه بر کمبود منابع، به خصوص زمین در یکی از فقیرترین کشورهای آفریقا، معمولاً به ترس و عدم اطمینان به عنوان یک عامل اصلی اشاره می‌کنند که بلژیکی‌ها در مدت استعمار خود در بین هوتو و توتسی به وجود آوردند — ترس و عدم اطمینانی که هوتوها در زمان استقلال خود به آن ادامه دادند.

در خصوص علت‌های بی‌واسطه یا مستقیم، تحلیلگران این موارد را در نظر می‌گیرند: بحران پناهندگان در نتیجه قتل عام توتسی‌ها در اواخر دهه 1950، آرزوی پناهندگان توتسی برای بازگشت به رواندا، ترس هوتوها از بازگشت پناهندگان و اشتیاق نیروهای هوتو در بهره‌گیری از این گونه‌نگرانی‌ها برای باقیماندن در قدرت.

در کوزوو، تحلیلگران به این موارد اشاره می‌کنند: وابستگی شدید صربها و آلبانی‌تبارها به زمین؛ کمبود منابع و در کل شرایط اقتصادی بد در منطقه؛ آرزوی دیرینه آلبانی‌تبارها، که در منطقه کوزوو از اکثریت برخوردار بودند، برای دستیابی به استقلال؛ و توان بالای منابع اقتصادی و نظامی صربها که بطورکلی اکثریت را در منطقه داشتند.

به عنوان علت‌های مستقیم‌تر، تحلیلگران به این موارد اشاره می‌کنند: اقدامات انجام شده برای دسترسی به استقلال و جنگ در اسلوونی، کرواسی و بوسنی، که آلبانی‌تبارهای حاضر در کوزوو را برای دستیابی به استقلال ترغیب می‌کرد در حالی که ملیت‌گرایی را در صربها شدت می‌بخشید. از دیگر علت‌های ریشه‌ای در مورد رواندا، تمایل سیاستمداران در بهره‌گیری از ملیت‌گرایی نژادی برای دستیابی و در اختیار گرفتن قدرت، مورد توجه تحلیلگران قرار گرفته است.

دیدگاه‌ها

در زمانی که مورد بحث ما است، نوعی تنفر نژادی بی‌نظیر بین صربها و آلبانی‌تبارها وجود داشت که حتی با استانداردهای بالکان نیز شدید تلقی می‌شد. به تعبیری، "تأثیر بد" به استقلال رسیدن جمهوریهای دیگر یوگسلاوی، علی‌الخصوص اسلوونی و کرواسی، باعث شد آلبانی‌تبارهایی که احساس می‌کردند در صربستان گیر افتاده‌اند، بیشتر احساس مظلومیت کنند. و سپس با به انتها رسیدن تجربه یوگسلاوی که تیتو آغازگر آن بود، اختیارات کلی دولت مرکزی از بین رفت. و آنچه که باقیمانده بود، تنها قدرتی بود که برآستی در بلگراد به چشم می‌خورد، آشکارا بر پایه اصول ملیت‌گرایی صربها قرار داشت و کاملاً با خواسته‌های آلبانی‌تبارهای حاضر در کوزوو مغایر بود.

-مایک لکسون

شما نیز احتمالاً می‌خواهید روی این موضوع فکر کنید که علت‌های ریشه‌ای و علت‌های تسریع‌کننده کدام هستند همانگونه که بحث شد، علت‌های ریشه‌ای به پرسش‌هایی بازمی‌گردند همچون دامن زدن به اختلاف‌های نژادی در رژیم استعماری و تصمیمات واقعی اتخاذ شده به سود یکی از گروه‌ها و به ضرر گروه دیگری، که تنها میراث آن تبعیض و تعدی است و اگر در مراحل بعد بصورت آشکار در نیاید بهر حال وجود دارد. به نظر من، برای پی بردن به علت ریشه‌ای و شاید علت تسریع‌کننده، باید به وقایع اقتصادی کشور نگاه کنید.

ری کالدول

3.5: مسائل، دامنه و مرحله

تحلیگران به بررسی این امر می پردازند که علت‌های ریشه‌ای چگونه خود را در مسائل امروزی نشان می دهند. همچنین تحلیگران مرحله و شدت تضاد را تعیین می کنند.

مسائل اصلی برای هریک از طرفین چیست؟

در رواندا، مسئله اصلی پیش از نسل کشی، اجرای توافق های آروشا توسط دولتی به رهبری هوتو بود. این توافق ها که در سال 1993 در آروشای تانزانیا به امضا رسید، راه بازگشت پناهندگان توتسی را فراهم کرد و به تقسیم قدرت بین دولت و جبهه میهنی رواندا به رهبری توتسی منجر شد. رئیس جمهور و هوتوهای تندرو به ممانعت از اجرای توافق نامه ای متهم شدند که به ادعای آنها، قدرت را بطور ناعادلانه در اختیار جبهه میهنی رواندا قرار می داد.

در کوزوو، مسئله اصلی دولت کوزوو بود: جمعیت آلبانی تبار اکثریت آیا تا چه حدی خودمختاری محلی داشته باشد یا اینکه فرمانبردار دولت مرکزی بلگراد باشد.

در هر دو حالت، این مسائل اصلی به بسیاری از بحث ها منجر شد، از جمله دستیابی به استخدام بخش دولتی، کنترل بر موسسات آموزشی و موارد دیگر.

تضاد در چه مرحله ای قرار دارد؟

شدت تضاد چقدر است؟

چه کسی بیش از سایرین رنج می کشد؟

در این تمرین، ما از چارچوب جهت مطالعه نکات مربوط به تضاد استفاده می کنیم که درست قبل از وقوع خصومت عمده و اصلی قرار دارند. بنابراین در هر دو مورد، تضاد در مرحله بحران قرار دارد و تنش رو به افزایش است.

در کوزوو، آلبانی تبارها بیشترین خسارات جانی و مالی را متحمل شدند، هرچند به بسیاری از صربها نیز از این نظر خسارت وارد شد. به دلیل محرومیت ها و تحریم های بین المللی، جمهوری فدرال یوگسلاوی متحمل زیانهای اقتصادی و خسارات پی در پی سیاسی شد.

در رواندا، غیرنظامیان توتسی به میزان غیرقابل تصویری متحمل ضرر شدند.

دیدگاه ها

در این شرایط، در رواندا، رئیس جمهور رواندا را خواهیم داشت که سعی در حفظ قدرت در کشور را دارد. وی از جانب افراطیون گروه قدرتمند هوتو تحت فشار است. در حقیقت، برخی معتقدند که آنها افرادی بودند که در بازگشت رئیس جمهور از آروشا در 6 آوریل 1994، دستور تیراندازی و سرنگون کردن هواپیمای وی را صادر کردند. -گرگ نون

در شرایط سیاسی و اقتصادی نسبتاً خوب در دهه 1960، حقوق و مزایای ویژه ای در اختیار آلبانی تبارهای کوزوو و کشور کوزوو قرار گرفت که بعداً سلب شد. و وقتی چیزی که به کسی اعطا شده از او باز پس گرفته می شود، نارضایتی بیشتر خواهد بود. اگر شخص هرگز از حق و امتیاز خاصی برخوردار نشده باشد این نارضایتی بیشتر هم خواهد بود. -مایک لکسون

4.5: قدرت، منابع و روابط

تحلیلگران به مطالعه روابط موجود میان رهبران هر گروه و همچنین منابعی که در اختیار هرکدام از طرفین قرار دارد، می پردازند.

رابطه بین رهبران به چه شکلی است؟

کانالهای ارتباطی موجود چه هستند؟

در رواندا، میانه روهای هوتو که در طول مذاکرات آروشا توانسته بودند روابط فوق العاده ای را با جبهه میهنی رواندا برقرار کنند، با شروع نسل کشی به قتل رسیدند. سازمان ملل و جامعه دیپلماتیک که کانالهای ارتباطی بحرانی را بین هوتوهای تندرو و جبهه میهنی رواندا به وجود آورده بودند، با شروع نسل کشی قادر به حفظ این نقش نبودند.

در کوزوو، تمامی ارتباطات از طریق رسانه ها یا طرفهای سوم و بیش از همه توسط گروه رابط صورت می گرفت. هیچ ارتباط منظم و مستقیمی بین دولت میلوشوویچ و رهبران آلبانیایی وجود نداشت. در نظر آلبانی تبارها، رهبران صرب، جنایتکاران جنگی محسوب می شدند و صربها، آلبانی تبارها را خائنین به کشور می دانستند.

منابع و قابلیت های هرکدام از طرفین چیست؟

رواندا یکی از فقیرترین کشورهای آفریقا است. هرچند کلیه منابع دولت در اختیار رهبران هوتو بود، نیروهای مسلح رواندا خوب آموزش ندیده و از تجربه جنگی کمی برخوردار بودند. برخلاف آن، سربازان حاضر در جبهه میهنی رواندا به رهبری توتسی به دلیل حضور در جنگ اوگاندا برای دستیابی به استقلال از تجربیات جنگی ارزشمندی برخوردار بودند.

در جنگ کوزوو، جناح صرب، اکثریت موجودی های جمهوری سوسیال فدرال یوگسلاوی سابق را در اختیار داشت، از جمله تشکیلات زیربنایی پلیسی و بقایای یک ارتش نظامی که در اصل به منظور مقاومت در برابر شوروی شکل گرفته بود. آلبانی تبارهای کوزوو از تسلیحات محلی و سایر جنگ افزارهایی که از سقوط جمهوری آلبانی به دست آمده بهره می جستند. آلبانی تبارهای کوزوو و صربها هر دو از نظر اقتصادی در شرایط بدی بودند. هر دو وارث اقتصاد سوسیالیستی ضعیفی بودند. جناح صرب از منابع بیشتری در آغاز کار برخوردار بود اما بواسطه سالها جنگ و تحریم های اقتصادی، دچار ضعف شده بود.

دیدگاه ها

تا آنجا که به بحث منابع مربوط می شود، تنها چیزی که به چشم می خورد نیروی نظامی رواندا بود که از مهارت کافی برخوردار نبود. آنها از نظر تسلیحات نظامی غنی بودند -- آنها بیش از نیاز خود از کشورهای مصر، فرانسه و آفریقای جنوبی سلاح دریافت کرده بودند، اما از مهارت کافی برخوردار نبودند، در حالی که جبهه میهنی رواندا از رزمندگان های کارآموده ای بهره می برد. آنها در اوگاندا جنگیدند، بنابراین رزمندگان های کارآموده ای زرنگی بودند و این قدرتمندترین منبعی بود که جبهه میهنی در اختیار داشت.

-گرگ نون

خوب، در صورتی که ابتدا به جناح صرب به رهبری اسلوبودان میلوشوویچ بنگریم و درباره منابع و قابلیت های آنها صحبت کنیم -- با نگرشی به توانایی ها و منابع نظامی، به وضوح در می یابیم که ارتش ملی یوگسلاوی در آن زمان به واسطه تضادهای دهه قبل و همچنین تحریم های تسلیحاتی دچار ضعف شده بود و از این رو به هیچ وجه و به هیچ فرم یا شکلی بعنوان یک نیروی پر قدرت نظامی مدرن به حساب نمی آمد.

اما آنها قطعاً از لحاظ قابلیت های مخرب، در مقایسه با ارتش آزادیخواه کوزوو از توانایی بیشتری برخوردار بودند -- انواع مختلف تواناییها زیرا البته ارتش آزادیخواه کوزوو قابلیت برپایی نوع خاصی از جنگ چریکی را داشت. آنها توانایی انجام ترور، بمب گذاری، ایجاد فضای رعب و وحشت و حتی کشتار گروهی با هدف های مشخص را دارا بودند.

5.5: تاریخچه تلاش برای برقراری صلح

با تجربه تلاش های پیشین در زمینه میانجیگری، تحلیلگران توجه خاصی به تاریخچه تلاش برای برقراری صلح دارند.

آیا طرفین هرگز با یکدیگر در صلح و آرامش زندگی کرده اند؟

چه چیزی تغییر یافته است؟

پیش از استعمار اروپا، هوتو و توتسی با یکدیگر سازگاری نسبی داشتند. اما در طول دوره استعمار، بلژیکی ها با طرفداری و حمایت از توتسی و به قیمت ضرر هوتو، به اختلافات بین این دو گروه دامن زدند. کشور در نهایت به استقلال از بلژیک دست یافت اما خصومت دوران استعمار همچنان باقی ماند و پس از استقلال توسط رهبری هوتو نیز مورد حمایت قرار گرفت.

در یوگسلاوی و به رهبری تیتو، همزیستی مسالمت آمیزی بین گروههای نژادی مختلف کشور وجود داشت که با ثبات اقتصادی همراه شده بود. آلبانی تبارهای کوزوو حتی در این مدت تا حدی به خودمختاری دست یافتند. هرچند که با مرگ تیتو، قدرت مرکزی در یوگسلاوی کاملاً از بین رفت. هنگام به قدرت رسیدن میلوشوویچ در صربستان، آلبانی تبارها خودمختاری بدست آمده را از دست دادند.

تلاش قبلی برای دستیابی به توافق چه بوده است؟

دلیل شکست این تلاش ها چه بوده است؟

آیا الگویی برای این شکست ها وجود داشته است؟

در بین دولت رواندا به رهبری هوتو و جبهه میهنی رواندا به رهبری توتسی، تلاش های بسیاری برای مذاکره جهت دستیابی به توافقی در زمینه تقسیم قدرت و بازگشت پناهندگان توتسی صورت گرفت. موفق ترین مذاکرات منجر به توافق های آروشا شد. هرچند در تمامی موارد، دولت در انجام وظایف خود در نتیجه توافق نامه ها ظفره می رفت و این امر باعث شد تا ناظران حسن نیت دولت را در مذاکره مورد سؤال قرار دهند.

با فروپاشی سیستم پس از تیتو در یوگسلاوی، اسلونی ها، کروات ها و بوسنی ها، استقلال خود را اعلام کردند. در همه موارد، مذاکرات با شکست مواجه و به جنگ ختم شد. در همین حال، با تمام توان میلوشوویچ کوزوو را حفظ کرد زیرا این امر نشان ملی گرایی صرب بود، در حالی که آلبانی تبارهای کوزوو بیش از پیش تمایل به دستیابی به استقلالی را داشتند که سایرین در حال دستیابی بدان بودند. تلاش ها برای کمک به مذاکره بین طرفین با شکست مواجه شد.

دیدگاه ها

تلاش های بسیار زیادی برای حل بحران کوزوو صورت گرفت که برخی بلیتهید یا اعمال زور همراه بود. من به اولتیماتوم دسامبر 1992 توسط رئیس جمهور جورج بوش اشاره می کنم. همچنین تلاش هایی از جانب اتحادیه اروپا، سازمان امنیت و همکاری اروپا - علی الخصوص OSCE (سازمان امنیت و همکاری اروپا) - برای اعمال قدرت جهت جداسازی رزمنده ها و کنترل شرایط صورت گرفت. -جورج وارد

تلاش هایی صورت می گرفت که به بروز تضاد، و شاید علتهای آن، می پرداخت. اما این تلاشها شکسته بسته و طولانی در نهایت متناسب با نیازهای موجود نبود. و سپس اینکه، کسی چه می داند، این مورد یک اما و اگر است، اگر آن هواپیما سقوط نمی کرد یا مورد حمله قرار نمی گرفت، آیا فرصتهای دیگری برای انجام کار وجود داشت -- یا دیر یا زود این اتفاق می افتاد چون وضعیت طوری شده بود که هیچ کار دیگری بجز آن نمی توانست انجام گیرد.

خلاصه

چارچوب تحلیلی، با فراهم آوردن یک تصویر کلی با جزئیات دقیق از یک تضاد در مقطع خاصی از زمان، منحنی لوند را تکمیل می کند. این چارچوب از مجموعه ای از پرسش ها که پیرامون پنج موضوع شکل گرفته است تشکیل شده:

بازیگران

بازیگران اصلی در این تضاد چه کسانی هستند؟
بازیگران غیر اصلی چه کسانی هستند؟
چه شخص دیگری در رویدادها تأثیر گذاشته است؟

علتهای ریشه ای

عامل ایجاد تضاد چیست؟
نیازها و بیم های هر گروه چیست؟

مسائل، دامنه و مراحل آن

مسائل اصلی برای هریک از طرفین چیست؟
تضاد در چه مرحله ای قرار دارد؟
چه کسی بیش از سایرین ضرر می کند؟

قدرت، منابع و روابط آن

منابع و قابلیت های هرکدام از طرفین چیست؟
رابطه بین رهبران به چه شکلی است؟
کانالهای ارتباطی موجود کدامند؟

تاریخچه روابط

آیا طرفین هرگز با یکدیگر در صلح و آرامش زندگی کرده اند؟
چه تلاشهایی قبلاً برای دستیابی به توافق انجام شده و چرا با شکست مواجه شده است؟
آیا الگویی برای این شکست ها وجود داشته است؟

در بخش بعدی، فرصتی خواهید داشت تا چارچوب تحلیلی را در رابطه با مورد تضاد در تاجیکستان بکار ببرید.

6 : بررسی موردی: تاجیکستان

مراحل انجام بررسی موردی

این بررسی موردی به شما امکان می دهد تا آنچه را که درباره چارچوب تجزیه و تحلیل آموخته اید، در تضاد واقعی در سرتاسر دنیا بکار ببرید.

این متن به توصیف بحران تاجیکستان در اوایل دهه 1990 می پردازد. همانطور که این اطلاعات را مطالعه می کنید، به موضوعاتی توجه کنید که در مورد چارچوب آموخته اید:

بازیگران

علتهای ریشه ای

مسائل، دامنه و مرحله

تاریخچه تلاش برای برقراری صلح

این روایت اطلاعاتی را در خصوص قدرت، منابع و روابط ارائه نمی دهد.

وقتی این بخش را مطالعه نمودید برای انجام دادن تمرینها به صفحه بعد رجوع کنید.

تضاد تاجیکستان

تاجیکستان فقیرترین جمهوری آسیای میانه بجا مانده از اتحاد جماهیر شوروی سابق است. این کشور بر پایه قوانین اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفته و انسجام خود را بدست آورده بود. هویت ملی در آنجا معنا و مفهومی نداشت.

بدنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوریهای تشکیل دهنده آن، یک جنگ داخلی در ماه مه 1992 در تاجیکستان درگرفت. بازیگران اصلی تاجیک شمالیها و جنوبی ها بودند که به ترتیب اهل منطقه خجند (منطقه مهم صنعتی و کشاورزی) و منطقه کولاب بودند. ایدئولوژی در این تضاد نقشی نداشت، این تضاد جنگ قدرت بین احزاب و طوایف مختلف منطقه بود که می خواستند از این طریق به غنایم اقتصادی و سیاسی کشور دسترسی پیدا کنند.

اما جنبشهای دموکرات، اسلامی و ملی هم با دولت کمونیست که متحد کولابی ها به حساب می آمد، در تضاد بودند. همچنین در کشور اقلیت قومی ازبک نیز حضور داشتند. نیروهای خارجی نیز درگیر بودند: پاکستان، ایران و عربستان سعودی از جنبش اسلامی پشتیبانی می کردند. به منظور حفاظت و پشتیبانی از مرزهای جنوبی کشورهای مستقل مشترک المنافع، روسیه از طریق نظامی وارد صحنه شد. ازبکستان و دیگر کشورهای آسیای میانه نگران به قدرت رسیدن احتمالی جنبش بنیادگرای اسلامی بودند.

با شروع مذاکره غیررسمی بین غیرنظامیان با نفوذ احزاب و مناطق مختلف تحت حمایت تیم آکادمی آمریکا و روسیه، کوششهایی برای فرونشاندن جنگ داخلی در سال 1993 آغاز شد. با شرکت مبارزان، دولت و مخالفین متحد تاجیک، سازمان ملل بطور رسمی در سال 1994 تلاشهای میانجیگریانه خود را شروع کرد. همزمان، تشکلهای غیردولتی تاجیک شاغل در بخش آموزش شهروندان و جامعه غیرنظامی، در صدد انجام کار در آنسوی مرزهای منطقه ای بودند. سرانجام در سال 1997 توافق صلحی حاصل شد. سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) ضامن این توافق بوده و روی ابعاد انسانی قضیه و آشتی ملی کار می کرده است.

چارچوب تحلیلی

بازیگران:

بازیگران اصلی چه کسانی هستند؟

بازیگران غیر اصلی چه کسانی هستند؟

علتهای ریشه ای:

انگیزه احزاب چه بود؟

ترس اصلی آنها چه بود؟

مسائل، دامنه و مرحله:

اکنون تضاد در چه مرحله ای قرار دارد؟

تاریخچه تلاش برای برقراری صلح:
آیا زمانی هم بود که احزاب موجود با هم در صلح بسر می‌برند؟

چه چیزی تغییر یافته است؟

تلاشهای قبلی برای دستیابی به توافق چه بوده است؟

جواب: تضاد تاجیکستان

بازیگران:

بازیگران اصلی چه کسانی هستند؟

بازیگران اصلی تاجیک شمالیها و جنوبیها بودند که به ترتیب اهل منطقه خجند (منطقه مهم صنعتی و کشاورزی) و منطقه کولاب بودند.

بازیگران غیراصولی چه کسانی هستند؟

اما جنبشهای دموکرات، اسلامی و ملی با دولت کمونیست که متحد کولابیها به حساب می آمد، در تضاد بودند. همچنین در کشور اقلیت قومی ازبک نیز حضور داشتند. نیروهای خارجی نیز درگیر بودند: پاکستان، ایران و عربستان سعودی از جنبش اسلامی پشتیبانی می کردند. به منظور حفاظت و پشتیبانی از مرزهای جنوبی کشورهای مستقل مشترک المنافع، روسیه از طریق نظامی وارد صحنه شد. ازبکستان و دیگر کشورهای آسیای میانه نگران به قدرت رسیدن احتمالی جنبش بنیادگرای اسلامی بودند.

با شروع مذاکره غیر رسمی بین غیرنظامیان با نفوذ احزاب و مناطق مختلف تحت حمایت تیم آکادمی آمریکا و روسیه، کوششهایی برای فرونشاندن جنگ داخلی در سال 1993 آغاز شد. با شرکت مبارزان، دولت و مخالفین متحد تاجیک، سازمان ملل بطور رسمی در سال 1994 تلاشهای میانجیگریانه خود را شروع کرد. همزمان، تشکلهای غیردولتی تاجیک شاغل در بخش آموزش شهروندان و جامعه غیرنظامی، در صدد انجام کار در آنسوی مرزهای منطقه ای بودند. سرانجام در سال 1997 توافق صلحی حاصل شد. سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) ضامن این توافق بوده و روی ابعاد انسانی قضیه و آشتی ملی کار می کرده است.

علتهای ریشه ای:

انگیزه احزاب چه بود؟

ایدئولوژی در این تضاد نقشی نداشت، این تضاد جنگ قدرت بین احزاب و طوایف مختلف منطقه بود که می خواستند از این طریق به غنایم اقتصادی و سیاسی کشور دسترسی پیدا کنند.

اما جنبشهای محلی، اسلامی و ملی با دولت کمونیست که متحد کولابیها به حساب می آمد، در تضاد بودند.

ترس اصلی آنها چه بود؟

به منظور حفاظت و پشتیبانی از مرزهای جنوبی کشورهای مستقل مشترک المنافع، روسیه از طریق نظامی وارد صحنه شد. ازبکستان و دیگر کشورهای آسیای میانه نگران به قدرت رسیدن احتمالی جنبش بنیادگرای اسلامی بودند.

مسائل، دامنه و مرحله:

اکنون تضاد در چه مرحله ای قرار دارد؟

سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) ضامن این توافق بوده و روی ابعاد انسانی قضیه و آشتی ملی کار می کرده است.

تاریخچه تلاش برای برقراری صلح:

آیا زمانی هم بود که احزاب موجود با هم در صلح بسر می برند؟

این کشور بر پایه قوانین اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفته و انسجام خود را بدست آورده بود.

چه چیزی تغییر یافته است؟

بدنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوریهای تشکیل دهنده آن، یک جنگ داخلی در ماه مه 1992 در تاجیکستان در گرفت.

تلاشهای قبلی برای دستیابی به توافق چه بوده است؟

با شروع مذاکره غیر رسمی بین غیرنظامیان با نفوذ احزاب و مناطق مختلف تحت حمایت تیم آکادمی آمریکا و روسیه، کوششهایی برای فرونشاندن جنگ داخلی در سال 1993 آغاز شد. با شرکت مبارزان، دولت و مخالفین متحد تاجیک، سازمان ملل بطور رسمی در سال 1994 تلاشهای میانجیگریانه خود را شروع کرد. همزمان، تشکلهای غیردولتی تاجیک شاغل در بخش آموزش شهروندان و جامعه غیرنظامی، در صدد انجام کار در آنسوی مرزهای منطقه ای بودند.

7: امتحان برای دریافت گواهینامه

بعد از اتمام این دوره می توانید با رفتن به سایت زیر به صورت آنلاین در امتحان اخذ مدرک شرکت کنید:
<http://www.usip.org/training/online/analysis/exam.php>.

به امید موفقیت شما در امتحان!

ضمیمه

پاسخ آزمون فصل 2

1. ج: یک رابطه گسترده در صورتی که رابطه محتاطانه و همکاری محدود در تمام زمینه های ثبات ملی یا نظم بنیادی باشد.
2. الف: اعمال سیاستها و ایجاد موقعیتی برای کاهش تنشها، حل و فصل اختلافات، فرونشاندن تضاد و جلوگیری از بحران.

پاسخ آزمون فصل 3

1. ب. صلح پایدار.
2. د. تمام موارد فوق صحیح است.

پاسخ آزمون فصل 4

1. د. آلبانی تبارها بزرگترین گروه قومی کوزوو بودند در حالیکه صرب ها بزرگترین گروه قومی یوگسلاوی سابق بودند.
2. ب. موضوع کوزوو را به عنوان موضوعی که لازم است در زمان دیگری مورد بررسی قرار گیرد، باید به همین حالت باقی گذاشت.

لغتنامه

EC (جامعه اروپا)

پس از اینکه جامعه اقتصادی اروپا (EEC) بیشتر جنبه سرلاری گرفت، و قبل از اینکه اتحادی اروپا (EU) شود بعنوان جامعه اروپا استفاده می شد.

NLA

به KLA رجوع شود.

OTPOR

سازمان دانشجویی در صربستان که تا حدودی مسئول خلع اسلوبودان م طوشویچ بود.

SFRY

جمهوری سوسیالی فدرال یوگسلاوی. نتیو آن را تشکیل داد و رهبری کرد، اینه های کمونیستی خاص خود را داشت و تابع سرلاریت خارجی غی متعهد در جنگ سرد بود.

UCK

به KLA رجوع شود.

UNHCR

کمیسر عالی سازمان ملل در امور پناهندگان.

آ

آذربایجان

کشوری در ناحی قفقاز که تا زمان فروپاشی اتحاد جماه ی شوروی در سال 1991، جزئی از آن کشور بود. منطقه قره باغ صحنه مناقشه این کشور با کشور همسای یی ارمنستان بود.

آفریقای جنوبی

کشوری در جنوب آفریقا که به دوران آپارتاید تفکیک نژادی و حاکمیت اقلیت خاتمه داد و اولین انتخابات چند نژادی ملی را در سال 1994 برگزار کرد.

آلبانی

کشوری در جنوب شرقی اروپا که در دوران حکومت کمونیستی انور خوجه از سال 1945 تا 1985 کاملاً در انزوای شرق و غرب قرار گرفت. در سال 1992 اگرچه تغیی وضعیت مشکل بود، اما دموکراسی چند حزبی در آنجا شکل گرفت. اکثر جمعیت کشور همسای یی کوسوو را آلبانی تبارها تشکیل می دهند.

آنگولا

کشوری در جنوب غربی آفریقا که در بیشتر نیمه دوم قرن بیستم درگی جنگ داخلی و نبرد فرقه ای بود.

اتحادیه اروپا

اتحادی اروپا واژه ای است که برای نامین این سازمان از زمان بهمان ماستریخت در سال 1992 مورد استفاده قرار می گید. قبلاً EEC (جامعه اقتصادی اروپا) و EC (جامعه اروپا) خوانده می شد.

اتیوپی

کشوری در شرق آفریقا که در دهه 1990 در گیتی شورشهای داخلی و همچنین جنگ مرزی با کشور همسایع یعنی ارتزه بود.

اجرای صلح

در منحنی تضاد لوند، اجرای صلح واژه ای معادل کاهش تضاد می باشد و در رابطه با مراحل نهایی جنگ است. بطنگر تلاشهایی به منظور اجرای توافقها می باشد.

ارتش آزادیخواه کوسوو

ارتش آزادیخواه کوسوو (KLA)، که بعد از پیمانهای دیتون در سال 1995 اهمیت خاصی پیدا کرد. با شکل گیتی KLA بعنوان سازمان شبه نظامی یکپارچه، سطح خشونت در کوسوو بیشتر شد، قسمتی از این سازمان توسط جماعت یهودین آلبانیایی پای ری شد که متوجه ری و های امریکی صرب بود. بعد از جنگ کوزوو، KLA بطور رسمی خلع سلاح و منحل شد. اما این کار پائین تمام خشونتها در کوسوو نبود. بعلاوه، برخی از پرسنل، رهبران و تبعیئات آن به پای ری NLA کمک کرد، سازمان مشابهی که در مقدونیه شورش مسلحانه را در فوریه سال 2001 شروع کرد. در آلبانی، KLA و NLA دارای یک نام UCK هستند.

ارمنستان

کشوری در ناحیه قفقاز که تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991، جزئی از آن کشور بود. منطقه قره باغ صحنه مناقشه این کشور با کشور همسایع یعنی آذربایجان بود.

استارت یک

اولین پیمان کاهش تسلیحات استراتژیک. این پیمان در 31 ژوئیه 1991 به امضای رهبر اتحاد جماهیر شوروی، میخائیل گورباچف، و رئیس جمهور ایالات متحده، جورج اچ دابلیو بوش رسید. این پیمان زرادخانه های هسته ای دو کشور را طبق برنامه زمانی خاصی کاهش داد و شرایط مهمی در زمینه تحقق و بررسی داشت.

اسلوانی

جمهوری سابق یوگسلاوی که در سال 1991 به استقلال رسید.

اشخاص تبعیدی در داخل

اغلب، تضادهای شدیدی باعث بیرون راندن افراد از اقامتگاه خود می شود. کنوانسیون بین المللی بین افرادی که مجبور به گذر از مرزهای بین المللی می شوند "پناهندگان" و افرادی که در کشور خود اقامت دارند اما نمی توانند به محل سکونت همیشگی خود برگردند "اشخاص تبعیدی در داخل" (IDPs)، تمانی قائل می شود. در یوگسلاوی سابق، تمانی بین برخی از دسته ها و گروهها به ویژه بین کوسوو و صربستان، و بین دو هویت مستقل بوسنی و هرزگوین کم رنگ شد. همچنین خواست برعلیه از افراد برای برگشت به زندگی در کنار افرادی که آنها را دشمن سرسخت خود می دانند، چندان علنی و آشکار نیست. در ده سال گذشته حداقل سه میلیون نفر در منطقه طئی از این وضعتها را داشته اند. اگر "پناهندگان اقتصادی" رین در نظر گرفته شوند، تعداد از این رقم بیشتر خواهد بود.

انترهاموه

در کرئیل رواندا، "افرادی که به هم حمله می کنند". شب نظام طری که توسط رئیس جمهور رواندا، جوونال هنیگری مانا، و رهبر قدرت هوتو تشکیل شدند.

ایجاد صلح پس از تضاد

در منحنی تضاد لوند، ایجاد صلح پس از تضاد واژه ای معادل حل تضاد است و در رابطه با جلوگیری از شدت بحران و ایجاد صلح ناپایدار و صلح پایدار است. این مورد شامل یافتن راه حلهایی جهت پائین دادن به تضاد می باشد.

ب

بازیگران اصلی

در تجزیه و تحلیل تضاد، افرادی که مستقیماً در تضاد شرکت دارند.

بازیگران غیراصلی

در تجزیه و تحلیل تضاد، نه گروه‌های واقعی در تضاد، بلکه افرادی که بدلی نزدیکی، هنوز منفعت و تاثیر زیادی در تضاد دارند.

بانیالوکا لوکا

پایتخت جمهوری صربسکا در بوسنی هرزگوین.

بحران

به نقل از لوند: "بحران به مواجهه و برخورد رو در روی شدیدی بین نه‌وهای مسلح سرکار و آماده جنگ که ممکن است به تهدید متوسل شوند و شور شرعین فرصت طلب سطح پایینی گفته می‌شود که نه‌وی زیادی در اختیار ندارند. احتمال وقوع جنگ زیاد است."

برقراری صلح

در منحنی تضاد لوند، برقراری صلح واژه ای معادل مدنیّت و کنترل تضاد می‌باشد و در رابطه با مراحل اولیه جنگ است. جنگگر کوششهایی است که به منظور پایان دادن به جنگ انجام می‌شود.

برنامه هرمی

شکلی از "سرمای داری خود سر" است که به سرمایه‌گذاری فزاینده بورس بازان جدید نگاه دارد تا بتواند دین قبلی را بازپرداخت کند، چون دارای سرمایه‌گذاری مولد واقعی نیست. چنین برنامه‌هایی در کشورهای کمونیست سابق مانند رومانی، صربستان، مقدونیه و آلبانی وجود داشت. بانکی دای می‌شود که نرخ بازده بالایی را برای سرمایه‌گذاری کوتاه مدت پیشنهاد می‌دهد. سپرده افرادی که در مراحل بعدی سرمایه‌گذاری می‌کنند به افرادی که زودتر سرمایه‌گذاری کرده‌اند، بازپرداخت می‌شود، اما با پیشرفت برنامه طی طرح (که برای تبعیت از برنامه‌های بازپرداخت طی ضرورت به حساب می‌آید)، بازپرداخت سود به سپرده‌گذاران به‌شمار بعدی نمی‌ممکن خواهد بود. سود افرادی که چنین برنامه‌هایی را شروع می‌کنند، از طریق اغوا کردن سرمایه‌گذاران کوچک و دادن وعده پولدار شدن به آنها تأمین می‌شود. در آلبانی، به هم خوردن تعداد زیادی از این برنامه‌ها باعث سقوط دولت در سال 1997 شد.

بروندی

کشوری در شرق آفریقای مرکزی، که مانند همسایع خود رواندا، در دهه دوم قرن بیست صحنه کشمکش شدیدی دوره ای بین دو ملت هوتو و توتسی بود.

بلغراد

پایتخت صربستان. قبلاً پایتخت جمهوری سوسیالیست فدرال یوگسلاوی (SFRY) بود.

بوسنی هرزگوین

جمهوری سابق یوگسلاوی که در سال 1992 به استقلال رسید و تا سال 1995 درگیری جنگی بود که با امضای پیمانهای دیتون خاتمه یافت.

پایان دادن به تضاد

در منحنی تضاد لوند، پائین دادن به تضاد واژه ای معادل حفظ صلح می باشد و در رابطه با وضعیت بحران پس از جنگ است. این مورد به تلاشهایی اطلاق می شود که از تشدید مجدد تضاد جلوگیری می کند و آنها را در جهت هدایت می کند که به تصویب قطعنامه منجر شود.

پریستینا

پایتخت کوسوو.

پناهندگان

اغلب، تضادهای شدیدی باعث بیرون راندن افراد از موطن خود می شود. کنوانسیون بین المللی بین افرادی که مجبور به گذر از مرزهای بین المللی می شوند "پناهندگان" و افرادی که در کشور خود اقامت دارند اما نمی توانند به محل سکونت همیشگی خود برگردند "اشخاص تبعیدی در داخل" (IDPs)، تمایز قائل می شود. در یوگسلاوی سابق، تمایز بین برخی از دسته ها و گروهها به ویژه بین کوسوو و صربستان، و بین دو هویت مستقل بوسنی و هرزگوین آشکارتر شد. همچنین خواست برعلیه از افراد برای برگشت به زندگی در کنار افرادی که آنها را دشمن سرسخت خود می دانند، چندان علنی و آشکار نیست. در ده سال گذشته حداقل سه میلیون نفر در منطقه طئی از این وضعیتها را داشته اند. اگر "پناهندگان اقتصادی" زین در نظر گرفته شوند، تعداد از این رقم بیشتر خواهد بود.

پیمانهای دیتون

توافق صلح بوسنی هرزگوین. علت نامگذاری این پیمانها به این نام به خاطر محل اهالی بود که گفتگوهای بین نمایندگان صرب، کروات و بوسنیایی، در نوامبر 1995 در آنجا برگزار شد.

تجزیه و تحلیل تضاد

مطالعه و بررسی اصولی تضاد، از جمله بررسی تضاد بطور کلی و بررسی تضادهای خاص.

توا

طئی از سه گروه اصلی که در رواندا ساکن هستند. دو گروه دیگر توتسی و هوتو هستند.

توافق نامه های صلح آروشا

توافق جامعی که در آروشا، تانزانیا، به امضا رسید و طی آن در رواندا بین هوتو و توتسی قدرت به شکل کاملاً اصولی تقسیم شد. هوتو در رواندا این توافق را فسخ و در نهایت لغو کرد.

توتسی

طئی از سه گروه اصلی که در رواندا ساکن هستند. دو گروه دیگر هوتو و توا هستند. قبل از استعمار رواندا، بعد از قرنهای دوازدهم و سیزدهم، توتسی بیشتر نمایندگان تمایز طبقه اقتصادی است تا منشاء قومی. در صورت کسب ثروت، فرد متعلق به گروه هوتو، به گروه "توتسی" ملحق می شد و برعکس اگر فرد متعلق به گروه توتسی اعتبار اقتصادی خود را از دست می داد وارد گروه "هوتو" می شد. اما در سال 1992 بلژطیها سرعستی را اتخاذ کردند که به موجب آن تمایزات بین هوتو و توتسی بیشتر شد و شکل رسمی تری به خود گرفت.

تیمور شرقی

کشوری در درطی بئهور که اخیراً استقلال خود را از اندونزی بدست آورده است.

ج

جامعه دمکراتیک کوسوو

برپایه‌گذاران آلبانی تبار جامعه دمکراتیک کوسوو، پای‌رئیزی شده توسط ابراهیم روگوا به منظور مبارزه با زنی‌های صرب حاکم بر کوسوو.

جامعه دمکراتیک کوسوو

پای‌رئیزی شده توسط ابراهیم روگوا به منظور مبارزه با زنی‌های صرب حاکم بر کوسوو. توسط عوامل برپایه‌گذار آلبانی تبار، به LDK هم معروف است.

جبهه میهنی رواندا/ارتش

جبهه میهنی رواندا (RPF) به عنوان سازمان تبعیدی برای دموکراسی کردن جامعه رواندا و برگرداندن پناهندگان رواندایی در سال 1987 تشکیل شد. RPF که از طرق صلح آمیز نتوانست به این اهداف دست یابد، ارتش میهنی رواندا (RPA) را تشکیل داد و در سال 1990 به رواندا حمله کرد.

جلوگیری از تضاد

در منحنی تضاد لوند، جلوگیری از تضاد واژه ای معادل دیپلماسی بازدارنده است و به اقداماتی اشاره می‌کند که طرف سوم در مراحل اولیه صلح ناپایدار انجام می‌دهد. در جلوگیری از تضادهای شدید، لوند دیپلماسی بازدارنده را بی‌ثباتی بعنوان فعالیتی تشریح می‌کند که زمانی وارد عمل می‌شود که "سرلایسته‌ها، نهادها، و اقدامات بین کشورها و گروهها در سطوح محلی، ملی یا منطقه ای که قادر به فرونشاندن اختلاف و حفظ روند منظم اجرای قطعنامه است، وجود ندارد، به نتیجه نمی‌رسد یا نمی‌تواند مناقشات و تضادهای سرلایستی موردنظر را کنترل کند."

جمهوری فدرال یوگسلاوی

جمهوری فدرال یوگسلاوی. این واژه برای نام‌بین شش جمهوری SFRY سابق (جمهوری سابق جمهوری سوسیالیستی فدرال یوگسلاوی) بکار می‌رفت و پس از آن به دنبال جدایی موفقیت آمیز دیگر جمهوریها فقط برای صربستان و مونته‌نگرو استفاده می‌شد. FRY (جمهوری فدرال یوگسلاوی) رسماً از سال 2003 دیگر وجود نداشت.

جنگ

به نقل از لوند: "جنگ، نبرد مداوم بین زنی‌های مسلح سازمان یافته است. شدت آن از کم میهنی تضاد مداوم تا هرج و مرج غی‌نظامی... تا جنگ همگانی و "داغ" متغیر است. وقتی از خشونت زنی‌وی مسلح استفاده شود، تضادها به احتمال زیاد وارد مسیر تشدید خشونت می‌شود. هر کدام از طرفهای درگیری استفاده از خشونت را حق مسلم خود می‌دانند. بنابراین عبور از آستانه برخورد تلخ یا جنگ بخصوص واجد اهمیت است."

ج

چارچوب تجزیه و تحلیل

مشفق از تضاد دینی و دموکراسی: گزینه‌هایی برای مذاکره کنندگان [copyright © International Institute for Democracy and Electoral Assistance (International IDEA), 1998, <http://www.idea.int/>] (مؤسسه بین‌المللی دموکراسی و همکاری در انتخابات)، چارچوب تجزیه و تحلیل به طرح سوالانی که هنگام مطالعه تضاد باین پرسیده شود، کمک می‌کند.

چچن

نام رسمی: جمهوری اچکارای چچن. که در حال حاضر به دنبال کسب استقلال از روسیه است.

ح

حفظ صلح

در منحنی تضاد لوند، حفظ صلح واژه ای معادل پائین دادن به تضاد می باشد و در رابطه با وضعیت بحران پس از جنگ است. این مورد به تلاشهایی اطلاق می شود که از تشدید مجدد تضاد جلوگیری می کند و آنها را در جهت هدایت می کند که به تصویب قطعنامه منجر شود.

خ

خجند

دومین شهر بزرگ تاجیکستان.

د

دوبروونیک

شهری در ساحل دالماسی که دور آن دیوار کشیده شده است و در قرن هفتم پس از میلاد بنا شد و در کرواسی قرار دارد. این شهر توسط نه‌و‌های یگسلاو در سال 1991 گلوله باران شد و این عمل انزجار جوامع بین المللی را برانگیخت. نام دیگر دوبروونیک، راگوسا می باشد.

"دولت سایه"

دولت غیررسمی کوسوو که توسط ابراهیم روگوا و جامعه دمکرات کوسوو (LDK) تأسیس شد.

دیپلماسی بازدارنده

در منحنی تضاد لوند، دیپلماسی بازدارنده واژه ای معادل جلوگیری از تضاد است و به اقداماتی اشاره می کند که طرف سوم در مراحل اولیه صلح ناپایدار انجام می دهد. در جلوگیری از تضادهای شدید، لوند دیپلماسی بازدارنده را بیشتر بعنوان فعالیتی تشریح می کند که زمانی وارد عمل می شود که "سرلستها، نهادها، و اقدامات بین دولتها و گروهها در سطوح محلی، ملی یا منطقه ای که قادر به فرونشاندن اختلاف و حفظ روند منظم اجرای قطعنامه است، وجود ندارند، به نتیجه نمی رسند یا نمی توانند مناقشات و تضادهای سرلستهای موردنظر را کنترل کند."

دیپلماسی بحران

در منحنی تضاد لوند، دیپلماسی بحران واژه ای معادل مدیعت و کنترل بحران می باشد و در رابطه با مراحل نخستین بحران است. در جلوگیری از تضاد شدید، لوند دیپلماسی بحران را بیشتر بعنوان کوششی تشریح می کند که "تنشها و مناقشات بسرلستهای را که به مرحله مواجهه و برخورد رو در رو رسیده است، کنترل و مدیعت می کند. تهدید به زور توسط یکی از چند طرف درگیری عادی است، و احتمال وقوع واقعی جنگ بسرلستهای زیاد است."

دیپلماسی دوران صلح یا سیاست

در منحنی تضاد لوند، دیپلماسی دوران صلح یا سیاست در رابطه با صلح دی‌پای و پایدار است. در جلوگیری از تضادهای شدید، لوند دیپلماسی دوران صلح را بیشتر به عنوان "اصل و اساس روابط عادی بین المللی دوران صلح و سرلستهای دفاعی و خارجی ملی" تشریح می کند.

ر

رامبوییه

جهت ارائه راه حل صلح آمیز برای خشونت فزاینده بین نیروهای امریکی صرب و ارتش آزادیخواه کوسوو در فوریه 1999، در این محل تلاشهای بین المللی صورت گرفت. بپیمانهای رامبوییه خواستار حضور نیروهای بین المللی در کوسوو و طرح مرحله ای خودمختاری شد. نمایندگان آلبانی این بپیمانها را امضا کردند اما صربها که آلبانیایی ها را تهدیدی علیه اقتدار و حاکمیت ملی خود می دانستند، از انجام این کار خودداری کردند. شکست رامبوییه منجر به جنگ کوسوو شد، که در مارس 1999 با حملات هوایی نیروهای ناتو شروع شد.

رکاک

دهکده ای در کوسوو که در سال 1999 صحنه درگیری بین نیروهای امریکی صرب و KLA بود. ناظران خارجی گزارش کردند که پس از این درگیری افراد غیر نظامی آلبانیایی قتل عام شدند که باعث تجدید فشار جامعه بین المللی بر صربستان شد. این امر ابتدا منجر به انجام مذاکراتی در رامبوییه (Rambouillet) شد و سپس نیروهای ناتو وارد عمل شدند.

رواندا

کشوری در شرق آفریقای مرکزی، که هم مرز با کشورهای تانزانیا، اوگاندا، بوروندی و جمهوری دموکراتیک کنگو است.

ز

زاگرب

پایتخت کرواسی.

س

سارایوو

پایتخت بوسنی هرزگوین. این شهر در دست دولت بوسنی بود، و نیروهای صرب تقریباً از سال 1992 تا 1995 تپه های اطراف آن را محاصره کردند. این ناحیه صحنه حملاتی بر ضد نیروهای غیر نظامی بود، که از جمله می توان به گلوله باران مرکز تجاری اشاره کرد که منجر به مرگ 68 نفر در فوریه سال 1994 شد.

سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE)

سازمان امریکه و همکاری اروپا سازمانی دولتی است که اعضای آن شامل ایالات متحده، کانادا، کلین کشور های اروپایی، و پنج کشور آسیایی مرکزی می باشد.

سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (DCEO)

سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، سازمانی متشکل از 30 عضو دموکراسی های مبتنی بر بازار از آمریکای شمالی، اروپا و حاشیه اقیانوس آرام است.

سازمان (های) غیردولتی

سازمانهای غیردولتی مانند کمیته بین المللی صلح سرخ لی سازمان عفو بین المللی.

سازمان (های) میان دولتی

سازمان (های) ملل دولتی، مانند سازمان ملل سازمان همکاری و امنیت در اروپا.

سربره نیتسا

شهری در جنوب بوسنی هرزگوین و محل کشتار جمعی مسلمانان بوسنی توسط زنی‌های مسلح صرب تحت فرمان مستقیم ژنرال راتکو ملادیچ در ژوئیه 1995. در منطقه ای که "منطقه امن" سازمان ملل اعلام شده بود، زنی‌های حافظ صلح سازمان ملل نتوانستند از قتل عام 8000 مرد بوسنیایی جلوگیری کنند.

سومالی

کشوری در آفریقای شرقی که از اوایل دهه 1990 درگیری جنگ فرقه ای بود.

ش

شبکه صفر

گروه مخفی افراد مطمئن که توسط رهبران جمهوری رواندا، جوونال هیلاری مانا، و رهبر قدرت هوتو تشکلی شد.

ص

صربستان

جمهوری سابق جمهوری سوسیالیست فدرال یوگسلاوی (SFRY). اکنون قسمتی از صربستان و مونته نگرو است.

صلح پایدار

به نقل از لوند: "صلح پایدار (طسرد) رابطه محتاط و همکاری محدود (مثلاً تجاری) در تمام زمینه های ثبات ملی و نظم برپایه است. در این خصوص تفاوت‌های ارزشی و هدفی وجود دارد و همکاری نظامی برقرار نمی شود، اما نزاع در محیطی آرام و از طرق کم و بیش قابل پیش بینی صورت می گیرد. احتمال درگرفتن جنگ کم است."

صلح دیرپای

به نقل از لوند: "صلح دیرپای (طگرم) شامل تقابل و همکاری در سطوح بالا و فقدان واقعی دفاع شخصی بین گروهها و احزاب است، اگرچه ممکن است شامل اتحاد نظامی آنها برضد تهدید عمومی مشترک شود. "صلح مثبت" بر اساس ارزشها، اهداف، و نهادهای مشترک (بعنوان مثال سرعتمهای سرطهری دمکرات و قانون تساوی افراد در برابر قانون)، وابستگی داخلی اقتصادی، و مفهوم جامعه بین المللی بنا می شود."

صلح ناپایدار

به نقل از لوند: "صلح ناپایدار موقعیتی است که در آن تنش و سوءظن بین گروهها شدت می گیرد، اما خشونت وجود ندارد و به ندرت مشاهده می شود. "صلح منفی" غالب می شود چون اگرچه زنی‌های مسلح بکار گرفته نمی شوند، گروهها یکدیگر را دشمن خود قلمداد می کنند و تواناییهای نظامی بازدارنده را حفظ می کنند. تعادل قدرت مطلق به تهاجم را کاهش می دهد، اما درگرفتن بحران و جنگ ممکن است."

صندوق بین المللی پول

صندوق بین المللی پول (IMF).

ع

علتهای ریشه‌ای

در تجزیه و تحلیل تضاد، آنچه که باعث تحریک تضاد، ریزشها و هراسهای هر گروه می‌شود.

ق

قدرت هوتو

جنبش رادیکال هوتو در رواندا که مخالف تسهی قدرت با توتسری بود و رهبری آن در نهم کشری رواندا مشهود است.

قطعهنامه تضاد

در منحنی تضاد لوند، قطعهنامه تضاد واژه ای معادل ایجاد صلح پس از تضاد است و در رابطه با جلوگیری از شدت بحران و ایجاد صلح ناپایدار و صلح پایدار است. این مورد شامل یافتن راه حلهایی جهت پایان دادن به تضاد می‌باشد.

ک

کوسوو پولیه

صحنه نبردی که در تاریخ صربستان از اهمیت نمادین خاصی برخوردار است. هم اکنون شهری در کوسوو است. معنی لغوی آن "سرزمین پرندگان سرخه" است.

کوسوو

اولت سابق جمهوری صربستان با جمعیتی که اکثر آنها آلبانی تبار هستند. تلاشهای انجام شده برای بدست آوردن استقلال منجر به جنگی شد که تا ژوئن سال 1999 ادامه داشت. وضعیت نهایی این ناحیه باین مشخص شود.

کامپالا

پایتخت اوگاندا.

کاهش تضاد

در منحنی تضاد لوند، کاهش تضاد واژه ای معادل برقراری صلح می‌باشد و در رابطه با مراحل نهایی جنگ است. نشان دهنده تلاشهایی است که برای وضع کردن و اجرای توافق نامه بکار می‌رود.

کرواسی

جمهوری سابق یوگسلاوی که در سال 1991 به استقلال رسید اما تا سال 1998 نتوانست کنترل کل قلمرو خود را در دست بگردد.

کشمیر

منطقه ای که از زمان استقلال دو کشور هند و پاکستان در سال 1947، باعث درگیری بین دو کشور شده است.

کنترل و مدیریت تضاد

واژه ای کلی که برای توصیف کوششهای بعمل آمده جهت محدود کردن، حل کردن یا دگرگون کردن مناقشه ای تضاد استفاده می شود. این مورد می تواند شامل جلوگیری از بروز یا تشدید مناقشه و همچنین توقف یا کاهش مقدار خشونت توسط طرفهای درگیر در مناقشه شود. در منحنی تضاد لوند، مدیته و کنترل تضاد واژه ای معادل تلاش برای برقراری صلح می باشد و در رابطه با مراحل نخستین جنگ است.

کینیارواندا

زبان رواندا. مشترک بین توتسی و هوتو.

کودتا

براندازی ناگهانی دولت توسط عوامل غیرقانونی.

کیگالی

پایتخت رواندا.

گ

گرجستان

کشوری در ناحیه قفقاز که تا قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 جزئی از آن کشور بود. از آن زمان جنبشهای جدایی طلبی در اوسسلی جنوبی و آبخازیا تشدید شده است.

گوآتمالا

کشوری کوهستانی در آمریکای مرکزی که در بیشتر نیمه دوم قرن بیستم درگیر جنگ چریکی بود.

ل

لیبریا

کشوری در غرب آفریقا که بیشتر دهه 1990 درگیر جنگ داخلی و نبرد فرقه ای بود.

م

مدیریت و کنترل بحران

در منحنی تضاد لوند، مدیته و کنترل بحران واژه ای معادل دیپلماسی بحران می باشد و در رابطه با مراحل نخستین بحران است. در جلوگیری از تضاد شدید، لوند دیپلماسی بحران را بیشتر بعنوان کوشش تشریح می کند که "تنشها و مناقشات بسط را که به مرحله مواجهه و برخورد رو در رو رسیده است، کنترل و مدیته می کند. تهدید به زور توسط یکی از چند طرف درگیر عادی است، و احتمال وقوع واقعی جنگ بسط زده است."

مذاکره

در مواردیکه بین دو یا چند دسته تضادی رخ داده است، یا اختلافاتی وجود دارد که می تواند منجر به تضاد شود، طرفین می توانند وارد مذاکره شوند. مذاکره روندی است برای دستگیری به اهداف که از طریق برقراری ارتباط و دادوستد، با بچهد فرضی دستگیری به توافق، حاصل می شود.

مقدونیه

جمهوری سابق یوگسلاوی. اگرچه در سال 1991 استقلال خود را اعلام کرد، اما به منظور اعتراض به استفاده از نام "مقدونیه" بعنوان یک کشور مستقل، یونان پذیرش استقلال آن را به تاخیر انداخت. در سال 1995 از طرف جامعه بین المللی، بعنوان جمهوری مقدونیه یوگسلاوی سابق (F.Y.R.O.M.) به رسمیت شناخته شد.

منحنی تضاد

این منحنی توسط مایکل لوند طراحی شد، منحنی تضاد وسطه ای است که چگونگی سوق به سمت شکل گهی تضاد را در طول زمان نشان می دهد. این منحنی کمک می کند تا نشان دهد وجوه مختلف تضاد چگونه با یکدیگر تلفیق می یابند و همچنین انواع مطنج یگرهای مربوط طرف سوم مشخص گردد. پژوهشگران می توانند از این ویژگی برای تعیین و زمانبندی استراتژیهای مؤثر برای مطنج یگری استفاده کنند.

مونتو نگر

جمهوری سابق جمهوری سوسیالی فدرال یوگسلاوی (SFRY). با صربستان قسمتی از جمهوری فدرال یوگسلاوی (FRY) را تشکیل می دهد.

میانجیگری

در مطنج یگری، طرف سوم فعالانه به طرفین درگیری کمک می کند و راه حلی را ارائه می دهد که دو طرف درگیری قادر به یافتن آن هستند. مطنج یگری صرف به طرفین درگیری کمک می کند راه حل و ایجه های ممکن خود را ارائه دهند. در این مرحله، از مطنج یگری قدرت استفاده می شود تا طرفین متقاعد شوند، محرکهای مثبت و منفی بکار برده می شود تا توافق حاصل شود و اختلالات اعطا می شود تا پیشنهاد و تصمیم ارائه شود و تاثیری ایجاد گردد.

ن

ناتو

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی

نارود و نارودنوست

واژه های نارود و نارودنوست در قانون اساسی یوگسلاوی بین سالهای 1945 و 1991 استفاده می شد، و هم اکنون در کشورهای جانشینین استفاده می شود. نارود به "افراد قانونگذار" جمهوری یوگسلاوی اشاره می کند. نارودنوست به گروهی اشاره می کند که خارج از یوگسلاوی دولت ملی داشتند و بنابراین خواستار این نبودند که جمهوری مستقلی برای خود داشته باشند. صربها بزرگترین نارود و آلبانیایی ها بزرگترین نارودنوست را تشکیل می دادند. داخل یوگسلاوی، فعالان آلبانیایی در کوسوو سعی می کردند موقعیت نارود را بدست آورند و امضای بودند کوسوو به یک جمهوری تبدیل شود. با تجزی یوگسلاوی، صربها که اعضای بزرگترین نارود بودند، در کرواسی و بوسنی در اقلیت واقع شدند، وضعیت که توسط قانون اساسی کرواسی در سال 1990 به رسمیت شناخته شد. تنش بر سر استفاده از واژه نارود در مقدونیه نیز وجود دارد، جایگاه قانون اساسی سال 1991 عمدتاً به نارود مقدونی اشاره می کند، بدون اینکه از بقیه نام برد. احزاب سرطاری آلبانی در صدد کسب موقعیت نارود برای آلبانیایی های مقدونیه هستند.

نسل کشی

کنوانسیون مجازات و جلوگیری از جرم نسل کشی، "نسل کشی" را بدین گونه تعریف می کند "هر اقدامی که به قصد نابودی، کلی یا جزئی، گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی انجام شود: کشتن اعضای گروه، واد کردن صدمه شدیدی جسمی یا روحی به اعضای گروه، قرار دادن عمدی گروه در وضعیت زندگی نامناسب که منجر به زوال قوای جسمی جزئی یا کلی شود، اقداماتی به قصد جلوگیری از تولد و تناسل در گروه، انتقال اجباری اطفال از گروهی به گروه دیگر."

نسل کش

واژه ای فرانسوی که اغلب برای توصیف افرادی بکار می رود که در رواندا مرتکب نسل کشی شدند.

و

ویودینا

ایالتی در جمهوری صربستان.

ه

هوتو

یکی از سه گروه اصلی که در رواندا ساکن هستند. دو گروه دیگر توتسری و توا هستند. قبل از استعمار رواندا، بعد از قرن‌ها ازدواج بین گروه‌ی، "هوتو" و "توتسری" بیشتر نمایانگر تمایز طبقه اقتصادی است تا منشاء قوم. در صورت کسب ثروت، فرد متعلق به گروه هوتو، به گروه "توتسری" ملحق می‌شد و برعکس اگر فرد متعلق به گروه توتسری اعتبار اقتصادی خود را از دست می‌داد وارد گروه "هوتو" می‌شد. اما در سال 1992 بلژیک‌ها سرعستی را اتخاذ کردند که به موجب آن تمایزات بین هوتو و توتسری بیشتر شد و شکل رسمی‌تری به خود گرفت.

ی

یوگسلاوی

نام گروه‌ی با هویت منحصر به فرد که وقتی یوگسلاوی هنوز یک کشور بود، توسط بعضی از افراد استفاده می‌شد، مخصوصاً در نواحی شهری مانند نوری ساد و سارایوو، که گاهی وابستگی به هویت‌های ملی خاص معنی کمی داشت. افراد حاصل از ازدواج مشترک و فرزندان آنها خطی میل داشتند جزء این طبقه.

یوگسلاوی

کشوری که قبلاً در جنوب شرقی اروپا قرار داشت. در آن زمان، جمهوری‌های تشکیل دهنده آن عبارت بودند از: اسلوونی، کرواسی، بوسنی هرزگوین، صربستان، مونته‌نگرو و مقدونیه. از نظر لغوی، یوگسلاوی به معنای "اسلاو جنوبی" بود.